

3285



رسالہ نوریہ سلطانیہ

تالیف
شیخ عبدالحق محدث دہلوی

بامقدمہ و تصحیح و تعلیق و تراجم اعلام
دکتر محمد سلیم خستہ



مرکز تحقیقات فارس اریز و ناپستان اسلام آباد

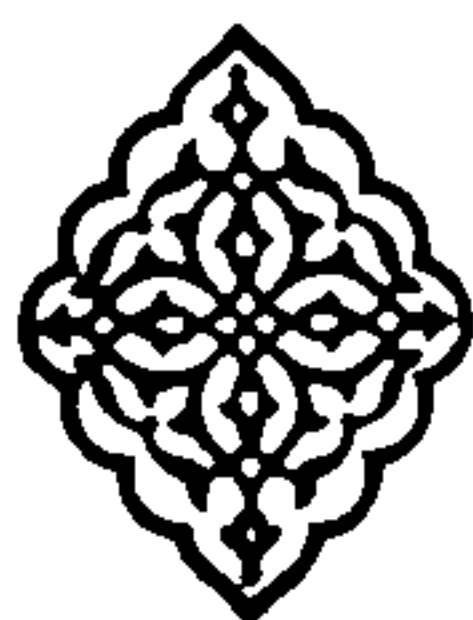
86431

~~86431~~

شنامائہ این کتاب

نام کتاب	: رسالہ نوریہ سلطانیہ
نگارندہ	: شیخ عبدالحق محدث دہلوی (م ۱۰۵۲ھ)
تصحیح و تعلیقات	: دکتر محمد سلیم اختر
پیشگفتار	: پروفیسور شیخ عبدالرشید
سخنِ مدیر	: مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
ناشر	: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
کتابت	: عبدالعزیز — حافظ عبدالمجید بٹ (پیشگفتار و اشاریہ)
شمارہ ردیف	: ۹۰
تعداد	: ۱۰۰۰
چاپ	: ویب پرنٹرز، صدراولپنڈی
تاریخ انتشار	: ۱۴۰۵ھ / ۱۳۶۳ش / ۱۹۸۵م
صفحات	: ۱۶۴
یہا	: ۲۵ روپیہ پاکستانی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره روایت :

۹۰

تأسیس بر مبنای موافقتنامه مؤرخ آبان ماه ۱۳۵۰ مصوب دولتین ایران و پاکستان



فهرست مطالب

الف - د	سخن مدیر (فارسی)
و - ه	پیشگفتار (فارسی)
۱ - ۲۰	مقدمه مصحح
۲۳ - ۷۴	متن
۷۷ - ۱۳۵	تعلیقات
۱۲۹ - ۱۳۵	مشخصات مانده و مراجع
۱۳۹ - ۱۵۰	فهارس
۱۳۹	نامهای کسان
۱۴۴	نامهای کتب
۱۴۸	نامهای اماکن
	پیشگفتار (انگلیسی)
	پروفسور شیخ عبد الرشید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ط

سخن مدیر

اذها الی فرعون انہ طغی فقولوا لہ قولاً لیتنا لعلہ یتذکر او نخشی
بر اساس این دستور است که رسالت موسیٰ علیه السلام - پیامبر بزرگ خدا - در برابر تبهکارترین
گردنکشان تاریخ آغاز می شود - همان گردنکش که زیاده از هفتاد بار و بی بیش از تمامی جباران گیتی و حتی
شیطان دشمن اصلی انسان، به نام او و کارنامه سیاه وی و کساش در کتاب الهی اشارت رفته است -
و با این حکم چه عجب که حضرت کلیم - درود بر او باد - با همه غیرت و تجسس، نخست حتی نکوگوش های
خبیث ترین طاغوت (و فعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین) را متواضعانه چنین
پاسخ دهد که: " فعلتھا اذا وانا من الضالین "؛ و هر چند وقتی سرکشی و ستمگری فرعون شدت یافت و اوج
گرفت و کشتن صائیز در حدی که آیت فوق مشخص می کرد نماید - و نبایست هم بماند - ولی از همین ماجرا
و کثیری ماجراهای مشابه در سرگذشت انبیا، ضرورت شروع به دعوت و تبلیغ با " قول لیتن " را در هر
اندازه هم مخاطبان بد کردار باشند می توان استنباط کرد و بسیاری کتاب ها و رسالات که دانایان
و بزرگان اسلام با لحنی نیک خوابانه و دلسوزانه و فروتنانه برای راهنمایی قدرتمندان و فرمانروایان

الف

روزگار خویش نگاشته اند در همین راستا است و از آن میان :

۱- نصیحة الملوك از امام محمد غزالی که برای یکی از دو فرزند ملکشاہ سلجوقی (سلطان محمد با سلطان سنجر) تألیف شده است (از یاد نبریم که نصایح غزالی به حکام گاهی رنگ اعتراض و انتقاد می گیرد از جمله نامه وی به سنجر در شرح تیره روزی های مردم طوس).

۲- اخلاق ناصری از خواجه نصیرالدین طوسی که برای ناصرالدین محتشم حاکم اسماعیلیه در قستان ترجمه و تألیف شده است.

۳- رساله نصیحة الملوك و منظومه بوستان هر دو از شیخ اجل سعدی که دومی را به نام اتابک ابوبکر بن سعد فرمانروای فارس و فرزند او سعد مصدّر نموده است.

۴- ذخیره الملوك به قلم میرسید علی ہمدانی - از بزرگ ترین مرآت جان اسلام در شبه قاره - که به گفته خویش آن را با التماس "جمعی از ملوک و حکام" تألیف نموده است (شیوہ سید در برابر فرمانروایان عصر تنها اندر زکونی نبوده و بارها با افرادی همچون تیمور - جهانگشای خون آشام - برخورد های تنیدی داشته).

۵- اخلاق جلالی از ملا جلال دوانی (حکیم بزرگ قرن نهم هجری) که برای بہادر خان سلطان اوزون حسن بیگ آق قویونلو فراهم شده است.

۶- معراج السعاده از ملا احمد زراقی که برای فتحعلیشاه قاجار ترجمه و تألیف شده است (زراقی از فقہای بزرگ شیعه بوده و فتاوی او در مبارزات ایرانیان با روس های اشغالگر در قرن سیزدهم هجری نقش مهمی ایفا کرده و شخصاً نیز گکگاه برخورد های تنیدی با شاه نامبرده داشته).

رساله نوریہ سلطانیہ تألیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی از ہمین قبیل آثار است. این اثر به قلم یکی از بزرگ ترین علماء و پیشوایان اسلامی شبه قاره و برای راهنمایی یکی از مقتدر ترین پادشاهان مسلمان این منطقه - نورالدین محمد جهانگیر - نگارش یافته و در خلال آن سعی شده است که با استفاده از مبانی دینی و حکمی، و استناد به آیات، احادیث، اقوال فرزنانگان پیشین و عملکردهای فرمانروایان گذشته، آنچه برای حکمرانان بایسته است روشن گردد و نامه ای سودمند در سیاست مدن و آئین کشورداری نگاشته آید و هر چند غرض مؤلف ارائه طرحی برای اصلاح حکومت سلطنتی بوده اما نوشته های وی می تواند برای تمام

ب

کسانی که خصوصاً سرپرستی هیئت های حاکمه را بر عهده دارند مفید افتد و همگان را برای نزدیک شدن به مفهوم عدالت اسلامی یاری دهد. برخلاف مفتیان و منتشرعانی که عملاً - یا حتی به زبان - پیوند دین و سیاست را انکار می کردند و می کنند، نگارنده این کتاب عقیده دارد که: "دین و ملک تو امانتند. خاصیت تو امانت آن است که احوال وجود هر یک به دیگری وابسته بود اگر یکی مریض شد دیگری نیز مریض شود و اگر یکی سست دیگری نیز سست بود." (ص ۵۰) و نظریه مذکور بعد ها به وسیله اقبال - متفکر بزرگ مسلمان - تکامل یافته و چنین عرضه می شود:

این نکته گشاینده اسرار نهان است ملک است تن خاکی و دین روح و روان است
تن زنده و جان ننده ز ربط تن و جان است با خرقة و سجاده و شمشیر و سنان خیز
از خواب گران خواب گران خواب گران خیز
از خواب گران خیز

در عین اهمیت که این متن مختصر دارد، دو عیب آن را که در بسیاری دیگر از کتابهای گذشته نگان نیز هست ندیده نباید گرفت:

الف - اشتغال بر منقولاتی افسانه وار که مبنای تاریخی ندارد و صحیح محترم در پیوست های کتاب پاره ای از آنها را باز نموده است (از جمله آنچه درباره اعزام طولون از سوی هارون الرشید به حکومت مصر آمده است. بنگرید به ص ۶۳۶ و ۱۱۲-۱۱۳).

ب - وجود ستایش هایی از برخی ناشایستگان که نه تنها بر امامان شیعه ستم بسیار کردند بلکه پیشنهاد کنندگان سنت نیز از بیداد آنان مضمون نمادند؛ همچون هارون عباسی که فرمان داد امام شافعی را دستگیر کنند و از شهر خویش بدر ساخته با قیدهای آهینین به دربار خلافت آرند و چون بیاوردند استخفاف بسیار داشت و وی رواداشت و حتی سلاش را پاسخ نگفت و او را در برابر خویش مقیداً بر سر پای نگذاشت و خود روی از او بگردانید و... نیز فرزندش مأمون که به دستور وی امام احمد بن حنبل را به جرم عدم تصریح بعد از قرآن در غل و زنجیر کرده از شهر خویش بدر کردند و... نیز برادر مأمون معتصم که عمالش همین امام را به همین گناه گرفتار ساخته تا زیانه فراوان زدند و در این کار بی رحمانه چندان سختی کردند که

ج

وی بهوش شد و پوست بدن او برآمد. و پس از شکنجه‌ها معتصم حکم داد تا وی را به زندان بکنند و دو سال و چهار ماه در بند بود و ... آنگاه مولف این رساله از هر سه سنگم نامبرده با عنوان مقدس "امیر المؤمنین" یاد کرده و تجلیل‌های دیگر از ایشان و از نظایر شان.

با این همه، امید است این اثر که برای نخستین بار به چاپ می‌رسد، علاوه بر آن فایده که قبلاً گفته آمد، کسانی را هم که در تاریخ فلسفه سیاسی اسلام و نگارش‌های مربوط به حکمت عملی مطالعه و تحقیق می‌نمایند مأخذی شایسته تواند بود و توجه به زبان آن نیز - که فارسی است - اهمیت این زبان را در تبیین معارف اسلامی شبه قاره هر چه آشکارتر سازد زبانی که عبدالحق دهلوی و شیخ احمد سرسندی و ابوالحسن علی بجویری و دیگر پیشروان دین و فرهنگ مسلمین در شبه قاره اکثر آثار ذیقیمت خود را در لباس آن عرضه کرده‌اند و استفاده از میراث عظیم آنان که مهم‌ترین پشتوانه موجودیت مسلمانان در این منطقه پهن‌وراست جز با آشنائی بدین زبان ممکن نیست.

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

پیشگفتار

پروفیسور شیخ عبدالرشید، رئیس سابق دانشکده علوم انسانی دانشگاه اسلامی علیگرہ
و مدیر گروہ تاریخ و رئیس مرکز مطالعات تاریخی دانشگاه پنجاب، لاہور

شیخ عبدالحق محدث دہلوی (۱۶۳۲-۱۵۵۱ م) یکی از برجستہ ترین علما و محدثین و متصوفین و تذکرہ نویسان مشہور قارہ
در قرون شانزدہم و ہفدہم میلادی میباشند۔ وی یک نویسنده پر باری بوده کہ پیرامون موضوعات متنوعی، اکثر ادبی، خارج فرسائی میگوید۔
شہرتش بیشتر مدیون است بہ تذکرہ اش موسوم بہ اخبار الاخیار۔ بزبان فارسی کہ شامل تراجم علما و فضلاء و مورخین و صوفیہ سرشناس
میباشند۔ و شرح فارسی مشکوٰۃ المصابیح و کتابی دیگر باسم مدارج النبوه۔ وی ہر دو زبان فارسی و عربی را وسیلہ اظہار دانش خود
میباخت۔ بعضی از نوشته ہایش قبلاً طبع گردیدہ، ولی بیشتر آنها ہنوز بصورت نسخ خطی در کتابخانہای اروپا و آسیا پراکنده است۔
کتاب مختصر حاضر موسوم بہ رسالہ نوریہ سلطانیہ، چنانکہ خود شیخ نیز در مقدمہ کوتاہش متذکر شدہ است۔ بمنظور تقدیم بہ پیشگاہ
نور الدین محمد جہانگیر پادشاہ غازی (۱۶۲۷-۱۶۰۵) بہ نگارش در آمدہ و اینگزہ اصلی محدث دہلوی در گرد آوردی این اثر اعتقادش
بودہ است بانیکہ علمای دین موظفند کہ برای حکیم مہمانی دولت و وقت باعرضہ داشتن پند و اندرز پیرامون آداب کشور داری متنبی بر شرع
و علم الاخلاق و نظایری از زندگانی پادشاہان پیشین صرف نظر از مذہب و ملیت آنها، بہ فرمازد ایان معاصر بہر نحوی کہ باشد یاری
نمایند۔ در ہر حال حکایاتی کہ در این رسالہ آمدہ، بیشتر شان از خود تاریخ اسلام مقتبس میباشند۔
مسلمانان فلسفہ سیاسی رارشتہ مجزائی نمی پذیرند بکہ بالعکس آنرا جزوی از ادب دینی و اخلاقی شان محسوب میدارند۔ ہدف
اصلی از آفرینش بشر چیزی نیست جز اینیکہ وی نیایش خداوند بزرگ بجای آورد۔ وی کہ حیوانی مدنی بالطبع و اجتماعی بناچار
حیاتش را در محیط و اجتماع انسانی بسر برد۔ پس برای متحقق شدن غرض نہائی از زیست آدم کہ عبارتست از پرستش ایزد بہمال
سازمان دہی این اجتماع و مراقبت از رفتار آدمی از ضروریاتست۔ ازین جاست کہ ایدہ مملکت کہ معمولاً از نوشتہ های نویسندگان

مغرب زمین بدھن متبادر میشود با تصور اسلامی آن تطبیق نمیکند. در این رساله شیخ محدث بسبب موجب ولی بسیار روشن نه تنها مرامهای یک مملکت را بر می شمارد بلکه توضیح میدهد که حاکم چگونه باید رفتار کند که موجب ایجاد شرایطی مناسب گردد و برای زندگی با تقوایی که همانا مراد است با زندگی پاکیزه و با سعادت. وی نه نظراتش را بر خواننده تحمیل میکند و نه مثل یک صواخواه استلال نظری محض رفتار میکند. ازین لحاظ اثرش را میشود یک نوع آینه ای برای پادشاهان تلقی کرد. ضمناً انعکاس اوضاع سیاسی موجود در قرون شانزدهم و هفدهم از جوانب مهم دیگر این رساله میباشد.

تصحیح و انتشار این رساله توسط آقای (دکتر) اختر خدمت شامی است هم به دوستداران تاریخ مسلمانان در قرون وسطی و هم به آئینهای راحتمانی برای فرمانروایان که چگونه باید از عمده وظایفشان بر آیند. مقدمه مختصری که وی در معرفی این کتاب نوشته مشتمل است بر شرح زندگانی شیخ عبدالحق محدث دهلوی و روابطش با پادشاهان و شاعران و معاصران معاصر گورکانی. متن خود رساله مبتنی است بر مقایسه دقیق میان نسخ خطی مختلف آن که در کتابخانه های اروپا و آسیا از آنها نگهداری میشود، و بدنبالش تعلیقات متعددی آورده شده که فواید آن را برآورد. بیشتر می سازد. وقتی مقرون به وسواس که آقای اختر در استفاده از مآخذ بجزج داده حاکی از آن است که وی در آیه بعنوان یکی از معتبرترین نویسندگان ما در زمینه تاریخ عقلی و روحی مسلمانان هند و پاکستان در قرون وسطی شناخته خواهد شد.

امید وارم دانشمندان چه در پاکستان و چه در خارج از کشور این کتاب را با علاقه مطالعه فرمایند و از آن بهره ور گردند

اوت ۱۹۷۲:

۷۲- سن آباد، لاہور (پاکستان) پروفیسور شیخ عبد الرشید

پیشگفتار حاضر در حوالی سال ۱۹۷۲م نوشته شده. از آن زمان باز آقای (دکتر) اختر نه تنها بدریافت دکتری در ادبیات فارسی از دانشگاه تهران و فوق لیسانس در رشته مطالعات آسیایی و دکتری در تاریخ آسیای جنوب از دانشگاه ملی آسترالیایا نائل گردیده بلکه کتب و مقالات ممتع عدیده ای نیز بجهان علم عرضه داشته. دکتر اختر فعلاً سرپرست گروه تحقیقاتی است در مرکز ملی تحقیقات تاریخی و فرهنگی اسلام آباد.

مقدمہ صحیح

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در محرم سال ۹۵۸ ہجری قمری بمقام دہلی در یک خانوادہ محترم ایرانی کہ در نتیجہ حملات پی در پی مغولان بجاک ایران و بعلت اوضاع معشوشناسانمان، از بخارا بدہلی مہاجرت کردہ بود، چشم بجمان گشود۔ پدرش شیخ سیف الدین کہ از علمای بنام آنروزگار محسوب بود، از تربیتش ہیچ دقیقہ فی فرونگہ داشت چنانکہ وقتی وی قدم بہ بیست و دو سالگی نہاد تمام معنا عالم بود۔ بعد از فراغ از تحصیل علم شیخ عبدالحق در سال ۹۸۵ ہجری قمری بنا بشارت پدر بہ سرسپردگی شیخ موسی قادری کہ از اخلاف شیخ عبدالقادر جیلانی می باشد، درآمد و مرید و ملقن وی گردید۔^(۱) بعد از فوت

۱۔ اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، شیخ عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ ہجری قمری، ص ۳۰۴۔ دکتر یوسف حسین در کتابش *Glimpses of Medieval Indian Culture, New Delhi, 1957, p. 54* نوشتہ است کہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ قبلاً در مکہ بہ سرسپردگی شیخ علی متقی درآمدہ بود، از تابعان شیخ موسی کیلانی ہم گردید۔ این درست نیست؛ اولاً شیخ علی متقی در سال ۹۷۵ ۵۰۰ ق۔ چشم از جہان بر بست و در حالیکہ شیخ محدث در آنوقت در حدود ہفدہ سال داشت و در ہندوستان مشغول تحصیلش بود ثانیاً شیخ عبدالوہاب متقی مرید و شاگرد شیخ علی متقی می باشد نہ شیخ محدث۔ ثالثاً شیخ محدث پیش از آنکہ بہ حرمین شریفین برود و با شیخ عبدالوہاب متقی آشنا بشود، مرید و ملقن شیخ موسی قادری (کیلانی) شدہ بود۔

پدرش (۵۹۹۰ ق.) وی بدر بار اکبر شاہ کبیر کہ در فتنہ چہ قرار داشت، و محل عمدہ جمع دانشمندان آن عصر بود، روی آورد و از جانب پادشاہ با پذیرائی گہمی روبرو شد. چندی با امراء و دانشمندان چون ملک الشعراء ابو الفیض فیضی و میرزا نظام الدین احمد (صاحب طبقات اکبری) و ملا عبد القادر بدایونی (صاحب منتخب التواریخ و نجات الرشید) بسر برد، ولی چون علمای روشن فکر و ابستہ بدر بار خواستند کہ از وجود گرامی وی سود استفادہ بکنند، و بوسیله شخصیتش، و احترامی کہ مردم برای وی قائل بودند، جمعیت شانرا استوار سازند و تقویت بخشند، وی نہ تنها مجالس و ہزار را ترک گفت بلکہ از وطن مافوش نیز دل برداشت، و خان و مانس را ہمانجا گذاشتہ راہی حرمین شریفین کردید. (۴) عین راہ گذارش بہ کجرات افتاد و آنجا با میرزا عزیز کوکلتاش برادر رضاعی اکبر شاہ ملاقات کرد میرزا عزیز کوکلتاش استقبال شایانی از وی بعمل آورد و با عقیدت و احترام فراوان وی را بدرقہ گفت. (۵)

شیخ عبدالحق بجز و وصول حرمین شریفین نکوڑہ های درس برجستہ ترین علمای آن زمان کہ در آن مقام بسر می بردند حضور یافت و بتحصیل علوم دینی بخصوص علم شریف حدیث پرداخت. دیری

۱- ارسال المکاتیب الرسائل، شیخ عبدالحق محدث (خطی) متعلق بہ پرفسور سید وزیر الحسن عابدی. ۲- منتخب التواریخ، عبد القادر بدایونی، ج ۳، ص ۱۱۳. ۳- المکاتیب و الرسائل (خطی). ۴- جذب القلوب (خطی) و زاد المتقین (خطی)، شیخ عبدالحق محدث. ۵- اذکار ابرار (ترجمہ گلزار ابرار غوثی شطاری)، آگرہ، ۱۳۳۶ ق. ص ۵۹۸-۵۹۹. میرزا عزیز کوکلتاش از مخالفین سر سخت سیاست مذہبی اکبر شاہ بود. (منتخب اللباب خانی خان بحوالہ رود کوثر، ص ۱۴۷. ذخیرۃ الخوانین، ج ۱، ص ۸۰، آثار الامراء، ج ۱، ص ۶۹۰). یادداشتی کہ وی نزدیک بہین زمان بہ اکبر شاہ ارسال داشت و ضمن آن اقدامات روشنفکرانہ مذہبی آن پادشاہ را بہ باد انتقاد گرفت (رود کوثر، ص ۱۴۳). بنظر قوی یکی از محرکاتش همین ملاقات وی با شیخ عبدالحق محدث دہلوی و تبادل فکر با وی می باشد.

نپائید که با شیخ عبدالوهاب متقی آشنا شد و چنان تحت تاثیر وی قرار گرفت که مریدی و شاگردی وی را مایه افتخار دانست و حلقه جوش وی گردید. و در حدود دو سال شبانه روز از خدمتش بهرجهانی برد و استفاوت صافی اندوخت تا بالاخره با مثال امر وی در سال ۱۰۰۰ ه. ق. بهمن بازگشت^(۱). ورشته کار احیای دین و امامت بدعت را از سر گرفت و گامهای مؤثر و بلندی در این راه برداشت: از جمله تصنیف و تالیف آثار گرانهای متعددی بود که تذکره نویسان عده شان را در حدود صد جلد کوچک و بزرگ یاد کرده اند که شامل موضوعات ادعیه و اعمال و اورد و اخلاق و تاریخ و تجوید و تذکره و تصوف و تفسیر و حدیث و سیرت نبوی و عقاید و فقه و منطق و نحو میباشد^(۲).

وی تمام امکانش را بیچ کرد و کوشید تا مسلمانان شبه قاره را از سیرت نبوی ص و شرح حال ائمه اثنا عشر و زندگانی بزرگان اسلام و صوفیای عظام بیگانه کند و کتابهایی که وی بدین منظور تالیف نمود بین اقوان مقبول گردید و از مؤرخین و مستشرقین^(۳) تحسین هایی بارمغان آورد. و اگر چه موضوعات کوناگون بیشمار مورد توجه وی بوده، آثار وی در زمینه علم حدیث از جمله اشعة اللمعات فی شرح المشکوٰۃ (عربی) و لمعات التنیح فی شرح المشکوٰۃ المصابیح (فارسی) شهرت فراوانی کسب کرد و چنانکه از مطالعه این دو اثر ارزنده وی در حل و فصل معقدات و احادیث ید طولایی داشت و مهارت فوق العادوی

۱- المکاتیب الرسال (خطی)، ۲- بادشاه نامده محمد امین قزوینی (خطی)، متعلق به آقای احمد ربانی فزند مرحوم مولوی محمد شفیع، بادشاه نامده عبدالحمید لاهوری، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲، عمل صالح، ج ۳، ص ۳۸۴. ۳- نگاه کنید به فهرست التوالیف.



عکس سرلوہ مذہب بیار زیبای کتاب اشعۃ اللمعات فی شرح المشکوٰۃ تألیف شیخ عبدالحق
 محدث دہلوی (خطی) متعلق بہ نگارندہ

بمخرج میداؤ۔ مولانا غلام معین الدین عبداللہ کہ خیلی نزدیک بزمانش زندگی میکرده است، دربارہ وی می نویسد:

”از شریعت و طریقت و حقیقت بهره برکمال داشت علی الخصوص در علم حدیث بتناہت
شیخ خود شیخ عبدالوہاب و شیخ خود، شیخ علی متقی بغایت تتبع نموده و اکثر مشکلات این علم را
تحقیقات باقصی الغایہ رسانیده بود و ازین جهت بر مشکوٰۃ و شرح نوشته یکی بعبارت
عربی و دیگری بعبارت فارسی، شرحی کہ بعبارت فارسی است بسیار مقبول و مشهور نزد علماء
و فضلاست زیرا کہ اکثر مواضع مشکوٰۃ و مجال مغلقہ را ترجمہ آسان و اسهل نوشته کہ فهم ہر کس
بآن تواند رسید.“^(۱)

این کتب امروز ہم شامل برنامہ های درسی مدارس دینی ممالک اسلامی می باشد.
شیخ عبدالحق محدث دہلوی از دیدگاہ نشر و توسعہ علم حدیث بنحو موثر و منظمی، در شہر قارہ مقام
شامخی دارد حتی بعضی مؤرخین و تذکرہ نویسان^(۲) کہ بطور قطع و یقین راہ مبالغہ فرقتہ اند، نوشته اند کہ وی اولین
کسی است کہ علم حدیث را بہند آورد.

علاوہ بر تصنیف کتب، شیخ محدث بدرس و افادہ طلاب علوم نیز ہمت میگماشت و آنچه آنکہ سلسلہ
تلاذہ وی در زندگیش، گذشتہ از دورترین نقاط ہند — از کشمیر تا بنگال و از جوہپور تا دہلی — تا عربستان

۱- معارج الولايت (خطی)، کتابخانہ دانشگاہ پنجاب.

۲- نگاہ کنید بر حیات شیخ عبدالحق محدث دہلوی، خلیق احمد نظامی، دہلی، ۱۹۵۳ م، ص ۳۸.

گترش پیدا کرده بود.^(۱)

شیخ محدث با این همه اشتغال با مور علی و گراشی که به کشف و شهود و مجاہدہ و استکمال نفس داشت از اہمیت موضوع اصلاح دربار و تماس با امرای سلطنت برای تجدید و ترویج دین اسلام غافل نبود و در فرصتہای مناسبی کہ دست میداد نامہ حایب بافتنای مکتوبات شیخ شرف الدین یحیی و مکتوبات قطب جہمی علیہ الرحمۃ^(۲) با نامہی نوشتہ است کہ قسمتی از آنہا را خودش در کتاب ارسال المکاتیب و الرسائل نیز گرد آورده است. و نگارندہ را عقیدہ بر اینست کہ وی پیش از ملاقاتش با خواجہ باقی باللہ نیز متوجہ این امر — تماس با دربار و درباریان — بودہ و حتی این وی بود کہ در معرفی و آشنائی خواجہ محمد باقی باللہ با امرای سلطنت، بذل مساعی میکردہ است. در نامہ فی خطاب بہ میرزا عبد الرحیم خان خانان سپہ سالار، می نویسد:

”درین زمان کہ مایہ حادی عشر است نوری جدید از مشرق ولایت و ہدایت می تابد بیشک درین جاسری از اسرار الہی مضمراست کہ توقف و انکار را در آنجا مجال تنگ است و دلائل حقانیت و ظہور نورانیت لایح و بایح است و جمعی از طالبان کہ در ظل تربیت و حوزہ تصرف و عنایت این منظر حق (خواجہ محمد باقی باللہ) مشغولند

۱- برای آشنائی با سلسلہ تلامذہ شیخ محدث رک: مقالہ نگارندہ در مجلہ دانشکدہ خاورشناسی، دانشکادہ پنجاب (شمارہ مخصوص جشن صدسالہ). ۲- در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین کہ در دورہ اکبری (۱۰۰۳/۱۵۹۵ م). با تمام رسید اشارہ بدین کتاب می نویسد. اگر این را حاکم وقت دستور حال خود سازد، از جا برنیفتد. ۳- المکاتیب و الرسائل (خقل).

کشفِ حقیقتِ حال و استیصارِ ایشان در ذکرِ الہی و ظہورِ انوار و اسرارِ شگرف از
حیطہٴ تعبیر و تقریر بیرون است. امروز مثلِ این حلقہ و اجتماعِ اہلِ ذکر در زیرِ طاہس
فلک نباشد و اگر باشد کمتر باشد^(۱)۔

در ہمین نامہ خانخانان را بہ تقویت و تکمیل دین اسلام و شرعِ محمدی تحریض میکند و با استفادہ
از این حدیثِ نبویؐ — ان اللہ یبعث لہذہ الامۃ علی راس کل مایۃ سنۃ (من) یجدد امر
دینہا — بوی گوشزد میکند:

”ہر کارِ کاری از دست بر آید کہ سببِ تقویت و تجدید و ترویجِ این امر گردد، از ہرادی
کہ باشد داخلِ این بشارت است، و علما و مشایخ و امراء و حکام و غیرہ ہم ہمہ مصدوق
این عنوان اند، و اعظم امور درین باب، ارشاد و ہدایت است و تجدید و ترویج
احکامِ سنت۔ بالاتر از این کاری کہ منجر سعادتِ ابدی و دولتِ سرمدی گردد نیست^(۲)۔“
ناگفتہ پیداست کہ برداشتِ شیخ عبدالحق محدثِ دہلوی از احادیثی کہ مبشرِ ظہورِ مجددِ مہیاشد
از آن شیخ احمد سرمدی مختلف است^(۳) و وی کارِ تجدید و احیای دین را منحصر و محدود بیک طبقہ خاص
نمیداند۔

۱- المکاتیب و الرسائل خلی شیخ احمد سرمدی در سالہٴ مبداء و معاد از مجلسِ خواجہ باقی باللہ چین یاد میکند: ”این فقیر
بیقین میدانست کہ مثلِ این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور علیہ و علی آلہ الصلوٰت
و التسلیمات ہرگز بوجہ نیامدہ و شکر این نعمت بجا می باید آورد کہ اگرچہ بشرف صحبت خیر البشر علیہ وآلہ الصلوٰت و السلام
مشرف نشدیم از سعادت این صحبت محروم نمائیم (بنقل از زبدهٴ المقامات، ص ۱۴۹)۔“
۲- المکاتیب و الرسائل (خلی) ۳- اجار الاخبار ص ۳۰۳۔



آرامگاہ شیخ عبدالحق محدث دہلوی در دہلی

جاوید اینجا اشارہ یی بر ذوق شعری وی نیز بچینم : شیخ عبدالحق فقیہ و محدث و مفسر بود ولی "ملائی خشک و ناهموار" نبود. و بگفته خودش "همواره از عشق و محبت دمی میزنم و در طریق غزبت و دردمندی قدمی نمی‌نم" ^(۱) ذوق شعر و ادب از بد و فطرت همراہش بود. شعر میگفت و حق تخلص بر خود مینماد. اوست:

چنان در غیر تم از تو که گر چشمت ترا بیند
پریشان کردم و خواهم که آن چشم تو من باشم

رباعی

آن تکب مردم گش مگو بہر تاشامی رود
شہری ہمد شد صید و او اکنون بصحرا می رود
در دیدن آن عشوہ گر طاقت کجا دارد بشر
سویش ملک بیند اگر او نیز از جامی رود ^(۲)

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در ماہ ربیع الاول سال ۱۰۵۲ ہجری قمری بدرود حیات گفت. آرامگا

در وحلی است.

رسالہ حاضر

بعد از اکبر شاہ کبیر فرزندش جہانگیر بر تخت نشست و علاوہ مفرطی بہ ترویج و اشاعت امور شرعی

۱- نیز نگاہ کنید بہ تجدید و احیای دین، سید ابوالاعلیٰ مودودی، ص ۱۳۶-۱۳۸.

۲- صبح گلشن، نواب صدیق حسن خان، ص ۱۳۱-۱۳۲.

نشان داد و حتی جغتہ بعضی موزخین رسیدن وی بسلطنت مشروط بود بر تعهد وی باستظهار و پشتیبانی دین مبین اسلام و شرع محمدی چنانچہ دوازده ضابطہ پی کی وی در بدو امر صادر کرد نیز حاکی از همین مطلب است :
 از جملہ "بجا گیر داران تاکید نمودم کہ ہر جا ویرانہ باشد، در ہر راہ مسجدی و سرمای عالی بسازند، شراب نسازند و نفروشند، و بیچ کس گوش و بینی کسی را نہر بگناہ او" در مورد سکہ حاشیس فرمان داد کہ :
 "سنہ جلوس نویسند در وی، دیگرش ضرب آن ولایت و شہر و لالہ، اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰهِ" (۳)
 اجراء و نفاذ این نوع احکام با استقبال محافل اسلامی رو برو گردید یکی دیگر از اقدامات جہانگیر کہ در آغاز سلطنت انجام گرفت، احضار علماء و دانشمندان بود بدر بار بمنظور "نصیحت و خیر خواہی"
 شیخ عبدالحق کہ قبلاً نیز بمناسبت فوت اکبر شاہ یک نامہ مفصلی بعنوان "تنبیہ الغافلین بفناء الدنیا و اربابہا و اغترار الجاہلین بزخارفہا و اسبابہا" کہ از نظر تمثیل نگارش، در حقیقت شرح این بیت مولوی است :

نوشتر آن باشد کہ ستر دلبران

گفتہ آید در حدیث دیگران

بجہانگیر، توسط رکن السلطنت نواب مرتضیٰ خان شیخ فرید کہ در تخت نشینی اش نقش مہمی را

بعہدہ داشته، ارسال داشته بود، این فرصت را نیز مغتنم شمرد و بتالیف و تہیہ این رسالہ

Pierre Du Jarrice, *Akbar and the Jesuits*, tr. C. H. Payne, London, 1926, p. 204. - 1

۳۹۲ - بر نقل از تذکرہ محدث، سید احمد قادری، ص ۸۰ - ۸۲.

دست زد تا از همان اوایل، آن سلطنت تازہ کہ در مبادی و مقدمات آن انوار تبا شیر صبح سعادت و ہدایت ساطع و لامع و آثار قوانین عدلت و امنیت، ظاہر و باہر بود، بتواند جہراں حرمان سلطنت گذشتہ را بکند و این را برنگ و لخواہ تمام مجامع اسلام دوست ہند در آورد۔

قبل از شروع رسالہ یک مقدمہ میست کہ در آن مؤلف بہ بیان سبب و چگونگی تالیف این رسالہ پرداختہ است۔ خود رسالہ نیز با یک مقدمہ آغاز میشود، و پنج وصل در بردارد کہ عبارتند: وصل اول در بیان ارکان سلطنت کہ چند است، وصل دوم در بیان تحصیل این ارکان۔ وصل سوم در آداب چند کہ رعایت آن حضرات سلاطین را حلیہ کمال و پیرایہ جمال باشد، وصل چہارم در نوایدی چند کہ معرفت آن در اجزای امور سلطنت دخل دارد، وصل پنجم در نقل حکایتی چند از سلاطین سلف در عفو و حلم و کرم و سخاوت و عدالت و قوت و شجاعت۔

مؤلف در آغاز رسالہ نوشتہ است کہ وی "کلمہ بی چند از احادیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و اخبار و آثار سلف کرام و حکایات و مآثر سلاطین عظام و آنچه متضمن خیر و صلاح دنیا و آخرت باشد ترجمہ نمودہ است ولی ماخذ و منابع اش را اصلاً معلوم کردہ است۔ ما در تعلیقات سعی نمودہ ایم کہ باین فرصت کم و بضاعت مزاجہ تا آنجا کہ مقدور باشد مراجع و مصادر اش را روشن کنیم، و غلطی تاریخی را نمایان سازیم، و در ضمن، تراجم اعلام را نیز بیافزاییم۔"

۱۔ در دورہ جہانگیر دو کتاب دیگر نیز در همین زمینہ نوشتہ شد کہ عبارتند از: موعظہ جہانگیر محمد باقر خان بزم ثانی و اخلاق جہانگیری نور الدین محمد قاضی خان بن شیخ معین الدین رجوع کنید بہ : Hermann Ethe, Catalogue of

Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1903-1937, 2 vols.

غیر از قرآن و حدیث، شیخ محدث از کتب عدیدہ دیگری بخصوص سیرة ابن ہشام، تاریخ آل بکر،
 جوامع الحکایات عوفی، تاریخ گزیدہ حمد اللہ مستوفی، گلستان و بوستان و نصیحة الملوک
 سعدی شیرازی و اخلاق محسنی ملاحسین و اعطاف کاشفی نیز استفادہ کردہ است و ضمن بہرہ برداری ازین
 کتب تنہا بہ نقل و اقتباس اکتفا نکرده بلکہ ہر جا ضرورت ایجاب میکردہ است باختصار و انتخاب مطالب
 نیز پرداختہ، و مطالبی را کہ بہ چندین صفحہ منتشر بودہ در یک یا دو جملہ در آورده است۔
 نقل و اقتباس مطالب از کتب پیشینیان از اہمیت این رسالہ چیزی نمیکاهد بلکہ نظر بہ ذوق
 و سلیقہ مؤلف در انتخاب و ترتیب مطالب، بحق میتوان گفت کہ این رسالہ زایدہ نیازها و مولود
 و قیاح آنروز است و لوائیکہ بعضی از محتویاتش ماخوذ از کتب پیشینیان باشد۔

مرا معنی تازه نی مدعا است

اگر گفته را باز گویم روا است

نکتہ دیگری کہ درین مورد جلب نظر میکند و در تعلیقات بوضع روشن تری دیدہ میشود اختلاط
 و امتزاج اقوال حکما و پادشاهان یونان و ایران ما قبل از اسلام و کلمات قصار مشایخ و صوفیای کرام
 است کہ جدا کردہ نشان از ہم کاری است بس دشوار، بلکہ اگر مجال ہم گفته شود مبالغہ و یادروغ نیست۔
 حتی در مورد بعضی گفته ها بحث است کہ آیا آنها از پیغمبر اسلام (ص) نقل شدہ است یا متعلق بکلی و پادشاهان
 یونان و ایران است۔ این پدیده در تمام کتب در زمینہ کشور داری نمودار است^(۱) و تنہا بدین رسالہ اختصا

۱۔ F. R. C. Bagley, Counsel for Kings, London, 1964, Introduction.

نہاں در اینگونه کتب مؤلفین معمولاً پای بند یک مسلک و مذہب نبوده اند بلکہ ہر آنچه ملائم و موافق طبشائے
آمده و مفید افہام معانی و نظریاتشان بوده از برگزیدن آن در یخ نوزیدہ اند^(۱)
چیز دیگری کہ باید متذکر شویم آنست کہ جہانگیر با ہمہ عزت و احترامی کہ برای مؤلف این رسالہ قائل بودہ
در توزک خود اولین مرتبہ بی کہ ذکرش را آورده است، ضمن وقایح سال چہار دہم جلوس میباشد، و مضافاً
باینکہ ہیچگونہ اشارہ بی بہ ملاقات قبل با وی و یا گذاردن رسالہ نوزیدہ سلطانہ توسط وی نکرده است۔ عبادت
توزک جہانگیری چنین است :

”شیخ عبدالحق دہلوی کہ از اہل فضل و ارباب سعادت است درین آمدن دولت ملازمت
دریافت۔ کتابی تصنیف نموده بود مشتمل بر احوال مشایخ ہند، بنظر در آمدہ۔ خیل زحمتا
کشیدہ۔ مدتہا است کہ در گوشہ دہلی بوضع توکل و تجرید بسر میبرد۔ مرد گرامیست۔
صحبتش بی ذوق نیست۔ بانواع مراحم و لنوازی کردہ، رخصت فرمودم“^(۲)
بعد از جہانگیر چون پسرش شہاب الدین شاہجہان بر تخت سلطنت نشست شیخ محدث برای رهنمایی
وی نیز رسالہ بی موسوم بہ ”ترجمۃ الاحادیث الاربعین فی نصیحة الملوک و السلاطین“ تالیف نمود۔^(۳) مولانا
غلام معین الدین عبد اللہ اشارہ بہ تقریبش در دربار جہانگیر و شاہجہان مینویسد:

۱۔ در حدیث آمده است : الحکمة ضالة المؤمن فیمت وجدها فهو احق بها حکمت گمشدہ مومن است تا زمانی
کہ دست بیاورد پس او شایستہ تر است بحکمت۔ ۲۔ توزک جہانگیری نسخہ عکسی متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه
۳۔ مراة الخالق، منشی برکت علی، ص ۵۱، ۵۲۔

تچون در زمانِ جهانگیر و شاہجہان پادشاہِ قبولیت تمام داشت اکثر حاجاتِ فقرا و مساکین
 بعض میرسانید و بانجارج مرادات و اسعافِ متصفیات و اصل میگردانید و در دفعِ زندقہ
 و الحاد بسیار میکوشید و قابلِ شطیحات را بجد و تعزیر میرسانید^(۱)

پسر شاہجہان، داراشکوہ نیز از معتقدانِ شیخ عبدالحق بود و این بنا بر زمایشس وی بود کہ شیخ
 کتاب زبدۃ الآثار را بزبانِ فارسی برگرداند. داراشکوہ در سکنۃ الاولیاء شیخ محدث را بلقب "امامِ محدثان"
 وقت یاد کرده است.^(۲)

معرفی مطالب

اگرچہ کتہ مطلبی است در موردِ کشور داری کہ درین رسالہ بدان اشارہ فی نشدہ باشد ولی نکتہ
 اساسی کہ از ہمہ مہمتر جلوه میکند اجرای عدالت است در کشور. شیخ محدث پادشاہ را بر رعایت این
 اصل مہم دعوت میکند و در عین اینکہ عقیدہ دارد:

"حکمت در وجود پادشاہان و رفعت پایہ سلطنت، تقویت و ترویج شرعیات
 انبیاء است صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین تا آنچہ انبیاء از جناب الوہیت آورده
 و خبر از غیب صمدیت داده و دینی و شریعتی نہادہ اند، پادشاہان آنرا بزور بازو و قلوب
 عدالت رواج دهند و برپا دارند"^(۳)

۱- معارج الولاہیت (خطی) ۲- سکنۃ الاولیاء، ص ۱۱۵.

۳- متن، ص ۲۴.

معتقدہ است کہ رعیت اعم از اینکه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر "رفع جور و ستم" مساوی است و باید از یک نوع حقوق و مزایا برخوردار باشد و حتی میگوید: جزیریہ بی کہ از کفارستاند آنہم باید طبق موازین شرعی باشد و "بی زور و زیادتی" و این نظرات خود را مغایر با اعتقاد قبلی نمیداند^(۱)، چون بگفته وی:

"اگرچه حقیقت عدالت بر کفر جمع نشود۔ ان الشکر نظم عظیم۔ و کافر را عادل نتوان خواند، چه عدالت عبارت است از ملازمت تقوی و مروت و رعایت توسط و اعتدال در تمام امور دینی و دنیاوی و این اعلام مرتبه دین و کمال اوست، ولیکن مراد بعدل اینجا دفع جور و ستم است از خلق و رعایت حقوق ایشان تا بر کسی ستم و بیدادی نرود و حق کسی پایمال نشود۔ این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد و نوشتیروان را کہ عادل خوانند باین معنی است۔ اگرچہ مسلمان نبود اما عدالت داشت"^(۲)

این همان نظریہ ایست کہ تجلیاتش قبل از شیخ محدث در نوشته های بزرگان بخصوص راوی

صاحب راحة الصدور^(۳) نیز دیده میشود۔

در مورد تحصیل عدالت پادشاه توصیه میکند:

"کارها موافق حکم شریعت کنند و قول علمای متدین کہ از علت جلد اندوزی و فتنه آیزی مبرا باشند، کاربندند و سیرت پادشاهان عادل را در نظر دارند و حکایات و اخبار ایشان

S. A. A. Rizvi, "The Mughal Elite in the Sixteenth and Seventeenth Century", *Abr-Nahrain*, vol. XI, 1971, p. 90.

از متن، ص ۳۶، ۲-

۳- متن، ص ۳۶، ۴- راحة الصدور، ص ۸۱۔

استماع نمایند و عقل را موافق شرع و ہوا را تابع دین گردانند^(۱)

و یاد آور میشود:

”یکی از آداب این است کہ در جایی خبند کہ اگر مظلومی نیم شب فریادی کند بگوشش ہوش

ایشان برسد:

چنان خب کاید فغانت بگوش

اگر داد خواهی بر آرد خروش

تو خفتہ خاک در حرم نیمروز

غیب از برون گو بگرما بسوز

و بعضی از سلاطین زنجیر میساختند کہ یک سر روی بغرفہ خوابگاه ایشان پیوستہ بودی و سر

دیگر بیرون تا اگر مظلومی و داد خواهی و صاحب حاجتی آمدی زنجیر بجنابندی و از حال خود آگاہ

ساختی“^(۲)

در آخر میگوید:

”بالجمله پادشاهی بار خلق بر خود نهادن و ترک راحت و آسایش خود دادن و در بند آسایش

خلق بودن است:

گو سپند از برای چوپان نیست

بلکہ چوپان برای خدمت اوست“^(۳)

اہمیت سیاست مذہبی جہانگیر مخصوص معدلت گتیری وی "زنجیر عدل" کہ وی برای فریادری داد
خواصان آویختہ بود احتیاج بہ بازگونی ندارد. شیخ محدث و تعلیمات وی در این مورد تاجہ اندازہ در وی
تائیر گزاشت مسالہ بی نیست کہ باین آسانی راجع بان بطور قطع و یقین قضاوتی بشود کہ بخصوص
وقتی کہ جہانگیر در تونزک مینویسد :

"بعد از جلوس اولین حکمی کہ از من صادر گشت بسبتن زنجیر عدل بود کہ اگر متصدیان مہمات
دارالعدالت در دادخواہی و غوری ستم رسیدگان و مظلومان اہمال و مدابنہ ورزیدند آن مظلومان
خود را بدین زنجیر رسانیدہ سلسلہ جنبان کردند تا صدای آن باعث آگاہی گردد و وضع آن برین
نہجت کہ از طلای ناب فرمودم زنجیری ساختند، طولش سی گز مشتمل بر شصت بنگ
وزن آن چہارودہ من ہندوستان کہ سی دو من عراق بودہ باشد یکسرش بر کنگرہ شاہ
برج قلعہ آگرہ استوار ساختہ سیر دیگر تا کنار دریا بردہ بریل از سنگ کہ نصب شدہ بود
حکم ساختند" (۱)

چگونگی تحصیل نسخ

در سال ۱۹۶۷ م اولین مرتبہ مولانا محمد عبد القدوس ریاست گروہ اسلامیات دانشگاه پیشاور
ضمن پاسخ بنامہ من اطلاع داد کہ نسخہ بی از این رسالہ در کتابخانہ دانشکدہ اسلامیہ پیشاور و دو نسخہ دیگر

۱- تونزک جہانگیری، نسخہ عکس متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاه تہران.

در موزہ بریتانیا موجود است. توسط آقای دکتر سید رضی واسطی رئیس بخش تاریخ دانشکده دولتی لاہور کہ ہموارہ مشمول غنایاتش بودہ ام، توفیق دیدار نسخہ پیشاور دست داد. خواہم آنرا تصحیح و چاپ کنم ولی بدون در دست داشتن نسخہ دیگری مبادرت بدین کار صلاح نمود. اتفاقاً در همان اوان اطلاع پیدا کردم کہ دو نسخہ مزبور کہ مولانا محمد عبدالقدوس بدانہا اشارہ کردہ بود در "ذخیرہ دہلی" کتابخانہ دیوان ہند وجود دارد نہ در موزہ بریتانیا، ولی با وجود تلاش پیگیرہ تکاپوی بسیار موفق بہ تحصیل میکروفیلیم های این دو نسخہ نشدم تا آخر الامر خدمت ابوی حضرت اختر ام قسری کہ علاقہ وافری بہ کارهای علمی و تحقیقی دارد و مشوق عمدہ اینجانب میباشد چندی پیش متوجہ شدہ بدین امر ترتیب اثر دادہ میکروفیلیم هایی از این دو نسخہ را برایم فراہم ساخت.

مشخصات نسخہ گانہ

- ۱- نسخہی کہ از آن بہ نشانہ (۱) یاد شدہ است در مجموعہ دہلی کتابخانہ دیوان ہند بشمارہ (۵) ۶۵۹ D.P. مضبوط، کاتبش جلال الدین محمد و تاریخ تحریرش محرم الحرام سال ۱۱۴۹ ہجری قمری است، و نظر باینکہ در حدود یک قرن بعد از فوت مؤلف استنساخ شدہ است قدیمترین نسخہ موجود معلوم این رسالہ میباشد. خطش نستعلیق است.
- ۲- نسخہی کہ علامت آن (ب) قرار دادہ ایم نیز در ہانگ کتابخانہ بشمارہ ۹۲۰۵ D.P. موجود است و در

۱- مجلہ ثقافت (ژانویہ، ۱۹۶۷)، لاہور، ص ۷۲.

سال ۱۱۸۳ ہجری بدست کاتبی ہندو، مساند نام بخط شکستہ نوشتہ شدہ است۔

۳۔ نسخہ بی کہ نشان آن (ج) میباشد باسد اثر دیگری از همان مؤلف در یک جلد مدون است۔
قبلاً از آن مولانا غلام جیلانی بوده ولی بعد از فوتش بتحول کتابخانہ اسلامیہ پشاور در آمد و اکنون بشمارہ
۱۳۶۲/۲ در آن کتابخانہ محافظت میشود۔ چنانکہ از قرآن پیدا است، این نسخہ و آثار دیگری کہ در این جلد
قرار دارد بدست یک کاتب و در یک زمان کتابت شدہ و تازہ ترین نسخہ بیست کہ اکنون در دست است۔
در آغاز و فرجام بیچ یک از این نسخہ اسم کاتب و یا تاریخ کتابت ذکر نشدہ است بخطش نستعلیق و نسبت بہ
نسخہ مزبور خوانا تر است۔ غلطہای املائی فاحش زیاد دارد۔

حال یک کلمہ راجع بہ مشخصات مشترک این نسخہ؛ در ہمہ این نسخہ چنانکہ مر سوم کتاب است بیچ فرقی بین
ت، ة، وک، گ دیدہ میشود و عدم توجہ بہ نقطہ گزاری کلمات مختلف جای جای دیدہ میشود حتی در بعضی
موارد منجر بہ ابہام و اشکال ہم میشود۔ در مورد علامات اضافہ و یای تنجیر و وحدت نیز ہمین گونہ بی مبالغاتی مشاہدہ
میکرد۔

در آخر باید یاد آور شویم کہ از معنی کہ ایلیت و داسن^(۱) از این رسالہ بعمل آورده است با اینکہ
عبارتشان ترجمہ نوشتہ خود شیخ محدث میباشد^(۲) مفہوم میشود کہ رسالہ حاضر مشتمل بر یکہزار شعر میباشد۔
این اشتباہ بعلت ترجمہ غلط کلمہ "بیت" رخ داده است۔ کلمہ "بیت" معنی اش علاوہ بر شعر، سطر نیز
میباشد کہ اینجا مقصود همان است۔

۱۔ H. M. Elliot and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*,
Delhi, 1964 repr., vol. VI, p. 492.

۲۔ فہرست القلوب، ص ۱۵۔

عکس آرامگاہ

عکس آرامگاہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی کہ اولین مرتبہ در این کتاب ملاحظہ میشود توسط آقای شبیر احمد اختر فراموش کردیدہ است۔ نگارندہ بدین وسیلہ از ایشان سپاسگزاری مینماید۔

تشکر

ایک خوشتر است کہ سخن خویش را با سپاسگزاری و یاد نیک از یک استاد بزرگوار می کہ در طول تحصیل در دانشگاہ های پنجاب و تہران از مراحم و عنایاتشان برخوردار و از محضرشان بہر مند بودہ ام بی پایان رسانم۔ بمنہ و کرمہ

محمد سلیم اختر

آزماء ۱۳۵۱ ہجری شمسی

پلاک شماره ۴، کوی صافی

خیابان امیر آباد جنوبی، تہران

تہن

روز و علامتهایی که در تصحیح این رساله بکار برده شده است

- ۱ : علامتِ نسخہ کتابخانہ دیوانِ ہند، مکتوبہ ۱۱۴۹ ق.ھ.
- ب : علامتِ نسخہ کتابخانہ دیوانِ ہند، مکتوبہ ۱۱۸۳ ق.ھ.
- ج : علامتِ نسخہ کتابخانہ دانشکدہ اسلامیہ پشاور، مکتوبہ (۹).
- [] : نشانِ آنست کہ آنچه در میانِ آن میباشد از نسخہ (ا) افتادہ است.
- < > : نشانِ آنست کہ آنچه میانِ آن قرار گرفتہ از نسخہ (ب) ساقط شدہ است.
- () : نشانِ آنست کہ ہرچہ در میانِ آنست در نسخہ (ج) وجود ندارد.

86431

«رب يسر» بسم الله الرحمن الرحيم «وتتم بالخير»

لا اله الا الله محمد رسول الله

يا نور السموات والارض، نور قلوب المؤمنين بنور دينك وحق يقينك. آمين.

ادب آنست که چون در حضرت ملوک و بارگاہ سلاطین در آیند، اول زبان به ثنا و تحیت بکشایند و داد مدح و ستایش «مقام» عزت و کبریای ایشان بدهند. پس از آن در مقام بندگی و اطاعت آمده دست ادب بر کمر خدمت و فرمانبرداری بسته بایستند و تحفہ فی لایق درگاہ بجزارند^۱ اما در این حضرت^۲ معلما که ما یم، زبان مدح و ستایش کوتاه است و احصای حمد و ثنا محال کسی چه ستایش کند بر ذاتی که پروردگار تعالی او را پادشاه عالم و فرمان ده و حکمروای بنی آدم ساختہ باشد! بالاتر از پادشاهی چه مرتبه و کدام منقبت باشد که بدان بتسایند و ستایش نمایند! یارب! مگر صفت عدل و دین داری اثبات کنند و گویند «پادشاه عادل دیندار» که درین یک «کلمه» تمام^۳ خوبی های عالم و جمیع اقسام ستایش و منقبت، و اسباب سعادت دنیا و آخرت مندرج بود

۱- فی الاصل: رب يسر . ۲- ب: محمد الرسول الله . ۳- فی الاصل: تحفه . ۴- فی الاصل: بجزارند .

۵- ج: سلا . ۶- ج: کشف . ۷- ج: تمام .

در خبر است از سرور کاینات و خلاصه موجودات احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم۔ عدل
ساعتی یوازی عبادت بتین سنہ۔ فرمود: یکساعت کہ پادشاہ عادل بنشیند و داد عدل و رأفت دہد
برابر شصت سالہ عبادت نافلہ است۔ کسی کہ اور اسایہ خدا و جانشین مصطفیٰ گویند بالاتر از این منقبت
و بالاتر از این مرتبت چہ باشد؟ (۱) چون پادشاہ عادل جانشین مصطفیٰ بود لاجرم آن کند
کہ مصطفیٰ کرد۔ معنی جانشین این باشد و بحقیقت، حکمت در وجود پادشاہان و رفعت پایہ سلطنت
تقویت و ترویج شریعت انبیا است صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین تا آنچه انبیا از جناب اللہ
آورده و خبر از غیب صمدیت دادہ و دینی و شریعتی نہادہ اند پادشاہان آنرا بزور بازو و قانون
عدالت رواج و درونق، دہند و برپا دارند و تمام امت در تائید و ترویج دین با ایشان شریکند۔
علماء بفشر علم و بیان شریعت و درویشان بہ اقامت مراسم [طاعت] و عبادت و شکر بیان
بغزاء و مجاہدت بلکہ سایر اہل حرف و ارباب صناعات مثل زراعت و جیاکت و عمارت و
تجارت کہ انتظام کارخانہ وجود و بقای عالم بدان است، باین طریق مقوی و مروج دین اند و پادشاہ
بر سر سیمہ حاکم و غالب و بعدالت و نصفت برپا دارندہ و نگاہ دارندہ این سلسلہ است ازینجا است
کہ نسبت وجود پادشاہ با ارکان عالم و افراد بنی آدم نسبت جان ببدن،^{۱۲} گفتم اند کہ جنبا شدہ بدن و برپاوار
^{۱۳}

- ۱- ج: تواری. ۲- ج: صلی اللہ علیہ وسلم. ۳- ج: ودی و شریعتی. ۴- ا. ب: بایشان. ۵- ج: جیاکت.
۶- ب: بدن بستہ. ۷- ج: باین نظر. ۸- ج: بین. ۹- وین ار. ۱۰- ا: ازین جا است.
۱۱- ب: بارکان. ۱۲- ج: چون جانست نسبت بدن. ۱۳- ج: پروازندہ.

وی جان است و صلاح او (بصلاح وی) و فساد او (بفساد وی) الحمد لله که در مبادی و مقدمات^۲
این دولت کبری و سلطنت عظمی انوار تباشیر صبح سعادت و هدایت ساطع و لامع است و آثار قوا^۳
و قوانین معدلت و امنیت ظاهرو باهر. عاقل باید که بیندیشد و ساعتی بخود فرورود که در چنین وقت^۴
پادشاه گردش و تفرقه عالم آشوب (که) او تمام اهل بلاد مشرق و مغرب بر خود لرزیده و درو^۵
حیرت افتاده تصور قیامت کبری میگردند بجمال قدرت الهی و غلبه دولت و اقبال پادشاهی یک فرد
از جای خود بجنبید و یک تن از دایره اعتدال بیرون نیفتاد و تمامه عالم بر مرکز قرار و آرام ثابت و راسخ
مانند. این دلیل قوی و برهان ساطع است بر زور مندی طالع و قوت اقبال که از حیطة دایره است^۶
و آلات بیرون است و تحفه بی^۷ که لایق درگاه و مناسب نظر دولت حضرت پادشاه بود حاج
دایره امکان و بیرون اندازة هم و گمان است، چه هر کس هر چه آورد جز نسبت قطره به دریا
و ذره به بیضا نتواند داشت الا^۸ طایفه علما و درویشان که تحفه نیاز و دعا گونی و دولت خواهی بدگاه
آرند > [و] فرموده خدا و رسول خدا و سخنان عظمای اهل دین و سیرت پادشاهان معدلت آئین^۹ بسبح
حاضران درگاه برسانند و این خزاین آخرت و گنجینه های سعادت را بر اوقات بار یافتگان محفل
عالی نثار گردانند. بحکم این مقدمه من بنده خاک نشین خاکسار که مدتی از ناسازگاری صحبت انبیا^{۱۰}
روزگار

۱-ج: الحمد لله. ۲-ج: مقدرات. ۳-ج: تباشیر و صبح سعادت. ۴-ج: باطن هر. ۵-ج: فرد برد.

۶-ج: جادو وقت. ۷-ج: تفریق. ۸-ج: ماند. ۹-فی الاصل: تحفه. ۱۰-ج: بسبب. ۱۱-ذره.

۱۲-ج: الا از. ۱۳-ج: پادشاهان و معدلت آئین. ۱۴-ج: انباء روزگار.

بوادی وحشت افتاده و سردر بیابان غربت نهاده و بمقر ارواح و قبلة اشباح که حضرت
 بیت الله است و زادها الله تعظیماً و تشریفاً رسیده و باز به بشارت غیبی بوطن ما لوف یعنی خط
 پاک و صلی که مسکن خاکساران این راه و مقر طالیفی^۲ از مقربان درگاه است، عود نموده و عمری در
 گوشه سوزت نشسته و در آرزو بر روی مراد بسته^۳، در دعا گونی و خیر خواهی این دو دمان عالی و خلد
 والا افتاده بدعای مسلمانی مشغول بودم، کلمه بی چند از احادیث رسول الله (صلی الله علیه و سلم و اخبار
 آثار سلف کرام و حکایات و مآثر سلاطین عظام^۴ و آنچه متضمن خیر و صلاح دنیا و آخرت باشد ترجمه
 کرده و اقتباس نموده در ادای شکر حق نعمت و صواخواهی دولت شریک مسلمانان شدم
 و چون این رساله تحفه نورگاہ پادشاه دین پناه، سلطان اعظم، خاقان اکرم، رفعت بخش اکیلین بہت
 و کمال^۵، پایه افراز اورنگ سلطنت و اجلال، در یاد دل گردون شکوہ قوی دولت جوان
 معدلت گستر رعیت پرور جهانگیر جهان بخش، مطلع انظار الطاف الہی، مہبط انوار مکارم
 نطل اللہی، حامی الدین الحجازی > [ابو المنظر] نور الدین محمد جهانگیر پادشاه الغازی خلد الله
 فی مرضیہ ملک و اجری فی بحار العدالہ و النصفہ فلک بود بر رساله نوریہ^{۱۴} [سلطانیہ] موسوم شد. و چون
 این بنده را نمودند کہ گویا پادشاه اسلام یکی از مقربان درگاه را بر این گنجینه است بر آنکه احادیث پیغمبر

- ۱- ج: دہسی. ۲- فی الاصل: طالیف. ۳- ب: ج: غربت. ۴- ج: در بر روی مراد بسته. ۵- ا: درد گونی.
 ۶- ا: ب: کلمہ چند؛ ج: یکلمہ چند. ۷- ج: آثار. ۸- فی الاصل: درست ولی باید و باشد. ۹- ج: آداب.
 ۱۰- ج: شکوہ قوی. ۱۱- ج: انظام. ۱۲- ب: نطل اللہی. ۱۳- خلد الله ملک فی مرضیہ ملک. ۱۴- ج: بر رساله.

را صلی اللہ علیہ وسلم از ہر جا (کہ) یابد (و) از ہر کس (کہ شنود) باید نوشتہ بیارو. آن فرستادہ بعد از تفحص و نتیجہ بسیار برین بندہ آمد و این بندہ احادیث را نوشتہ تحفہ درگاہ ساختہ است. بحکم این اشارت غیبی و قصد امتثال امر واجب الاطاعت کہ در باب حاضر آمدن آن طایفہ بدرگاہ علی و سلوک طریقہ نصیحت و خیرخواہی صدور یافتہ بود، برین حال جرأت نمودم و الاچہ حد و مجال آنکہ کسی در سطوت این مقام و ہیبت این درگاہ تواند ایستاد. و عمدہ مقاصد و خلاصہ مآرب دعا است. حق جل و علا کافہ بر ایا را از خاص و عام خصوصاً زمرہ اہل اسلام را در ظل این دولت کبری سلطنت عظمی در کنت امن و امان و سایہ رفاہیت و جمعیت از جمیع آفات و مکروہات محفوظ و مصنون دارد بالنبی و آلہ الاطہار و الامجاد. اکنون شروع در مقصود کنیم.

(ربت یسر) بسم اللہ الرحمن الرحیم (و تمم بالخیر)

ابتدای سخن بنام پروردگاری کہ عالم و ہرچہ در عالم است آفریدہ اوست و محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرستادہ و برگزیدہ او. مالک الملکی کہ عدل را سرمایہ جود و پیرایہ وجود ساخت و واسطہ بقای [ملک و] مملکت ہستی و بامت انتظام کارخانہ عالم گردانید و سلاطین کا مکار و پادشاہان عالی مقدار را باین سعادت عظمی توفیق داد و بخصوص آنہا کہ [در] مملکت ہندوستان باظہار احکام اسلام و انوار ایمان رفع ظلمات کفر و طغیان نمودہ عالم را منور و مطہر ساختند او لنک الذین

۱- ج: یابد. ۲- ج: این طایفہ. ۳- ج: خاصہ. ۴- ج: جلد. ۵- ج: عوام. ۶- ا: ب: خصوص. ۷- ا: دارد.

۸- ج: بالنبی و آلہ الاطہار الامجاد؛ ب: بالنبی و آلہ الامجاد. ۹- ب: ج: اولیک. ۱۰- ب: اولک.

قضوا بالحق و به بعد لون. اما بعد پروردگار عالم و پیدا کننده بنی آدم دو ملک آفرید: دنیا و آخرت و هر یکی را کمالی^۲ و سعادت مناسب آن ساخت و آدمیان را در وی دولتی و سلطنتی بخشید. یکی را دولت سلطنت دنیا و آخرت داد و یکی را از هر دو محروم گردانید و دیگری را یکی دادند و دیگر. دهنده اوست و کننده او هر چه خواهد دهد و هر که را خواهد، يفعل الله ما يشاء و حکم [مایرید] و يعطى من يشاء. پس اقسام آدمیان باین حساب چهار آمد.^۳ اما ملوک دنیا و آخرت پادشاهان عادلند که بشوکت و سلطنت و کامکاری و کرامتی و فرماندگی و حکم روائی احاطه نعمت و دولت دنیاوی نموده و بعدالت و رأفت و رعیت پروری و دادگستری و طاعت و فرمانبرداری خدا و شفقت و مهربانی بر بنده های خدا احراز اجرو ثواب آخرت نموده جامع نعمت های دنیا و آخرت و محرز کمالات ظاهرو باطن شوند و چون آفرینش نوع بنی آدم بر وجهی واقع شده که تا بر سر ایشان امیری و رئیس^۴ که ضبط و سیاست و اصلاح حال ایشان کند^۵ نباشد قوام کار عالم و انتظام مهمات بنی آدم صورت پذیرد و اگر همه ترک دنیا کنند، و گوشه نشین خلوت گزین باشند کار و بار عالم خلل پذیرد و عمارت عالم و زندگانی رو بخرابی منهد. پس ارباب دولت را باید که در مشغولی دنیا و کرامتی تدبیری کنند و طریقی^۶ سلوک نمایند که وجود دنیا ایشان را مضر نگردد و از تحصیل دولت و سلطنت آخرت فارغ نگرداند و محروم نسازد علی الخصوص پادشاهان که کار و بار عالم خلایق و انتظام مهمات جمله عالم بقبضه اقتدار و اهتمام ایشان است، امر سلطنت و پادشاهی را چنان جزا

۱- ا: اوملک. ۲- ج: کمال. ۳- ج: دهنده. ۴- ج: هر چه خواهد کند و هر که را خواهد دهد. ۵- فی الاصل:

يعطى من يشاء و يمنح. ۶- ب: چهارمند؛ ج: چهار آمدند. ۷- ج: عادل اند. ۸- ب: زحمای.

۹- ا: آمری، ب: امری. ۱۰- ج: رهبری. ۱۱- ج: اصلاح احوال. ۱۲- ب: کند. ۱۳- فی الاصل: طریقه.

و تمثیت نمایند کہ وسیلہ سلطنت ملک آخرت گردد و جامع دولتین و سعادت دارین آید۔
 ذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم۔ [تفصیل] این اجمال و شرح این سخن در چند
 وصل نوشته و باللہ التوفیق۔

- وصل اول : در بیان ارکان سلطنت کہ چند است ،
 وصل دوم : در بیان تحصیل این ارکان ،
 وصل سوم : در آدابی چند کہ رعایت آن حضرات سلاطین را ، حلیہ کمال و پیرایہ جمال باشد ،
 وصل چہارم : در فوایدی چند کہ معرفت آن در اجرای امور سلطنت دخل دارد ،
 وصل پنجم : در نقل حکایتی چند از سلاطین سلف در عفو و حلم و کرم و سخاوت و عدالت و
 قوت و شجاعت ۔

حکایت

۱- ج: تفصیل . ۲- ج: و باللہ التوفیق . ۳- ۱: فصل . ۴- ۱، ب: رعایت آنحضرت

۵- ۱: در واید چند . ۶- ج: اجراء امور .

وصلِ اوّل

در بیان ارکان سلطنت

برودانایان روزگار و دانشوران تجربه کار محضی مانند که بنای خانه سلطنت را چهار ستون است که اگر یکی از آنها نباشد این بنا از پای در افتد و استحکام نپذیرد: یکی خزینہ، دوم لشکر، سوم اتفاق میان لشکر، چهارم عدل و ترک ظلم و ستم بر خلائق و این (هر) چهار رکن در قوت و مرتبه متفاوتند. لشکر رکنی قوی تر است از خزینہ، چه اگر (فرضاً) خزینہ باشد و لشکر نباشد، غرض و مقصود از سلطنت که دفع اعدای دین و دولت، و انتظام ممالک و مکنّت است، حاصل نگردد. اگر لشکر باشد و خزینہ نباشد این غرض حصول پذیرد و اگر هر دو باشد > (لا بد)، اکمل و اتم بود (و) غرض سریعتر و تمامتر بحصول پیوندد و باز اتفاق میان لشکر رکنی است قوی تر از وجود لشکر، زیرا که اگر لشکر بسیار باشد و میان لشکر اتفاق نبود و مخالف یکدیگر باشند لشکری که کمتر باشد و میان ایشان > [اتفاق بہاؤ] شد^۸

۱- ا، ب: بنا و خانه. ۲- ب: سیم. ۳- ا: عدم. ۴- ا، ب: متفاوتند. ۵- ا، ب: اعدا و دین.

۶- ج: مملکت. ۷- ب: باشد مال ایشان.... ۸- ج: اتفاق نباشد و التیام بود.

والتیام بود، بر آن لشکر بسیار غالب آیند. کمی و بیشی لشکر بر اندازه اتفاق معتبر بود نه عدد، چه آنها که کم آند باری یک جماعہ بی متفق اند کہ [پیش] منافی و مخالف با خود ہمراہ نداشتند و آنها کہ بسیارند اگر [هر] یک مخالف دیگری است تمامہ آنها در حکم یک کس بیش نباشند^۳ و اگر جماعہ بی مخالف ہدیگ باشد جماعہ بی دارند کہ بان جماعہ منافی و مخالف ہمراہ است و لابد یک جماعہ فارغ و خالص از وجود مخالف و تشویش اغیار بہتر و کار آیندہ تر بود از جماعہ بی کہ مخالف ہمراہ داشته باشد^۴ و در حقیقت اگر سرداری است کہ ہزار کس تابع اویند، اگر این ہزار متفق با سردار باشند بمنزلہ ہزار سردار باشند، چه ہر کہ اتفاق و اتحاد دارد با کسی، حکم آن کس دارد و اگر مخالف سردار باشند گویا ہزار دشمن بخود ہمراہ دارد. اما عدل و ترک ظلم [و ستم] رکنی قوی تر است از اتفاق. اگر لشکر بسیار باشد و ہمہ متفق بر ظلم باشند، این [بسیاری] موجب بسیاری غل و فساد است نہ اصلاح و انتظام. و لشکری کہ اندک باشد و ہمہ متفق بر عدل باشد حکم جریان عادت بر لشکر دی [بسیاری] کہ متفق بر ظلم باشند غالب آیند اگرچہ کافر باشند. و اگرچہ حقیقت عدالت بر کفر جمع نشود ان الشکر نظلم عظیم و کافر را عادل نتوان خواند چه عدالت عبارت است از ملازمت تقوی و مروت و رعایت توسط و اعتدال در تمامہ امور دینی و دنیوی و این اعلام مرتبہ دین و ایمان و کمال اوست و لیکن مراد بعدل اینجا دفع جور و ستم است از خلق و رعایت حقوق ایشان تا بر کسی ستم و بیدادی نرود و حق کسی پایمال نشود. این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد و نوشیروان را کہ عادل خوانند

۱- ب: لشکر غالب بسیار آیند. ۲- ا، ج: کد. ۳- ا، ب: نباشد. ۴- فی الاصل: جماعہ. ۵- فی الاصل: جماعہ. ۶- ج: مخالف و بیش... ۷- فی الاصل: جماعہ. ۸- ب: مخالفی. ۹- ج: باشند. ۱۰- ا، ب: بر ترک ظلم و ستم، ترک ظلم. ۱۱- ج: و گفته اند ہر چند ان لشکر کافر باشند.

باین معنی است اگرچہ مسلمان نبود اما عدالت داشت . از اینجا است آنکہ گفته است ۲:

زنده است نام فرخ نوشیروان بعدل
گرچہ بسی گذشت کہ نوشیروان نماند



۱- ا: عدالت. ۲- ب: ازین جا گفته است با آنکہ گفته است، ج: ازینجا گفته است آنکہ گفته است.

وصل دوم

در طریق تحصیل این ارکان چهارگانه تا چه باید کرد که این چهارستون
قوی و مستحکم گردند و بنای خانه سلطنت برپا بود و پاینده باشد

طریق [تحصیل] خزینہ آسودہ ولی رعیت باشد تا مطالبہای نامشروع و مکابره‌های نادرست بر
ایشان نکنند و بارهای گران برگردن ایشان ننهند و زیادہ از آنچه در شرع قرار داده اند خراج نستانند و
مبلغی معین کہ نہ موافق حال باشد و سبب خرابی گردد بر ذمہ ایشان ننهند تا ایشان بفراغ مال و رفاهیت
حال و آسودگی خاطر و جمعیت روزگار بہ زراعت مشغول شوند و در حاصل زمین و مال و اجبی زیادتی آرند
و این باعث زیادتی خزینہ و آبادانی ولایت گردد و ہر حالکی کہ یکدم در حق رعیت سہولت با ایشان
مسامح نماید بہتر از آن است کہ صدوم بغیر اوجہ شرعی از ایشان بستاند و بفقرا بخشند و داد وجود و سخاوت
باید کہ بر وجہ شرعی بود تا موجب رضای حق و سبب اجر و ثواب آخرت گردد. حقیقت وجود آنست
کہ اموال و اسباب دنیا را در نظر ہمت اعتبار «دی» نبود و آنکہ از رعیت زیادہ بر حق واجب نستاند

- ۱- ب: محکم. ۲- ج: ۱. ج: طایقہ. ۳- ج: است. ۴- ج: مبلغ. ۵- ج: زمرہ. ۶- ب: مالواجبی. ۷- ج: زیارت. ۸- ج: زیانی. ۹- ب: بایشان. ۱۰- ج: نیکو و جہی شرعی. ۱۱- ب: داد وجود.

اثرِ جود و سخاوتست و طبع زیادتی و بناحق مال طلبی از بخل و محبت دنیا بود. و بحقیقت آنچه پیش رعایا جمع گردد هم خزینہ است و در وقت حاجت از ایشان قرض میتوان گرفت و در مصالح عامہ مثل سبزه ثغور و کرمی انہار بر ایشان میتوان چیزی نهاد و اگر نیک در روند^۴ ذلتہای ایشان بجای لشکر است. در ہر سرکاری کہ دہ ہزار دہ بود و از ہر دہ یک سوار تصور توان کرد دہ ہزار سوار ہم رسد زیادہ را چہ گوید و ہر چند آسودہ تر باشند بیشتر باشند چنانکہ گفتہ است :

بارعیت صلح کن و ز جنگِ خصم این نشین

زانکہ شاہنشاہ عادل راعیت لشکر است

و جز یہ ای کہ از کافران برو جی کہ در شرع قرار دادہ اند بی زور و زیادتی بستانند مثل خراج از اہول واجب است و دیگر معادن و دفاین کہ از زمین بر آید نیز ہمچنین است و ہر کہ ام حکمی دارد و مصرفی، و در کتب شریعت بیان کردہ اند کہ آزا چہ باید کرد و بکہ باید داد و برکہ باید صرف کرد و کجا باید نهاد. پس سبب جمع خزینہ آسودگی رعیت است و سبب جمع لشکر خزینہ امانہ ذات خزینہ، بلکہ صرف کردن آن بر لشکر و در حقیقت ہمانکہ خزینہ سبب جمع لشکر است، جمع لشکر نیز سبب خزینہ است چہ ہر چند لشکر مجموع ترفیح بلاد بیشتر و ارتقاہ ممالک و جمع خزینہ زیادہ تر. و اما تحصیل اتفاق میان لشکر این را دو طریق است: یکی بمحض فضل الہی و حسن طالع و زور بخشی پادشاہ است کہ حق جل و علا بمحض رحمت و رأفت خود میان دلہا پیدا آورد^۵ [و] بایکدیگر موافقت بخشد. چنانچہ پروردگار تعالی در قرآن

۱- ج: زیبایی. ۲- ج: رعایا و جمع. ۳- ج: کردی. ۴- ج: دروند. ۵- ج: صرف. ۶- ج: مجموع متر. ۷- ج: ملخص. ۸- ا، ب: پادشاہی.

مجید با رسول خود صلی اللہ علیہ [و آلہ] وسلم، خطاب [میکند] : ولو انفقتم ما فی الارض جمیعا ما
الفت بین قلوبهم و لکن اللہ الفت بینهم. میفرماید : ای محمد ای حبیب من و ای برگزیده من این الفت
و محبت که [من]، یاران ترا و امت ترا یکدیگر داده ام و جوهر اتفاق و ائتلاف در دلهای ایشان ودیعت
نموده ام، تو ندانی که از تست. اگر ترا بتو میگذاشتم و تدبیر کار تو بدست تو میدادم تو اگر [دو ضا] خزینه های
عالم را صرف میکردی، پیدا کردن الفت میان دلهای ایشان نمی توانستی ولی این کار من است و
من الفت داده ام و بهم پیوسته ام و دلهای ایشان را تا چنان شده که گویا یکدانه و بر قلع و قمع
آنها کفر و ضلالت همه متفق. ائتلاف و اتفاق صحابه رضوان اللہ علیهم در حضرت رسالت صلی اللہ
علیه وسلم چه توان گفت که در چه مرتبه بود؟ در حدیث آمده است : هم ید علی من سواهم مسلمانان در
اتفاق و التیام و اتحاد میان یکدیگر مشابه یک دست اند که چون دست بجنبند همه اجزای وی بجنبند
و مخالفت در اجزای دست در جنبش متصور نباشد و بحقیقت باعث این اتحاد و اتفاق آن
بود که جهت جامع میان ایشان باعث دین بود و دین یکی است و بواعث و دوائی که مختلف افتد
از محبت نفس و دنیا بود و چون از ایشان بواعث و دوائی نفس و دنیا رفته و تابع دین شده بود
هر چه از کارهای دنیا هم میکردند برای دین میکردند و قدم از این دایره بیرون نمی نهادند. مقصود ایشان
یکی بود و منظور یکی. دوی و بیگانگی چه باشد و بعد از ایشان نیز چون همان دین است و همان ملت
و همان شریعت آنچه مقصود و منظور «پیشینیان بود منظور» پسینیان نیز باید که همان باشد پسین را

۱- ا: دلهای دلهای. ۲- ج: شده است. ۳- ا: ضلال است. ۴- ج: مشابه.

۵- ج: است.

صلی اللہ علیہ [و آله] وسلم برای آن نیا فریده بودند که وایم در دنیا باشد و کامرانی کند. دینی و شریعتی نهاد و امتیازاً آموخت و در گذشت. پادشاهان که خلفای ایشانند باید که همان را نگاه دارند و بدان کار کنند تا هم از دولت دنیا محفوظ شوند و هم از سعادت آخرت نا محروم. طریق دوم در تحصیل اتفاق و ائتلاف لشکر آنتست که لشکر و سرداران لشکر را این علم بود که انقیاد و اطاعت امیر را در دشواری و آسانی از جمله ارکان دین است و مخالفت ایشان از جمله کجایر و باعث فتنه و فساد دین و دنیا.

آنها که خواص درگه تکریمند

دہشت زدگان عالم تکریمند

نومید مشوک رحمت حق عام است

مغرور مشوک خاصگان درہمند

و سببی دیگر برای اتفاق لشکر در انقیاد و اطاعت بیم و امید ایشان است از حضرت پادشاه، چه راه امن سلامت در میان خوف و جبارود و اگر یکی از این هر دو نباشد سلوک طریقہ اطاعت مقصور نبود. هر دو باید تا کار درست آید. اگر همه بیم بود، نفرت آورد و محبت ننماید. و اگر همه امید آید اعتماد «دو» دوستی زاید. پادشاه باید که در ترسانیدن و خشم آوردن و امید و ارساختن و مهربانی نمودن طریقہ اعتدال و توسط درکار دارد و از دایرہ اقتصاد و احتیاط بیرون نرود چنانکہ گفته است:

۱- ج: ۱. ۲- ج: ۲. ۳- ج: ۳. ۴- ج: ۴. ۵- ج: ۵. ۶- ج: ۶. ۷- ج: ۷.

۸- ج: ۸. ۹- ج: ۹. ۱۰- ج: ۱۰. ۱۱- ج: ۱۱. ۱۲- ج: ۱۲.

۱۲- ج: ۱۲. چنانچہ.

بفرما نبران بر، شہِ واہ گمر
پدروارخشم آورد بر پسر
گمش میزند تا شود دردناک
گهی میکند آتش از دید پاک
درشتی و نرمی ہم در بہست^۲
چو رگزن کہ جراح^۳ «و» مرہم^۴ نہست^۵

اما طریق تحصیل عدل آن است کہ کارها موافق حکم شریعت کنند و قول علمای متدین کہ از علت جلد اندوزی و فتنہ انگیزی مبری باشند کار بندند و شیر پادشاہان عادل را در نظر دارند و حکایا و اخبار ایشان استماع نمایند و عقل را موافق شرع و ہوا را تابع دین گردانند.

بہ فی حکم شرع آب خوردن خطاست
و اگر خون بفتوی بریزی رواست

و مدار کار سلطنت و بقای دولت و شوکت بر سہ چیز است : آسودگی رعیت و رفاہیت شکوہ
تعظیم علماء ، و خلاصہ ہمہ عدل و ترک ظلم و ستم است و باللہ التوفیق^۵.



۱- فی الاصل: گسی. ۲- فی الاصل: بہ است. ۳- فی الاصل: بہ است. ۴- ج: اخبارات. ۵- ج: وباللہ التوفیق.

وہل سیوم

در آدابی کہ رعایت آن حلیہ جمال پادشاہی و طراز
کسوت سلطنت [است] >

گفته اند : پادشاہ باید کہ [در] قوت و زور بازو بر ہمہ فایق و از صہ ممتاز باشد تا چنانکہ کمان
او دس، نتواند کشید و سر بنجہ (باقوت) او [کسی نتواند پیچید تا قوت او] در جہاد و مبارزت در مرتبہ
اعلی باشد و ہیبت و قوت او در دلہای خلایق اثر کند و تحصیل قوت بدن را اسبابست : یکی آنکہ
وقت سحر چنانچہ پہلوانان زور کنند و ورزش نمایند مہارت کنند و ورزش نمایند و گفته اند کہ این
زور کردن و ورزش نمودن در حق سلطان افضل است از تنجہ گزاردن^۳ چون مقرون بہ نیت جہاد
بود و سبب دیگر برای قوت بدن مداومت و اعتیاد است بہ شکار کردن و اسب دواییدن و نیزند^۴
و چوگان باختن و امثال آن چنانکہ گفته است :

بکشتی و نجیر و آماج و گوی دلاور شود مرد پر خاش جوی
بگر ما بہ پروردہ عیش و ناز بترسد چو بیند در جنگ باز

۱- ب، پادشاہ را، ۲- ج: تا چنان باشد کہ، ۳- ۱: روز، ۴- ۱: روز، ۵- ا، ب: گزاردن.

و قوی ترین اسباب در تحصیل قوت بدن قلت جماع و صحبت کم کردن بعورات است زیرا که جماع مضرترین چیزهاست به قوت بدن تا جز در ماهی و ہفتہ بی و چند روز در میان واقع نشود و ادمان خمر و افراط شراب خوردن نیز از همین باب است و معضی بعلل و امراضی کہ علاج آن از حیث عادت بیرون بود. نعوذ باللہ من ذالک و چون مدار کار سلطنت و ریاست و فرمان دہی و حکمرانی بر قوت عقل و ہوشیاری و بیداری و احتیاط و احتیاس و اعتدال است لابد آنچه منافی این صفات بود منافی امر سلطنت باشد و پادشاہ باید کہ شجاع و مردانہ ترین مردم باشد [۱]، اگرچہ شجاعت و جہن از اخلاق جبلی و صفات غریزی است کہ کسب و اختیار را در آن مدخلی نیست و لیکن با وجود آن ورزش و ممارست بدر آمدن در معارک و ممالک و صحبت داشتن با دلیران و شجاعان بی تأثیری در ہوش شجاعت و ازدیاد آن نخواہد بود و از آن چیزهایی کہ ممد و باعث بر شجاعت بود علم و یقین شخص است باین نکتہ کہ حال آدمی ازین دو روز خالی نیست.

دو روز حذر کردن از مرگ روان نیست

روزی کہ قضا باشد و روزی کہ قضا نیست

روزی کہ قضا باشد کوشش نکنہ سود

روزی کہ قضا نیست در مرگ روان نیست

بگردد کہ در روزی مرگ وی تقدیر کردہ اند درین روز اگر ہزار جیلہ کند جان بسلامت نبرد و روز دیگر

۱- ج: باللہ. ۲- ج: از یاد. ۳- ب: ج: چیزهای. ۴- ا: دور. ۵- ب: مرگ نباشد.

کہ مرگ وی ننوشتہ اند و در این روز اگر شمشیرها بر سرش ببارد و در آتش افتد نمیرد و این معنی از نص قرآن معلوم میشود قولہ تعالیٰ : اذ جاء اجلہم فلا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون و نیز زندگانی دنیا و حیات مستعار در مقابل ملک جاودانی و نعیم دارالقرار^۳ زیانی نکند و پروردگار عالم در قرآن مجید وعده کرده کہ ہر کہ در راہ خدا و تائید و تقویت دین جان بازی کند او را ملک جاودانی و حیات ابدی بخشم۔ سودای سودمندتر از این چه خواهد بود۔

جان بجانان دہ و گرنہ از تو بستاند اجل

ہم تو منصف باش آخر آن نکویا این نکو

و گفته اند کہ نشان شجاعت آن است (کہ) پرسد دشمن کجاست و پرسد کہ چند است و پادشاہ باید کہ از ہمہ سخی تر و جواد تر باشد و معنی جود و سخاوت «انہ» آنست کہ اسراف کند و تفضیح مال در غیر مصارف نماید بلکہ خزینہ را از لشکر دریغ ندارد و بیت المال را در دست خود امانت شمارد و در وجوبی کہ در شرع تعیین کردہ اند صرف نماید و گفته اند «ہنزی» کہ تمامہ عیبها را پوشد سخاوتست و عیبی کہ ہمہ ہنرها را پوشد بخل :

ہنر سخاست و گر جملہ دست افزارند

اگر ترا بہر انگشت خویش صد ہنر است

ویکی از آداب پادشاہان آن است کہ از احوال و اخبار مملکت و امراء و عمدہ داران و رعایا

۱-ج: لا۔ ۲-ج: جاویدانی۔ ۳-۱: ذالقرار۔ ۴-ا، ب: و اگر نہ۔ ۵-ج: وجوی۔

۶-فی الاصل: افزارند۔

خبردار باشد^۱ [۹]، بعضی از پادشاہان را گویند کہ تغییر لباس داده و بوضع فقراء و احاد الناس در آمدہ بشہا در شہری گشتہ اند و تفحص احوال خلق و حقیقت حال خود و وزراء و عمدہ داران خود از زبان خلق می نمودند تا خلق در حق ایشان و حق عمدہ داران ایشان چہ میگویند بلکہ حکم آنکہ گفتہ اند زبان خلق ترجمان قلم تقدیر الہی است احوال آیندہ و مال و عاقبت کار را نیز از افواہ ایشان تفرس می نمودند و اگر این قدر نتوانند کرد از مردم دیندار صادق القول کہ از شایبہ غرض و جہالت و عداوت مبرا باشند تحقیق نمایند و لیکن بہ تجسس احوال درون خانہ مردم و استقصاء در آن در شرع جایز نبود و یکی از آداب این است کہ در جانی خبندہ کہ اگر مظلومی نیم شب فریادی کند بگوش ہوش ایشان برسد.

چنان خسب کاید فغانت بگوش اگر داد خواهی بر آرد خردش
 تو خفته خاک در حرم نیمروز غریب از برون گو بگر ما بسوز
 [۱۰] بعضی از سلاطین زنجیری ساختند کہ یک سر روی بغرور و خوابگاہ ایشان پیوستہ بودی و سر دیگر بیرون تا اگر مظلومی و داد خواهی و [صاحب] حاجتی آمدی زنجیر بجنبانیدی و از حال خود آگاہ ساختی.
 دیگر از احوال امیران [آنست کہ از احوال اسیران] فارغ و غافل نباشند و بعد از ہر دو سہ روز از احوال مجوسان و زندانیان خبری گیرند تا ہر کہ لایق ادب [۱۱] سیاست بفکند او را ادب سیاست کنند و ہر کہ بیگناہ باشد یا لایق عفو بود از بند برآرند و عفو کنند و بالجلہ پادشاہی بار خلق بر خود نہادند و ترک

۱- فی الاصل: باشد. ۲- ج: تغیر. ۳- ج: حقیقت حال خود را احوال وزراء و عمدہ داران خود... ۴- ج: آید.

۵- ج: مجوسیان. ۶- ج: باجلہ. ۷- ج: بادشاہ. ۸- ج: نہادند.

راحت و آسائشِ خود دادن و در بند آسائشِ خلق بودن است .

گو سپند از برای چوپان نیست

بلکہ چوپان برای خدمتِ اوست

و بہترین آدابِ سلطان و نافع ترین آئینا بخلق خدا علم و صفحہ و عفو است زیرا کہ قدرتِ ایشان بر کمال است و بطش ایشان شدید و شفاعت و اعتذار در حضرتِ ایشان عیبِ مگر خود بر آبِ رحم و عفو اطفائی نایرہ غضب بنمایند و اگر نہ «کار» مشکل است .



۱- ج: بلک . ۲- ج: خدمت . ۳- ب: مہتری ، ج: مہترین . ۴- ا: اقرین ، ب: احقرین . ۵- ج: صفحہ .
۶- ج: زیراک . ۷- ج: علم .

وصل چہارم

در ذکر فوایدی کہ معرفت آن در اجزای امور سلطنت

داخل دارد

فایده: بزرگان فرموده اند کہ تمامہ خلایق محتاجند بہ عقل و عقل محتاجست بہ تجربہ و تجارب «(را)»
روزگاری دراز باید و عمری طویل و فراخ وقت و جمعیت خاطر. پس دانایان روزگار چون دیدند کہ مدت
عمر مستعار بان وفا نمیکند چاره^۲ ایگنجد و تدبیری^۳ ساختند کہ جبر این نقصان و تلافی این حرمان کنند پس اخبار
ملوک و سلاطین (و) احوال امراء و وزراء و کلمات علماء و حکماء (را در) کتب و تاریخ نامہا ثبت کردند و
قصص و تواریخ گذشتگان بہت نفع آیندگان و تنبیہ غافلان در قید کتابت آورده عبرت نامہ بی برای
خلق و دستور العملی برای امراء و سلاطین بر صفحہ روزگار گذاشتند تا آنچه در مدت عمر طویل و بعد از ازنگار
سفرهای دور (و) دراز و باصناف خلایق صحبت داشتند و افعال و اعمال ایشان را ببینند، از خواص
روزگار خاصیتہای زمانہ و اہل (آن) و از تجارب و اختیار حاصل نشود و زانکہ مدتی بحصول انجامد.
عاقل باید کہ از نصیبتہ عبرت و خبرت محروم نماند و برای خود و احوال خود میزانی نهد. خلاصہ فواید کہ اہل

۱- ب: عقل محتاجست و بہ تجربہ . ۲- ج: دیدن . ۳- فی الاصل: چارہ . ۴- ج: تدبیر .
۵- ج: کنند . ۶- ج: کرون . ۷- فی الاصل: عبرت نامہ . ۸- ب: آیندگان . ۹- ا. ب:
گذشتہ . ۱۰- ج: و .

دولت و سلطنت را از آن استنباط باید کرد و تحصیل باید نمود سرچیز^۲ است؛ اول نظر در آنکه چه کار کرد
 که بدولت و سلطنت رسیدند^۳ و چه بود که باعث بقای دولت و انتظام^۴ ممالک سلطنت ایشان شد و چه شد که
 موجب زوال (و) اختلال^۵ [آن] گردید. و این علم و دانش سلاطین را بس است دیگر حاجت نیست.
 فایده: گفته اند که سبب زوال ملک^۶ در اغلب سرچیز است؛ پوشیدن اخبار از پادشاه، تربیت
 کردن مردم فرمایند و ظلم^۷ اعمال. و گفته اند هفت طایفه را بنحو راه نباید داد و مقرب درگاه ساخت؛ حسود
 و بخیل و فرمایند و غیبت^۸ کرد و دروغ گوی^۹ حق ناشناس و پریشان گوی.

فایده: گفته اند (که) شکر بیان حکم زراعت دارند که آنرا (از) گیاه ناجنس پاک باید کرد تا بروسد.
 پس شجاعانرا از بیدلان پاک کنند و جدا سازند تا کاری توانند کرد که صحبت جان مرشجان^{۱۰} را ضرر دارد.
 فایده: گفته اند که معیشت بالشکر بطریق اعتدال نمایند و طریقه عدالت و سویت جاری دارند که افزای
 و تفریط و تفاوت های بی جهت مضر و موجب بغض و عداوت بود.

فایده: گفته اند که پادشاهان را باید که روز بکار مردم مشغول باشند و شب بکار خود یعنی عبادت و
 مناجات و تضرع بدگاه رب الارباب و درخواست آنکه بار این عالم که بر ذمه^{۱۱} تعدد ایشان نهاده است،
 بک گرداند و آسان سازد تا کسی را برگردن^{۱۲} مظلوم مظلوم و وبال نباشد چنانکه گفته است
 کمر بسته گردن کشان بر دست تو بر آستان عبادت سرت

۱- ج: تحصیل باید کرد و تحصیل باید نمود. ۲- ج: خبر. ۳- ج: رسیدن. ۴- ب: ملکه. ۵- ا: عیب گوی، ب:
 غیبت گوی. ۶- ج: پاک کنند. ۷- ج: جهان. ۸- ا: ج: شجاع. ۹- ج: رالارباب. ۱۰- ج: این بار عالم.
 ۱۱- ج: بزم. ۱۲- ج: کردن مظلوم و وبال نباشد. ۱۳- ج: چنانچه.

بدرگاہِ فرماندہ ذوالجلال
 دعاکن بشب چون گدایان بسوز
 چو درویش پیش تو انگر بنال
 اگر میکنی پادشاهی بروز
 کہ پروردگارا تو انگر تونی ،
 تو بر خیر و نیکی ہم دسترس
 و گرنہ چہ خیر آید از من بکس
 چہ بر خیزد از دست کردار من
 مگر دست لطفت شود یار من
 فایده : شجاعت بشاید تیغ تیز است و رای بمنزل دست قوی کار فرمای تیغ دست است ہر کرا
 دست بی تیغ باشد کاری > [تواند کرد اما از تیغ اگر دست نباشد کاری] نیاید و اگر برود بود نور علی نور.

دو تن پرور ای شاہ کشور گشای
 یکی اہل رزم دو، و گر اہل رای

بشمیری یکی یاوہ توان کشت
 برای لشکر را بشکند پشت

فایده : گفتم اند کہ ایچی زبان پادشاہ است و حالت ہر پادشاہ از حالت ایچی وہی معلوم توان کرد.
 پس ایچی مردی [حکیم] سخن ور، فصیح و نیکو روی، صاحب جوہ، بزرگ ہمت باید تا آبروی صاحب خود را نیز
 و بہر کس کہ رسول بفرستند مناسب حال آن کس باید فرستاد.

رسولِ توانا، توانا فرست
 بدانام از جنسِ دانا فرست

۱- اہب: برای. ۲- ج: زنان. ۳- ۱: مردی و. ۴- ا: ب: سخن ور و فصیح. ۵- ج: بدانیم.

فایده: گفته اند کہ ہر یک از ملازمان را ہمیں خاص کہ مناسب وی باشد نامزد باید ساخت
و بیک کس مہمات متعدده نباید فرمود کہ خدمتکاران دیگر غیرت برند و بچند کس یک مہم نفرمایند کہ چون
شرکت پیدا آید عمل بر مراد ساختہ نگردد و اگر ہر دو پارہ موافق باشند خیانت بوجہ آید و اگر مخالف
یکدیگر شوند کار از انتظام افتد.

فایده: اگر یکی از خدمتکاران سخن بی عمل گوید بدان گوش نباید نہاد و کسی را کہ بسیار نیاز مودہ اند
معمدہ نباید ساخت و ستر خود با وی در میان نباید آورد و چون ملازمان در گاہ را با یکدیگر شکی در غبطی باشند سخن
یکی را در حق دیگری استماع نباید کرد و ہمہ را بردستی و الفت و اتفاق ترغیب باید نمود کہ رکن اصلی موافقت
است در ملازمان و مقربان.

فایده: گفته اند کہ مہری و شفقتی کہ پنج کس راست غیر ایشان را نباشد: اول رحمت خدای جل و علا
بر بندہ، دوم مہر پیغمبر بر امت، سوم شفقت پادشاہ بر رعیت، چہارم مہر ماد و پدر بر فرزند، پنجم
غیرت شیخ بر مرید.

فایده: گفته اند دین و ملک تو امانند. خاصیت تو امان آن است کہ احوال وجود ہر یک بدگیری
وابستہ بود اگر یکی مرخص شد دیگری نیز مرخص شود، و اگر یکی تندرست و دیگری نیز تندرست بود.
چہمیان در نقصان دین، نقصان پادشاہی بود، و در نقصان پادشاہی نقصان دین دو در کمال دین کمال

۱- ج: مہی. ۲- خدمتکارا. ۳- عبرت. ۴- بر مراد او. ۵- ج: پارہ موافق. ۶- ج: دیگر.
۷- ج: وصل. ۸- ب: سیم. ۹- ج: مہر. ۱۰- ب: مملکت. ۱۱- ب: مرخص شد و بدگیری
۱۲- ج: دیگر.

پادشاہی [لودا] و درکمال پادشاہی کمال دین .

فایده : گفته اند کہ روح پادشاہ است و تن رعیت و فرمانبرداری او . پس ہرکہ بر ذات خود نتواند عدالت و رزید و سیاست فرمود بر دیگران چگونہ تواند . چنانکہ شناور چون خود غرق کرد و دیگر را نتواند رها نیند .

فایده : گفته اند کہ عاقل چون سنگ و آہن جمع شدہ بیند تصور آتش کند و نادان تا آتش در میان نیفتد ضرر آن تصور نکند یعنی علاج واقعہ پیش از وقوع آن باید کرد و در تدارک آن دکوشید .

فایده : آورده اند کہ پادشاہی وزیر را گفت : ابلہ ترین مردمان کیست ؟ گفت : شخصی را دیدم کہ بر شاخ درختی نشسته بن شاخ می برید . ابلہ تر از این کسی دیگر نخواہد بود . چکی نشسته بود . گفت : ازین ابلہ تر آن بود کہ بیخ را برد یعنی بر رعیت ظلم کند .

رعیت چو بیخ است «و» سلطان و درخت

درخت ای پسر باشد از بیخ سخت

فایده : گفته اند کہ بہترین لباسها پادشاہان رازرہ است و بہترین تاجها خود و بہترین بازیہا معرکہ ، و بہترین رقص ها حرکت مبارزان و بہترین شرابها خون دشمن و بہترین آوازها صییل سپاہ و بہترین شکارها صید کردن دل رعیت و بہترین بندہا بندہ احسان کہ بر ہمہ اعضاء است .

۱- روح پادشاہ تن است و تن ... ۲- ج : چنانکہ شناور خون خود غرق کرد ...

۳- ۱ : سر . ۴- ج : شاخ بن . ۵- ۱ : ابلہ ترین . ۶- ۱ : ج : برد . ۷- ب : لباسا بر .

۸- ب : تاجا بر .

فایده : گفته اند کہ سر لشکر را دلی باید کہ در وی زُخصلت بہا میم باشد. غیرتِ وی بر ملک چون غیرتِ خروس و شفقتِ وی بر رعیت و زیر دستان چون شفقتِ ماکیان بر جواہماو (شجاعتِ وی چون شجاعتِ شیر و غارتِ وی چون غارتِ گرگ و حملہ وی چون حملہ خوک و صبر وی بر جراحتِ چون صبرِ سنگ و حراستِ وی در کارها چون حراستِ کلنگ و مکر و حیلہ وی چون مکر و حیلہ روباه و ہشیاریِ وی چون ہشیاریِ زاغ.

فایده : پادشاہی از روشی نصیحت طلبیہ گفت : بدانکہ از دنیا با خرت نیکی بر نہ یابدی. اکنون تو مخیری^۳. این یک کلمہ در باب نصیحت بس است.



۱- ج : چوچما . ۲- ج : بانگ . ۳- ب : مخیری .

صلح پنج

در حکایتی چند از سلاطین سلف در عدل و عفو
و علم و کرم و احسان و قوت و شجاعت

حکایت : آورده اند که نجاشی ملک حبشه بادشاه عادل و از سعادت مندان دنیا و آخرت بود.
در زمان ظهور نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم پادشاهی حبشه داشت با آنحضرت سابقه علمی که از توبیت و
انجیل حاصل کرده بود بشرف ایمان مشرف شده طریقه بندگی و اعتقاد به آنحضرت و اصحاب کرام همی صلی الله
علیه و آله] و سلم سلوک می نمود و هدایای فرستاد و صحابه رضوان الله علیهم بجزرت نموده نزد وی می رفتند.
ملک حبشه از آن پدر وی بود و پدرش را جزوی پسر [دی] و غیر نبود و پدر وی را برادری بود که دو اوزد پسر
داشت. ابل حبشه به این اندیشه که چون پدر نجاشی جز نجاشی پسر نباشد و برادری را دو اوزد پسر است
اگر میرد ملک بفرزندان (او) افتد و میراث از یکدیگر برند و ملک حبشه بدست بیگانه نیفتد. پدر نجاشی
را کشته و برادرش را بر سر بر سلطنت نشانند چون پسران پادشاه همدنا قابل بودند علم نجاشی هم نجاشی را
مقرب خود گردانید و خدمت فرمود بزرگان حبشه اتفاق کردند و بر عم نجاشی رفتند و گفتند که ما (پدر) نجاشی کشتم

۱- ج: سیاطین. ۲- ج: علم. ۳- ۱: دو اوزد. ۴- ج: افتد. ۵- ج: خدمت.

و ترا بجای وی پادشاہ ساختیم اکنون تو اور صاحبِ رای و معتمد خود گرد ایندی لایب دی در مقام انتقام پد
آمده مارا بکشه اکنون تا تو اور انکشی مارا دل فارغ و خاطر جمع دست ندهد عم نجاشی گفت ای قوم روا
نباشه که دیروز پیروی راکشیتیم و امروز اورا بکشیم. من شمارا دستوری دادم تا اورا بدست بازگان بفروشد
که از حدود جسته اورا بیرون برد اهل جسته نجاشی «درا» بشش صددم بدست بازگان بفروختند. بازگان
عزیمت [سفر] بخود درست کرده و برشتی نشسته میخواست که از جسته بیرون رود ناگاه ابری و بارانی پد
بیرون آمدن بازگان در توقف و تعویق افتاد. عم نجاشی که پادشاہ بود بسیر و تماشا
بیرون آمده بود ناگاه صاعقه از آسمان بخت و بروی بز و اورا بسوخت. مردم جسته چون در پیران
وی قابلیت پادشاهی ندیدند بحکم ضرورت نجاشی را از کشتی بازگان بر آورده بر تخت سلطنت نشانند
و تاج شاهی بر سرش نهادند. بازگان بطلب زر خویش نزد ایشان آمد. ادای زر در تاخیر می انداختند.
بازگان (به) تظلم نزد پادشاہ آمد و گفت دیروز غلامی بر شش صددم بمن فروختند. شب غلام را از من
کشیده بردند. زر باز گردانیده میدهند و نه غلام را تسلیم من میکنند. نجاشی گفت زر اورا باز و پیدا غلام
را باز سپارید اگر چه این ساعت بر تخت پادشاهی باشد چون از نجاشی این را شنیدند زر بازگان
داده باز گردانیدند. اول چیزی که در قوت عدل و صلابت از نجاشی دیدند این بود که حکم کُونُوا قَوَّامِينَ بِآيَاتِ
الْحَدِيثِ وَاللَّهِ وَ لَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ بِظُهُورٍ آورد. زیادہ برین چه باشد.

حکایت: عمر و لیث پادشاهی بود زشت خوبیت و دو سال پادشاهی کرد و بر خراسان و
عراق و فارس و کرمان و سیستان و قستان و مازندران مستولی شد و باعتضد بالله خلیفہ طریقه مخالف

۱- ج: بازگان. ۲- ا: آید. ۳- ا: زر. ۴- ج: وی روز. ۵- ج: چون نجاشی این را بگفت زر بازگان داده...
۶- فی الاصل: قومین. ۷- ج: بظهور. ۸- ج: و زیادہ...

می سپرد. خلیفہ اسماعیل سامانی را با دوازده ہزار مرد بجنگ وی فرستاد. چون گذری بر شہر ہرات افتاد در کوچہ آن گذرگاہ باغی بود کہ درخان پر سیب داشت. اسماعیل غلامی را منہان برگاشت تا خود کسی از آن سیب حا تصرف خواہد کرد یا نہ. تمام لشکر بر آن بگذشتند و یک سیبی از آن تصرف نکردند. اسماعیل مشاہدہ عدالت و سیاست خود در لشکر و اتفاق ایشان بر آن خدا را شکر گفت و امید در فتح و ظفر بست. عمر لیث با ہشتاد ہزار مرد آراستہ پیش آمد. چون فریقین صف آراستند و طبل جنگ فرو کوفتند اسب عمر «ولیت»، تندی کرد و عنان اختیار از دست وی در ر بودہ اورا در میان لشکر اسماعیل سامانی آورد و بی آنکہ جنگ اتفاق افتد گرفتار آمد و لشکر وی بیابگِ طبل منہم شدند. عمر لیث را در خیز خود مجبوس داشتند ناگاہ یکی از فراتشان او از آنجا بگذشت. عمر اورا بخواند و گفت برای من طعامی طیار^۲ کن فراش پارہ گوشت^۳ ہم رسانید و در دیگی انداخت و خود بطلب حواجج رفت. سگی آمد سر بدیگ در کرد و بتجیل بیرون آورد. حلقہ [دیگ^۴] در گردش افتاد میدوید و دیگر را ہر سو میبرد. عمر چون آن حال بدید بخندید گفت سبحان اللہ (ہم) امروز امیر مطبخ من شکایت میکرد کہ اسباب مطبخ (را) سیدہ شتر بد شواری میریز پادہ بایکد کرد. شبانگاہ مشاہدہ میکنم آنقدر موجود کردند کہ سگی با سانی میبرد. تعز من تشاہدہ من تشاہد. دو سال عمر در حبس معتقد بود و خوردنی بوی ندادند تا از عذاب^۵ گرسنگی برود. (سبحان اللہ) آنکہ سیدہ شتر بار طعام او را بر نمی توانست برداشت از گرسنگی جان داد^۶

ای کہ از چرخ امینی ز ہزار
تیکہ بر آب کرده ای ہزار

۱- اسماعیل. ۲- ب: شد. ۳- ا، ب: طعام. ۴- ب: تیار. ۵- ا، ب: گوشت پارہ. ۶- ج: دیگی. ۷- ب: میدوید و دیگر را. ۸- ج: شب هنگام. ۹- ب: عدالت. ۱۰- ج: دادی.

حکایت: درویشی بر در خلیفہ المعظم باللہ محمد بن ہارون الرشید آمد و حاجب را گفت خلیفہ را بگو (تا) صد ہزار در ہم من بدهد^۲۔ حاجب بخندید۔ درویش گفت: بر چه خریدی؟ از من طلب و بر تو رسانیدن و بر امیر المؤمنین شنیدن و بر خداوند تعالی آسان گردانیدن۔ حاجب این سخن بخلیفہ رسانید خلیفہ بعد از تامل بسیار گفت [کہ] [آ] آنچه میخواهد [بدهید] کہ او طلب کرد و تو ابلاغ کردی و من شنیدم۔ نشاید کہ تقصیری بجانب خدا عاید گردد و چون مال بدرویش آوردند قبول نکرد، گفتند: طلب رو با ہم مناسبتی ندارد۔ گفت: دوش با خدا در مناجات بودم گفتم: خداوند کسانی را حاکم بنماید کہ لایق [آن]، منصب نیستند۔ هاتف آواز داد برو آنرا بیاز مای تا حقیقت حال معلوم تو گردد و چون این سخن را بخلیفہ رسانیدند، فرمود تا آن مال دو چند کرده تصدق بر فقرا، کنند بشکرانہ آنکہ خدای تعالی پیش آن درویش مرا نجل نکر داند (۵)۔

حکایت: جماعتی بنزد نظام الملک عرضہ داشتند کہ یکی از مالداران در گذشتہ است و جزیک خواہرزادہ وارثی دیگر ندارد و مال بسیار از او مانده است۔ در بیت المال باید نهاد نظام الملک این معنی بفرصت بر ملکشاہ^۹ (عرضہ داشت)۔ پیچ جواب نیافت تا سہ کرت گفت: پس ملکشاہ، فرمود: فردا جواب گویم۔ روز دیگر بشکار [بر] آمد و نظام الملک از حرص توفیر بیت المال در عقب ملک شاہ رفت۔ چون از شکار گاہ بازگشت، گذر بر [بازار] لشکرافا و یکی از خواص را فرمود تا طعامی بخرد و بیاورد (و) تمامہ

۱- ج: المتظم باللہ۔ ۲- ا: ب: دھد۔ ۳- ج: کرد۔ ۴- ا: ب: مناسبت۔ ۵- ج: آن۔ ۶- ب: رسانید۔ ۷- ب: در گذشتہ۔ ۸- ا: ب: وارث دیگر۔ ۹- ج: ملکشاہ۔ ۱۰- ا: ب: عرضہ داشت۔ ۱۱- ب: بگفت۔ ۱۲- ب: نافرمود، ج: افرمود۔ ۱۳- ج: بخورد۔

ملوک و امراء را کہ در خدمت^۱ [حاضر] بودند بنشانند و بخورد^۲ و همه را کفایت کرد. روی بہ نظام الملک کرد و گفت بندہ ضعیف چون ملکشاہ و وزیر ی چون تو نظام الملک و پنجاہ کس دیگر و ملوک و امراء بچہار نیم دانگ^۳ سیر شدہ دیگر در مال^۴ یتیمان حرص کردن بی مروتی و بی انصافی باشد.

حکایت : آورده اند کہ ملکشاہ بن ابی ارسلان قومی بشکار رفتہ و از لشکر جدا افتادہ بود گر شکی بروی غالب آمد مردی را دید کہ کشت خود را آب میداد گفت : اسی روستائی پیچ نان داری گفت : دارم اتما نہ برای تو . [سلطان گفت : یاوہ مگوئی] نان بدہ . روستائی گفت : یاوہ تو میگوئی کہ پیچ^۵ حقی میگوئی نان بدہ [سلطان دانست کہ مردی دلیر و باتہور است کار روی از کم بگشاہ و گفت : این را بگیر و مرانائی چند بدہ . روستائی گفت : کارو بدوکان طباخ بر کرد او را توانی دریافت . من چون از کشت دور شدم دیگر مرا کجا خواہی یافت ؟ سلطان گفت این کار را ترا بخشیدم . گفت : پیچ بہ از آن نباشد کہ مرا بہ بخش دوست از من ہدای ملکشاہ خواست برود روستائی بدوید عنان سلطان گرفت و بوسہ بر رکاب مبارک او داد (و) گفت : معذوم دار کہ طیبت کردم . بزرگان گفتند اندہ نزلہ و طیبت اگر بر پدہ و ماور آید نکوئی طبع را شکنجہ کردہ باشی . پس سلطان را فرود آورد و ما حضری کہ داشت پیش آورد و برہ شیرست را کباب (می) کرد و حکایات مضحک میگفت و سلطان را می خندانید چندانکہ لشکر سلطان برسید . روستائی دانست کہ او سلطان است سرفرود آورد و بکار خود خویش بود . چون سلطان طعام

۱- ج : خدمت . ۲- ج : کہ بہرہ ... ۳- ب : دانگہ . ۴- ا : حال یتیمان . ۵- ا : کہ

۶- ج : کہ بی پیچ حقی . ۷- ا : ار . ۸- ب : آید و نکوئی

خورد و سوار شد، فرمود: باید کہ بدرگاہ مابیانی تاحق صیافت تو بگذارم. روستائی گفت، ما در سایہ سلطان
جهان آسوده ایم و اینقدر خدمت را نشاید کہ کسی مکافات و مجازات آن طلبد و ما را عادت زلفت است
کہ از همان مزد ستانیم. سلطان را این سخن او بغایت خوش آمد. بعد از آن سلطان بسیار انتظار کرد
>> «روستائی ہرگز بخدست او نیامد. سلطان جماعتی را برگزید تا از وی پرسند کہ وقتی سلطان
مہمان تو بودہ است با ہیچکس نگفت. سلطان را از ہمت آن مرد عجب آمد فرمود تا آن وہ را بخرید
و بر اولاد او وقت کردند.

حکایت: اسحق بن ابراہیم موصلی گوید کہ روزی در خدمت امیر المؤمنین معتمد بودم^۱ (گفت: برادر
مأمون گروہی را برکشید و تربیت کرد و آن جملہ شایستہ آمدند و آثار^۲ [۹]، ما اثر ایشان مشہور است
و باز من جماعتی را برکشیدم و بدرجات عالی رسانیدم و از ہیچکس آن اثر ندیدم بلکہ مکافات احسان^۳ است
و مجازات نیکی بدی و کفران نعمت یافتیم^۴. گفتم: یا امیر المؤمنین او اصل را گرفت و توفع را گرفت و او
بجز کسی را کہ شایستہ تربیت^۵ و اصطناع بود برنگزید لاجرم از خدمت و بندگی ایشان برخوردار و امیر المؤمنین
فزع نگاہ میدارد و ہرگز^۶ بردرگاہ می بیند برمی گزیند و آن را کہ دل وی بدان میل میفرماید بزمید تربیت و
احسان^۷ اخفصاص میدہد لاجرم تربیت ایشان پشیمانی^۸ آورد معتمد گفت: کاشکی این معنی را با اول
حال از تو سوال میکردم تا چنین^۹ نکردم کہ کردم.

۱- ۱: بودم کہ برادرم. ۲- ب: احسان و اساعت و مجازات نیکی و بدی ... ۳- فی الاصل: مجازات نیکی و بدی ...

۴- ب: یافتیم. ۵- ج: از بجز. ۶- ج: ترتیب اصطناع. ۷- ب: ہر کہ بردرگاہ. ۸- ج: احسان و اخفصاص.

۹- ج: پشیمانی می آورد. ۱۰- ج: راہ. ۱۱- ا: اول حال. ۱۲- ب: چنین کہ نکردم کہ کردم.

من وفائی ندیدہ ام زحسان

ورتو دیدی سلام من برسان

حکایت : آورده اند (در آنوقت) کہ امیرالمؤمنین مأمون ^۱ رایت خلافت نصب کرد و مآثر و مکارم او در اقطار جهان و ارباع عالم بر رسید در عهد او اعزایی بود کہ ممکن وی در زمین شورستان بود و در آن قبیلہ جز چشمہ آبی شور نبود و آب کہ از آسمان باریدی نیز بعلت شوری خاک آن زمین مزاج زمین گزنی وقتی در آن نواحی قحطی پدید آمد اصل قبیلہ پریشان شدند و آن اعزایی نیز از مسکن خود بیرون آمد و راه غربت گرفت و روی بدرگاہ خلیفہ نهاد چون از حد زمین خود کہ شورستان و نمک زار بود بیرون آمد بموضع رسید کہ آب باران در غدیری ^۲ جمع آمده و صاف شدہ بود و زہومت آب را اجزای خاک تمام جذب کردہ. اعزایی قدری از آن بچشید و تعجب کرد. آن بیچارہ نمی دانست کہ ہرگز در این جهان آب خوش و شیرین میباشد و مثل این آب ہرگز ندیدہ بود و بچشیدہ.

مرعی کہ خبر ندارد از آب زلال ^۵

منقار در آب شور وارد ہمہ سال

باخو گفت : واللہ ہذا ماء الجنۃ بخدای کہ این آب بہشت است شاید کہ آفریدگار بکمت آنکہ تا ما از رنج و بلیت خلاص و ہد از بہشت این آب فرو فرستادہ است قدری از این آب در مشک کھنم و بخدمت امیرالمؤمنین تحفہ برم. چون ہرگز این آب بچشیدہ باشد مرا خلعتی خوب و صلتی فاخرہ بد. پس مشک

۱- ج: نصیب. ۲- فی الاصل: اعزایی. ۳- اب: بعلہ شوری. ۴- ج: غدیری. ۵- ج: ذلال.

۶- ج: ہذا ماء الجنۃ. ۷- اب: بخدائی. ۸- ج: صلتی فاخرہ.

را از آن پر کرد و روی براہ آورد. چون نزدیک کوفہ رسید رکاب دولت امیر المؤمنین مأمون بلب فرات آمدہ بود. در آن نواحی شکار می کرد. ناگاہ اعرابی رسید. امیر المؤمنین (اورا) بیدید و فرمود تا اعرابی را بخدمت آوردند فرمود: ای اعرابی از کجا می آئی؟ گفت از اقصای بادیه. گفت: کجا میری؟ گفت بخدمت امیر المؤمنین و حضرت اورا تحفہ^۳ پی آورده ام کہ پیچ خلیفہ را مثل آن دولت نموده است فرمود: آن چیست؟ گفت: آب بہشت آورده ام صافی و خوشگوار. مأمون بحال فراست صورت واقعہ اورا بشناخت. فرمود: بیارتا از آن آب بہشت بچشم. اعرابی مشک پیش داشت. امیر المؤمنین از راہ لطف و کرم قدری از آن بچشید. فرمود راست گفتی، ای اعرابی. اکنون بگو کہ حاجت تو چیست؟ گفت یا امیر المؤمنین، قحط و تنگی مرا از مسکن من آوارہ ساختہ و در دست فقر و نیاز بیچارہ گردانیدہ است. مقصدی بالاتر از درگاہ امیر المؤمنین ندانستم. فرمود: حاجت تو را کہم بشرطی کہ ہم از اینجا باز گردی (دو پیشتر زوی. اعرابی قبول کرد. مأمون فرمود تا مشک اورا پر زر کردند و موکل بروی گذاشت تا اورا ہم از اینجا باز بطرف بادیه روان کرد. خواص و مقربان سوال کردند کہ امیر المؤمنین را در باز گردانیدن) او بطرف بادیه چہ حکمت بود؟ گفت آن بود کہ اگر گامی چند پیشتر رفتی و آب فرات بیدید از تحفہ خود شرم داشتی و خجل شدی و من شرم دارم کہ کسی بخدمت من بامیدی تحفہ پی آورد و شرم برود و خجل باز گردد.

حکایت: آورده اند کہ روزی امیر المؤمنین معنم نشاط شکار فرمودہ بود و در انشای شکار از < [چشم] > چشم دور افتادہ در انشای راہ برودہ ای رسید. پیری را دید کہ لاشہ^۹ خری را حیرت بار کردہ بود و آن

۱-۱: و چون. ۲-۱: ب: فضای بادیه. ۳-۱: فی الاصل: تحفہ. ۴-۱: ب: ای امیر المؤمنین. ۵-۱: ج: ندانستی.

۶-۱: ب: اگر کہ. ۷-۱: ج: شرم زده. ۸-۱: ب: انشای شکار. ۹-۱: لاشہ خری. ۱۰-۱: بیزم بار باز کرده.

خوردجوی با آن بار افتاده و پیرا دروادی حیرت افکنده است تا کسی برسد و او را یاری دهد > [۱۰] چیزی
از آب جوی بیرون آرد. > [معصم علاما ز احکم کرد که فرود آید و خررا با بیزم آن پیر از جوی برآورد
میسر نشد. امیر المؤمنین خود پیاده شد و دست در رسن زد و یک قوت که ببرد آن خرابا خروار بیزم از جوی
بر آورد و آن پیر را پنج ہزار دم فرمود و گذشت. (پیر) بر در شہر آمد؛ خر بفروخت و اسب خرید و خانہ
بفروخت و کوشک خرید. گفتند این سامان از کجا ہم رسانیدی؟ گفت کریمی بر سر من گذشت و بنظر
کرم در من نگریست. این ہمہ اثر آن یک نظر است:

ز ہی کمال تو اضع کہ در مقام علو

فروتنی کنی و قدرت از فلک برتر

حکایت: آورده اند کہ وقتی پرویز در، حاجبی از حجاب خود متغیر شدہ بود و خانہ بروی زندان کردہ.
آن بیچارہ مدتہا محبوس ماندہ تا قلت مال و ضعف مجال او از حد گذشت روزی حاجب خبر یافت
کہ پرویز قسری رفیع و شادروانی عظیم بنا کردہ است و فلان روز در آنجا بار خواہد داد و بہ مجلس عشرت خواہ
نشست. بنزد ہر کس از دوستان خود کسان فرستاد و ازیشان جامہ و اسب عاریت خواست و خود
را آراستہ بدرگاہ آمد. در بانان و حاجبان گمان بردند کہ مگر او مخلص شدہ است و گرنہ (بر) بی فرمانی
پادشاہ ولیری کردن کی آورد؟ پس پیش ملک شد. ملک در شراب بود اگرچہ از وی عظیم نجیبہ و خواست کہ
ادب کند اما نخواست کہ روز عشرت بیاست متغض گرداند. اغماض فرمود و پیچ گفت. آن حاجب

۱- ج: جوی. ۲- ج: بان. ۳- ج: آورد. ۴- ج: خرد با بیزم. ۵- ج: بیاد شد. ۶- ج: ہم سیدی.

۷- ج: بنظر کرم. ۸- ا: ضعف مجال. ۹- اب: مجلس عصر. ۱۰- ج: دستان. ۱۱- ج: ادرا. ۱۲- ج: سند.

در گاہ در آمد و در کار (دست میزد) تا فرصت یافت و طبق زرین که وزن آن ہزار مثقال بود در زیر قبا پنهان کرد و بیرون برد و بخماز رفت۔ پرویز آن حالت مشاہدہ کردہ بود۔ حاجب آن طبق بشکست دو از محنت فقر و فاقہ برست۔ روز دیگر خدمتکاران جست و جوی کردند و خلق را منہم گردانیدند و می خواستند جماعتی را تعذیب نمایند تا اقرار کنند۔ پرویز گفت بگذارید [آنکس دک] برد باز نہد و [آنکس کہ دید باز نگوید۔ چون سالی از این حدیث بگذشت پرویز در همان موضع جشنی ترتیب داد۔ آن حاجب باز خود را پیش خدمت پرویز انداخت۔ پرویز آہستہ در گوش او بگفت کہ مگر طبق تمام (خرج) شدہ است۔ آن حاجب در پیش پرویز بغلیبہ و گفت آنچه کردم > [برای آن کردم کہ] تا کشتہ شوم زیرا کہ بسخط پادشاہ از جان خود سیر آمدہ ام۔ پرویز را برو رحم آمد و عفو کرد و نوازش فرمود۔

حکایت : وقتی مأمون در کوبہ^۳ سلطنت خود میرفت و خواص و مقربان در گاہ در رکاب دولت او بودند صاحب حاجتی قصہ خود نوشتہ در راہ انتظار نشستہ بود کہ چون خلیفہ از این راہ بگذرد نوشتہ را بروی عرصہ کند۔ ناگاہ خلیفہ در رسید۔ آن مرد برخاست و نوشتہ را در ہوا کرد۔ اسب مأمون بر مید و مأمون از پشت اسب بر زمین افتاد چنانکہ اندام مبارک او کوفتہ شد و دست او در اجراحت رسید۔ چاوشان قصہ رنجائیدن آن درویش بیچارہ کردند۔ مأمون ایشان را منع کرد (دو) برخاست^۴ و سوار شد و آن صاحب حاجت < (دو) > پیش او ایستادہ بود لرزدہ بر اندام افتاد [(۵)] کہ مبادا ہمین ساعت حکم بقتل او بکند۔ مأمون چون خوف و حیرت او دید^۵ او را بطلبید و قصہ او را بخواند و دست

۱- ا ب : و روز دیگر ۲- ج : سال . ۳- ج : کوہ سلطنت . ۴- ج : وی . ۵- ج : شد .

۶- ج : برخاست . ۷- ب : کند . ج : کند . ۸- ب : ج : دید . ۹- ب : طلبید .

وقلم طلبیدہم بر پشت اسب جواب اورا نوشت و حاجت دی روا گردانید.

حکایت: آوردند کہ روزی هارون الرشید قرآن میخواند تا بدین آیت رسید کہ حکایت فرعون است. ایس لی ملک مصر و ہذہ الانہر تجری من تحتی فرعون بملک مصر می نازید و مفاخرت می نمود و دعویٰ خدائی میکرد و خود را بر موسی علیہ السلام تفضل میکرد و ترجیح می نہاد و میگفت کہ این مرد خوار دو، بی زبان چه باشد مرا [ملک] مصر است کہ در زیر وی (جویانی مثل جویہای) بہشت روانست، هارون را تعصب و رعم آن منکر طاعنی بران داشت کہ ملک مصر خسیس ترین و حقیر ترین مردم بدھت عالمیان بدانند کہ دنیا را اگر با ایمان و صلاح جمع نشود نزد خداوند تعالی قدری قیمتی نیست. حاجب را بخواند و گفت در تمامہ بغداد بگرد و بگرد کہ حقیر ترین اہل بغداد کیست اورا بدرگاہ حاضر از آن مرد در طلب و تقصی آن استقصای بلیغ نمود تا شخصی را دریافت بر خاک و خون افتادہ و سگی چند گرد بردی آسودہ حاجب گفت نہ ہمانا کہ در جہان خسیس تر از این کسی باشد کہ بطفیل سگان نان میخورد. پس اورا بخدمت امیر المؤمنین آورد. امیر المؤمنین پرسید چه نامی؟ گفت: طلون، فرمود: چکار کنی؟ گفت: سگبانی. گفت (ترا) بامارت جانی میفرستم توانی کرد؟ گفت (اگر) امیر المؤمنین مرا شایستہ آن گرداند لابد از عمدہ آن تقصی تو ائم جست فرمود تا در روز اسباب او بسازند (۹) ولایت مصر را بنام وی منشور بنویسند. پس در حال اورا تشریف فاخر داد و روانہ ساخت چون طلون بہ مصر رسیدتی در ملک مصر بماند و اورا پسری رسید احمد طلون، عظیم کریم و سخنی و دولت مند چنانکہ ہر روز دستی جامہ ۱- ب: ج: وی را. ۲- ۱: و ہذہ الانہر. ب: ج: ہذہ الانہر. ۳- ۱۰- ب: جویہای. ۴- ب: رعم. ج: و رعم. ۵- ج: منکر طاعنی. ۶- ۱: دنیا با اہل ایمان و صلاح جمع نشود... ب: دنیا با اہل ایمان و صلاح جمع نشود... ۷- ج: ناہمانا. ۸- ج: خسیس. ۹- ب: نقص. ج: تعصی. ۱۰- ب: ہر روز و شبی جامہ نو پوشیدی.

نو پوشیدی کہ قیمت آن پانصد دینار بودی و شبانگاہ بخشیدی و چون جامہ بخشیدن او بسیار شد و کیلان او همان جامہ بہامی اندک خریدندی و پیش [او] آوردندی. احمد چون از آن حال باخبر شد جامہ را معیوب کردی پس بخشیدی تا باز خریدندی. این احمد طولون فراسی عجیب داشت. روزی [حمالی را دید کہ باری] برداشته بود و اضطراب می نمود. احمد گفت: اگر (این) اضطراب از گرانی بار بودی کردن این حال بجنیدی^۳ و من کردن او بر بای می بینم و اضطراب او نیست مگر از خوف پس فرمود تا آن بار را فرود آوردند در آن بار کنیزکی کشته یافتند کہ پرکالہ پرکالہ کرده بودند. حمالی را گفتند کہ راست جو حقیقت حال چیست. گفت در فلان خانہ (چهار) نفرند و مرا چند دینار داده کہ تا این را بیرون اندازم احمد فرمود تا حمالی را دو بیست تازیانہ بزدند (و) آن (هر) چهار نفر را گرفتند و کردن زدند آوردند کہ احمد طولون لباس خود را گردانیدی [او بیرون آمدی] و در مسجد ها گشتی و قرأت امامان استماع کردی روزی غلام را گفت در فلان مسجد برو و امام مسجد را چندین دنا نیربده غلام برفت و با امام نشست و از حال او پرسید او گفت زن مرا در دزدہ گرفته است و چیزی ندارم کہ بدان کار او بسازم و بعلت این تفرقه (امروز) چند بار در نماز غلط کردم. غلام بر احمد طولون بیاید و قصہ را عرض کرد. احمد گفت: راست گفت. او چند کرت در نماز غلط کرد پس دانستم کہ بر آئینہ او را مسمی افتاده است کہ دل را مشغول گردانید. و ہارون ہرگز با طولون حساب نفرمودی و مال زیادتی توقع نکردی و ملک مصر را بان کلانی خوار و بیرون دایرہ اعتبار داشتی.

۱- ب: اورا. ۲- ج: بخشیدی. ۳- ج: بجنیدی. ۴- ج: بیاید. ۵- ج: ہرگز ہا.

حکایت : اصمعی گوید مردی بود از پروردگان و خواص بنی امیہ و پیوستہ بخدمتِ هارون الرشید رسیدی و او مردی خردمند و عاقل و فاضل بود روزی، هارون الرشید از وی استوال کرد چه گوئی ^۳ کنی بہتر بود یا ما ؟ آن مرد گفت یا امیر المؤمنین [شما] فاضلتر، و نیسب تر و بخلافتِ روی زمین مستحق ترید از ایشان۔ هارون او را سوگند داد کہ راست گوئی ^۵ و بیج مداہنت ^۶ نکنی «آن» مرد گفت : چون سوگند میدہی راست باید گفت شما با این اصل بزرگ ^۷ و استحقاقِ خلافتِ ملائقی ^۸ بحال دارید و زود خشم و بی تابی ^۹ اھیلان و آزاد مردان را و قبا بلان ^{۱۰} «مردم کار آمدنی کفایت گزاران نگاه نذارید و ثابت و مستقیم نگذارید و نہالی کہ خود نشانہ اید خود برکنید و آنرا کہ کشیدہ اید بانک چیز بر زمین فرو برید ^{۱۱} و بنوامیہ بر [اھیلان] احرار و آزاد ^{۱۲} مردان چنان رشک بردندی کہ بر حرم و «بر» پروگیان خود برکشیدگان خود عزتی ^{۱۵} نہادندی و نہال ها کہ خود نشانہ بودندی از آفات نگاه داشتند ^{۱۶} [می] و ملک مردان توان نگاه داشت [و دولت را] بکافیان ^{۱۷} و اھیان بقرار توان [آورد و پادشاهان] چون مردان شایسته یافتند و مہمت خویش را تمام کرده دیدند پذیرند کہ [آن] کافیان چون برافتند کارهای ایشان ^{۱۸} همچنان ^{۱۹} منتظم ماند و پذیرند کہ ہر کہ را برکشند و بپایگاہی رسانند چنان آید و این [غلط] ^{۲۰} عظیم است۔ مردم کار آمدنی کفایت گزار ^{۲۱} کجا یافتہ میشوند ؟ معرفتِ قدر ایشان و نگاہ داشت ^{۲۲} عزت ایشان بر ذمہ ارباب دولت از واجبات است و دائم ^{۲۳} کہ امیر المؤمنین ازین گفتار من در خشم آید و بسکن از راست گفتن چارہ نیست۔ تجاج یوسف ^{۲۴} را من دیدہ ام کہ دو خلیفہ از بنی امیہ او را برقرار بداشتند با آنکہ

۱- ج: امیر۔ ۲- ج: او را مردی۔ ۳- ج: کہ چه گوئی۔ ۴- ج: امیر۔ ۵- ب: ج: بگوی۔ ۶- ب: ج: مداہنت مکن۔ ۷- ب: ج: باین۔ ۸- ج: ملائقی۔ ۹- ب: بی تابید۔ ۱۰- ا: ب: کفایت گزار۔ ۱۱- ج: نگذارید۔ ۱۲- ج: ا: ب: نہال۔ ۱۳- ب: فرو برید۔ ۱۴- ب: را د مردان۔ ۱۵- ب: غرق۔ ۱۶- ا: و اھیان۔ ۱۷- ج: کار ہا نشان۔ ب: کارهای شان۔ ۱۸- ب: عظم۔ ۱۹- فی الاصل: کفایت گزار۔ ۲۰- ج: زہد۔ ۲۱- ج: دائم۔ ۲۲- ب: ج: می۔ ۲۳- ج: از از۔

بر روی زمین کسی را از وی دشمن تر نمیداشتند و با اینهمه او را معزول نگرفتند چه میدانستند که در کفایت کار ایشان چون وی ندارند و شمارا چون خشمی بر آید درختی بزرگ را که نخود نشاندہ باشد از بیخ بر آید و خانہ نامی قدیم را بیکبار متناصل گردانید و بجای ایشان نہالہای نو نشانید و پندارید کہ همچنان بر آید و کار بدیشان استقامت پذیرد این خطابی^۲ عظیم است برسم کہ این سخن من بر دل امیر المؤمنین^۳ گران آید پس برخاست و خدمت^۴ کرد و برفت پس ہارون گفت یا صمعی اگر این سخن پیش از این شنیدہ بودی ہرگز آل بر مک بر نینداختی.

حکایت: آورده اند کہ روزی خادمی بیاید و معتقد^۵ را گفت من بر آب^۶ دجلہ حاضر بودم صیادیرا دیدم کہ دوام مابہی در دجلہ انداخت چون دام گران شد صیاد پنداشت کہ مابہی است بیرون آورد و دید کہ مشکی گران بود صیاد پنداشت کہ مگر مال است چون دهن مشک بگشاد [چند پرکالہ سنگ و یک دست آدمی بجا رنگ کردہ بیرون آمد معتقد^۷ گفت تا بار دیگر دام اندازند مشکی دوم بیرون آمد چند پرکالہ سنگ و یکپای از آن بیرون آمد معتقد^۸ غمگین شد و گفت این چه پادشاہی است کہ من میگویم در شہر من آدمیان را بکشند و پرکالہ پرکالہ کنند و ما را از آن خبر نباشد معتقد^۹ آرزو طعام و آب نخورد و ہمدان اندیشہ بود بامداد غلامی^{۱۰} را طلبید و فرمود: این^{۱۱} مشک بر (و) در تمام بغداد بگردان و تفحص کن کہ این مشک را کہ راست کردہ (و) اگر او را معلوم کنی پیرس کہ این مشک بردست کہ فروختہ بود غلام خدمت کرد و برفت و غایب شد بعد از دو سہ روز بیاید و گفت: در میان دبانان تفحص کردم (تا) شخص را یافتم کہ این مشک او راست کردہ بود او گفت من بردستم فلان عطار فروختہ بودم و آن عطار مردی شتمگر جفاکار فاسق^{۱۲} خونی بود (و) درین دو سہ روز کینزک عورتی را کشتہ و

۱- ج: بزآرید. ۲- ج: خطاب. ۳- ج: خدمت. ۴- ج: بیاید. ۵- ا: ب: آوردید. ۶- ب: بامداد او. ۷- ج: غلام: ۸- ج: طلبید. ۹- ج: کہ این. ۱۰- ب: بیاید. ۱۱- ج: در مال. ۱۲- ج: خوبی.

آوازه افکنده بود که او گریخته است و همسایگان می گفتند اندک که او گشته است. معتقد چون آن ذکر شنید
در حال مرضی را سجده شکر بجای آورد و آن عورت را طلبید و دست و پایهای کینزک را بوی نمود و بعلامتها
که داشت از اباحت و عطار رایاست کرد و با قرار آورد دو فرمود تا بهای کینزک از بیت المال بجاوش
داوند و عطار را بهزار خوارمی بخشند.

حکایت: سلطان ملک شاه بن الب ارسلان سلجوقی بعد از پدر با وجود چند برادر مهتر بسی نظام الملک
وزیر پادشاه شد و پادشاهی او بهار دولت و گلزار سلطنت بود و چون بچ رفت در آن راهرا هم خیرات و مبرات
بسیار بجا آورد و خفارت از حج بیتاخت و از محصول عراق معین کرد و پیشتر رسم بود که از هر حاجی چند
جایگاه هر جا هفت مثقال زرسرخ شدند و در بادیه براه حج مصانع و چاهها و رباطها و مساجد ساخت و دو نوبت
بمطالعه ولایت خود رفت عرب و عجم و خطا و ختن و بلاد مشرق و مغرب در حوزه تصرف و ولایت وی بود چون
بمهر رسید در قصر فرعون درآمد و وضو ساخت و دو گانه نی بگزارد و در سجده رفت و گفت: خداوند بنده ای را
ملک مهر دادی، او گفت: انا ربحم الاعلی. و این بنده اضعیف را ممالک شرق و غرب را مست کردی
آمده است و روی بنجاک نهاده میگوید: سبحان ربی الاعلی سزوه از فضل و کرم که برین بنده رحمت کنی. پس
سراز سجده برداشت و مراجعت کرد و در شهر مهر نیامد.

زهی بندگان را خداوند کار

خداوند را بنده حق گزار

۱-۱: آوازه، ج: اداره. ۲-۱: ج: همسایگان. ۳-ب: میراث. ۴-۱: حفاره، ب: ج: حفاره.
۵-ج: سزوار بفضل.... ۶-فی الاصل: بندگان خداوند کار. ۷-۱: ج: حق گزار.

نوبت دوم چون بمطالعہ ولایت خود بیرون آمد قیصر روم مخالفت سلطان آغاز کرد۔ سلطان بجنگ اور رفت۔ بکروز برسبیل شکار با چند غلام از لشکر جدا افتاده بنا گاہ در دست رویان افتاد۔ سلطان با غلامان گفت: مرا تو اضع نکنید ^۱ و کی از خود شمارید کہ اگر در میان مرا بشناسند زنده نمانند چون نظام الملک وزیر ازین معنی آگاہ شد شب ^۲ هنگام غلامی چند بودند در خیمه محبوس کرد تا از فاش نگردد و نماز شام جوقی سوار بر نشاندہ تا از راه لشکر گاہ بسوی سر پرده سلطان تاختہ و آوازہ کردند کہ سلطان رسیدہ و شبگیر بر سہل پیش قیصر روم رفت چون قیصر را اعلام کردند کہ [نظام الملک بر سالت] آمدی اورا تبجیل و تعظیم بسیار کرد و بجای گاہ نیکو فرود آورد و گفت: ملک شاه جوانست و کودکت و این کار کہ او پیش گرفته است از سر کو و کیت۔ باید کہ اورا منع کنی قیصر از وصل طلبید۔ نظام الملک فی الحال صلح کرد۔ قیصر گفت: جمعی از لشکر شمارا کسان ما بگرفتہ اند، کیستند؟ نظام الملک گفت مگر چندی غلام بی تن باشند و اگر نہ آنجا ازین معنی خبری نبود۔ قیصر ایشانرا بد و سپرد نظام الملک ایشانرا بحضور قیصر بس فرستاد سخن درشت گفت۔ و گفت: ندانستید کہ در چنین روزها بشکار نباید رفت و ایشانرا بزبان بسیار رنجانید و آنگاہ ایشانرا با خود بہراہ کرد و روان شد۔ چون از لشکر قیصر جدا شد فرود آمد و رکاب سلطان بہوسید و عذر خواست اگر این معنی نکردی خلاص صورت نیستی سلطان اورا نوازشها کرد و منتہا داشت و چون سلطان بلشکر خود پیوست با قیصر جنگ کرد و اورا اسیر گردانید قیصر سلطان را بشناخت حجاب اورا گفتند ملکشاہ را خدمت کن قیصر البتہ سرفروود نیاد و خدمت نکرد و گفت اگر او پادشاہ است من نیز پادشاہم و اگر او جوانست من نیز جوانم و چون از خدمت وزمین بوس امتناع نمود گفتند چیزی بگویی گفت چه گویم اگر

۱- ج: و قیصر روم۔ ۲- ا، ب: شب هنگام۔ ۳- ا: سر پرده۔ ۴- ج: دادند۔ ۵- ا، ب: کردند۔
۶- ج: یا شکر خود۔

پادشاہی بخشش و اگر بازگانی بفروش و اگر قصابی بخش. سلطان ملکشاہ گفت پادشاہم نہ بازگان و نہ قصاب
 [۹] اور امان داد و در حال کلاہ و جامہ زیبا بیاورند و در پو شانیند و اورا در پہلوی خود بنشانند و گفت:
 با تو حرب کردم تا بجز خود و قدرت من معلومت گردد و اکنون امانت دادم تا دانی کہ بر لطف و مہر قادرم
 والعفو عنہ القدرۃ.

حکایت: آورده اند کہ روزی نوشیروان عادل بہ شکار رفتہ بود و در صحرا طوفانی میگرد. پیری
 را دید کہ درخت جوزمی نشاند. نوشیروان بر سر اور رسید. اورا پرسید کہ ای پیر چہ میکنی گفت عمر پادشاہ در از درخت
 جوزمی نشانم، نوشیروان گفت تو مردی پیر چہ [طمع] داری کہ بار این درخت بخوری گفت خدایگانا دیگران
 بنشانند ما خوردیم ما بنشانیم دیگران بخورند. نوشیروان را جواب او خوش آمد و تحسین فرمود چہار ہزار درم
 اورا انعام فرمود. و گفت: خدایگانا پیچ کس را دیدی کہ درخت نشاند و در حال بر آن خورد و فرمود ہشت ہزار
 درم دیگر بوی دادند. پیر گفت بتاثر نظر پادشاہ این درخت من دو بر آورد.

حکایت: آورده اند کہ چون امیر المؤمنین مأمون بر عم خود ابراہیم بن مہدی قادر شد و اورا بہ
 آورد و مجبوس گردانید و در کشتن او با حمید طوسی مشاورت کرد. حمید گفت کراہت دارم کہ مردمان گویند
مأمون از بہر دو روزہ ملک عاریتی عم خود را بکشت [مأمون] چون این سخن بشنید اورا باز گردانید. دیگر روز
 با احمد ابو خالد مشاورت کرد. احمد گفت: یا امیر المؤمنین اگر تو اورا بکشتی خود درین باب ہمتا و نظیر خود بسیار
 یابی کہ پادشاہان چنین گناہکاران را رسم سیاست انعامت نمودہ اند و اگر اورا عفو کنی در زمانہ نظیر خود نیابی

۱- ج: پادشاہ. ۲- ا، ب: در پو شانیند. ۳- ج: ازو. ۴- ج: مری. ۵- ج: باری. ۶- ج: بخزی. ۷- ج: ہی نشانم.
 ۸- ج: درم. ۹- ج: باد. ۱۰- ج: در ہم. ۱۱- ج: باو. ۱۲- با احمد ابو خالد.

اکنون رأی امیر المؤمنین عالیتر و صواب تر است و چون او را پیش مأمون استاده کردند. عتاب کرد. ابراهیم گفت: یا امیر المؤمنین اگر بجستی حق است و اگر عفو کنی فضل است. عفو تو بالاتر از عفو کندگانست چنانچه گناه من بلندترین گناهاست. تعفو اقرب للتقوی. مأمون از وی عفو کرد و از سر خون او درگذشت:

عفوگان هست اصل دینداری

از برای چه روز میداری

تو نظر خواستی خدایت داد

اوز تو عفو خواست زو کن یاد

حکایت: آورده اند که از آل لبیت پیچ کس درشت خویشتر از عمر و لبیت نبود. او را ندیدی بود که او را جعفر محمد خواندندی او چنین گفت که وقتی من در خدمت عمر و لبیت بودم و در دامن کوهی شکر گاه^۶ بودم چون از طعام خارج شد هر کس از من متفرق شدند مرا فرمود که بنشین و ساعتی سردر پیش افکنند پس سر بر آورد و جانداران را گفت بروید. در فلان باغ مردی است او را استحقاق^۸ نام است که باغبان آن باغ است آن مرد را حاضر آرید برفتن و آن مرد را حاضر آورند^۹ بیچاره پیش [او] درآمد و بر خود لرزید چنانکه نظر عمر و لبیت بروی افتاد گفت که بروید و او را از میان بدو نمیدانید. «مردم متحیر شدند که بچه علت بیگناهی را بگشت» غالباً در آن وقت که عمر و لبیت هنوز به پادشاهی نرسیده بودند، راه پاری کردی از این مرد ایدائی دیده بود انتقام آنوقت الحال از وی بر آورد این عمر و لبیت پادشاهی درشت خو^{۱۰} «دی» و کینه دار و سیاه گوی بود و از آن بود که چون امیر

۱- ج: التقوی. ۲- ب: کن. ۳- ج: خوتر. ۴- ج: نبوده. ۵- ب: خواندی. ۶- ج: شکر گاهی. ۷- ب: بحاق. ۸- ج: استحقاق. ۹- آ: آرید. برفتن آورند. ۱۰- ج: و چنانکه. ۱- ۱۰: امر لبیت.

اسمعیل سامانی با او مصاف داد بسبب درشتی و سیاست خلق از وی نفور شده و از جمله شکر او در آن بگذشتند

تا گرفتار شد قوله تعالی و لو كنت فظا غليظا القلب لا انفضوا من حولك

حکایت: آورده اند که وقتی یکی از حجاب معتمم در بند روم بود بعد از خلاصی چون بدرگاه آمد روزی در خدمت وی نشسته بود حکایت نقل کرد که وقتی ابو قیس^۵ که ملک عموریه^۶ است عورتی مومنه علویه را نکال و عبرت^۷ میکرد و عورت میگفت و امحمداه^۸ او امعصماه^۹ این ساعت که معتمم این قصه شنید^۹ آنوقت خادم قدح شربت آورده بود تا شربت نماید چون این حکایت شنید فریاد از نهاد او برآمد، بدرود دل و سوز سینه گفت لیک ای پیره زن بجز ای که معتمم بهیچ تمتع مشغول نشود تا انصاف تو نطلبد پس شربت نخورد و نفس [مبارک] خود حرکت فرموده براسب [بر] نشست و عزیمت نمود و همدان روز منزل کرد و بنجان بیک اتفاق افتد که امیر المؤمنین اسال برود و بی مقصود باز گردد و گفتند قلعه عموریه^{۱۳} را بر طالعی بنا نهاده اند که کسی آن [را] بجنگ نتوانست گرفت معتمم چون [این] سخن بنجان بشنید گفت: مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است من صدق منجما فقد کذب بما انزل اللہ علی محمد پس بنیت صادق و عزم نافذ از آن منزل بمنزل و گیرفت و بعموریه^{۱۴} رسید و آنرا احصار کرد و بجنگ مشغول شد و در حرب جدی تمام نمود و فصل زمستان بود روزی از خیمه بیرون آمد و دید که کسی تیر نمی انداخت و جنگ نمی کرد فرمود^{۱۹} بسبب چیست که کسی تیر نمی اندازد؟ گفتند از سردی کمانرازه نمی توانند کرد گویند که معتمم برود [بار] گاه خود نشست و کمانها بخواست و دوست^{۲۰}

۱- ج: باو. ۲- ج: کزوار. ۳- فی الاصل: لانفضوا. ۴- ج: خلاص. ۵- ج: بوفلس. ۶- ب: بوفلس. ۷- فی الاصل: عمودیہ. ۷- ۱: عبرت. ۸- ب: حکایت. ۹- ۱: ج: شنید. ۱۰- ج: شربت. ۱۱- ب: بر آورد. ۱۲- ۱: ب: ای پیرزن. ۱۳- ب: جزائی. ۱۴- فی الاصل: عمودیہ. ۱۵- فی الاصل: بنیت صادق ... ۱۶- فی الاصل: بعمودیہ. ۱۷- ب: مشغوف. ۱۸- ب: ج: جدی. ۱۹- ج: فرمود. ۲۰- ج: دوست.

کمان را بدست خود زه کرد و چون لشکر جد و جهد امیر المؤمنین را مشاهده کردند گرم شدند و تیر اندازی قوی کردند و بیک حملہ حصار عموریہ^۳ [بقصر] بگرفتند و معضم آن چاه را که آن عورت در آن محبوس بود نشان خواست و خود بسر آنگاه رفت و بر آورد و نو هزار کس را در یک شب با روز سیاست فرمود. ابوتمام شاعر در جلالت و شجاعت و تعصب دین داری او و کوشش و تکذیب منجان قصیده سراگفت و قصیده ہنوز تمام نخوانده بود کہ فرمود: ہزیتی را ہزار دم صلہ اش بدہند. چون باین بیت رسید:

رمی بک اللہ برجیہا قدمھا

ولو [رمی] بک غیر اللہ لم یصب

یعنی آنچه تو کردی بحول و قوت تو نبود بکے بعون و نصرت خدای بود و معنی این بیت را اقتباس از قرآن کرده است کہ مار میت اذ میت و لکن اللہ رمی، معضم فرمودت در اہک^{۱۱} در اہم خود را بدنا نیر مبدل گردانید [می]، یعنی ہزیتی ہزار در ہم فرمودہ بودم اکنون حکم کردم کہ بر ہر بیت ہزار دینار بدہند و این قصیدہ ہفتاد بیت بود ہفتاد ہزار دینار برین یک قصیدہ [با ابوتمام داد].

بحر عمان است گوی^{۱۳} خاطر فیاض شاہ

ابر نیسان است گوی دست گوہر بار او

حکایت: آورده اند کہ چون منصور خلیفہ خواست کہ شہر بغداد بنا کند و آلات عمارت اکاسرہ^{۱۵} از

۱- زہ زہ کرد. ۲- ج: یک جہد. ۳- فی الاصل: عموریہ. ۴- ج: اشاعر. ۵- ج: جلالت. ۶- ج: ہوز.

۷- ج: نخواند بود. ۸- ب: کہ ہر... ج: ہزیتی. ۹- ج: ہزار. ۱۰- ج: غیر. ۱۱- ج: بدر اہک.

۱۲- ب: ج: بدل. ۱۳- ب: گوی، ج: گویا. ۱۴- ج: آلات و عمارت. ۱۵- ج: کاسرہ.

مد این خواست تا آنجا نقل کند و عمارت کسری بشکافد و اسباب اورا اینجا آرد وزیر خلیفہ را منع کرد و گفت مردم گویند پادشاہی خواست شہری سازد تا شہر دیگر می را خراب نکرد، شہر خود نتوانست ساخت خلیفہ مسخوخت شد^۲ و گفت غرض من خراب کردن آثار کفر و کافران است. در خرابی آن شروع کرد پس چون دید کہ آزا خرج بسیار میرود و آلات آن با جرت^۵ نقل و فانیکنند خواست ترک گیرد وزیر گفت: الشروع ملزم چون در خرابی شروع رفت تمام خراب کن و اگر [نہ] گویند پادشاہی بساخت و پادشاہی [دیگر] خراب نتوانست کرد اما ایوان کسری را بجز آن کہ آن اثر عظیم و شاہی عدست بر نبوت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ [وآلہ] وسلم کہ در شب ولادت او این ایوان شکافہ شد و نیز تا مردم روزگار معلوم کنند کہ مصطفیٰ علیہ السلام چون از خانہ بیرون آمدی بایستادی (سر) بر سقف خانہ رسیدی و آنکس را کہ عمارتی بدان غیبی ساخت مقهور کرد تا همگنا را معلوم کرد کہ کار او خدائی بود نہ ہوائی حکایت: مشہور است کہ پادشاہی در شکار بود از لشکر جدا افتاد^{۱۲} و تشنہ شد آخر با غمی رسید کہ پرمیوہ بود. باغبانرا بخواند و آب طلبید چون آب پیدانشد [باغبان] اناری را برگرفت و بشلیبہ. آب اورا در کاسہ کرد و نزد پادشاہ آورد. پادشاہ (چون) دید کہ باب یک انار کاسہ پُر شدہ باغبان را گفت خراج این باغ چند است؟ باغبان گفت چندین درہم پادشاہ بخاطر^{۱۳} کرد کہ کم است بیشتر از این بایست. بار دیگر فرمود کہ یک کاسہ آب انار دیگر بیاورد. باغبان چند انار آورد بشلیبہ آنقدر آب بیرون نیامد کہ از آن یک انار بیرون آمدہ بود سبب آنرا از باغبان پرسید کہ چہ باشد؟ گفت نہ انم الا این

۱- ج: آورد. ۲- ج: شہری ۳- ۱: بداشت. ۴- ج: آزا. ۵- ج: با جرت و نقل. ۶- ج: آناشروع ملزم است، ب: آن شروع ملزم است. ۷- ج: بگزار. ۸- ب: عدلت. ۹- ج: علیہ السلام. ۱۰- ج: خواند. ۱۱- ج: شفقت. ۱۲- ۱: ب: واز. ۱۳- ۱: ب: افتادہ و جدا شدہ. ۱۴- ۱: ب: بگرفت. ۱۵- ج: بخواطر. ۱۶- ۱: ج: بیاورد.

قدر بخاطر میرسد کہ شاید پادشاہ این دیار در خاطر نیت ظلمی کرده باشد کہ از شوی آن برکت از حاصل زمین رفت
 پادشاہ باز نیت خیر آورد و گفت برو اناری دیگر بیار این بار آب از انار فراوان آمد چنانچہ بار اول
 آمدہ بود.



تعلیقات

عدل ساعت...

این حدیث در نصیحت الملوک امام غزالی (ص ۸، ۶۳)، انشای مابرو (ص ۱۵، ۴۱) و اخلاق محسنی (ص ۳۲) نیز زویدہ میشود. در ترجمہ عربی نصیحت الملوک و در راحة الصدر راوندی (ص ۶۹) بجای شصت، ہفتاد میباشند.

سایہ خدا

در کتاب الحکمة الخالدة یا جاویدان خرد مشکویہ رازی (چاپ بدوی ص ۱۷۹) بروایت از پیامبر اسلام نوشته است: "السلطان ظل اللہ فی الارض..." "خواجہ نصیر الدین طوسی این حدیث را بدون ذکر ماخذش در اخلاق محتمشی (ص ۱۳۷) نقل کرده و ترجمہ اش چنین نگاشته است: پادشاه سایہ خداست بر زمین، کہ مظلومان از بندگان او پناہ بر او میبرند. اگر عدل کند او را ثواب بود و بر رعیت او واجب بود شکر، و اگر ظلم کند او را بود وبال و بر رعیت بود صبر کردن. نیز زک: نصیحت الملوک ص ۳۹، ۴۷.

جانشین مصطفی

غزالی گوید: ابو جبر را خلیفہ رسول اللہ خواندند و چون نوبت بعمر رسید می گفتند خلیفہ رسول اللہ. عمر گفت: ہر کہ بنشیند او را خلیفہ خلیفہ گویند دراز شود. پس گفت: یا مردمان من امیر شمایم؟ گفتند: بلی. گفت: مرا امیر المؤمنین خوانید و من ہمان پسر خطابم کہ بودم (نصیحت الملوک ص ۵۹) در نامہ بی کراویای

دولت امیر محمد پسر سلطان محمود غزنوی، پس از طلع او به امیر مسعود نوشتند، نیز از پادشاه بعنوان "خلیفۃ مصطفیٰ علیہ السلام" یاد شده است. (تاریخ بیہقی ص ۲).
نیز رک: ترجمہ کلید دمنہ (ص ۴) و چهارمقالہ نظامی عروضی (ص ۱۸۰، ۴).

... بالاتر از این مرتبت و بالاتر از این مرتبت چه باشد؟

ص ۲۴ س ۳

نظامی عروضی سمرقندی می نویسد: "در مدارج موجودات و معارج معقولات بعد از نبوت که غایت مرتبہ انسان است، پیچ مرتبہ ای در ای پادشاهی نیست، و آن جز عطیبت الہی نیست. (چهارمقالہ ص ۶).

حکمت در وجود پادشاهان ...

ص ۲۴ س ۳

اینکہ حکمت در وجود پادشاهان، تقویت و ترویج شریعت انبیاء است اظهارش بہ بہترین نحو در نخستین خطبہ فی کتو سبط ابو بکر صدیق بعد از احرازش بمقام خلافت ایراد گردید، شدہ است. میفرماید: "ای مردم مادام من فرمانبردار خدا و رسول باشم شما از من فرمانبرداری بکنید ولی وقتی من از خدا و رسول فرمان نبرم اطاعت من بر شما پیچ واجب نیست. (سیرۃ ابن ہشام اردو ص ۶۱۵).

حسین واعظ کاشفی میگوید: ہر سلطانی کہ در اقامت حدود شرع و اجرای احکام دینی کوشد نایب حق و ظل اللہ باشد. (اخلاق محسن، ص ۱۵۶).

نیز رک: چهارمقالہ ص ۱۸۰، ۱۷ و ترجمہ کلید دمنہ، ص ۴.

... تمامه امت در تائید و ترویج دین با ایشان شریکند

ترویج و تائید دین تنها کار پادشاهان نیست بلکه مسئولیت تمامه امت است. خواجه نصیر الدین طوسی در اخلاق محتمشی (ص ۷۰) آورده است: ان امرًا من اجله فرشت الارض و بنیت السبع الطباق، و من قبله تعاقبت الاعساق و الاصباح، و لاقامته انشئت الاشخاص و الاشباح، و للاستقامه علیه نفخت الارواح فی الابدان لامر یحق توفیر خالصه الهم علی ایضاح منهاجه و ان یحشد حشود الاجتهاد الی اذکار سراج و هو عبادة الله التي خلق الجن و الانس من اجلها، و ارسل رسلا مبشیرین و منذرین لایضاح سبلها و نظم شملها. ترجمه: بحقیقت کاری که زمین بسوی آن گسترده اند و هفت آسمان بنا کرده، صبح و تاریکی از قبل آن متعاقب میاید و برای اقامت آن اشخاص اشباح آفریده اند و از جهت استقامت آن جانها در تن دیده اند کاری باشد که سزاوار بود به آن که جنگلی همتهای خالص در آن صرف کنند تا راه آن کار واضح گردانند و جنگلی اجتهاد و جهد را جمع کنند تا چراغ آن برافروزند و آن عبادت خداست که پری و آدمی را بسوی آن آفریده است و پیامبران بشارت دهنده و انذارکننده فرستاده تا آن راه واضح کنند و آن را منطوم گردانند.

شیخ احمد سرهنبدی در نامه بی عنوان سیادت پناهی شیخ فزیه می نویسد: "امروز که نوید زوال مانع دولت اسلام و بشارت جلوس پادشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام بر خود لازم دانسته اند که ممد و معاون پادشاه اسلام باشند و بر ترویج شریعت و

تقویت ملت و دلاوت نمایند. این امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود خواه بدست

(مکتوبات امام ربانی دفتر اول، حصہ دوم، ص ۲۲).

نسبت وجود پادشاه با ارکان عالم...

ص ۲۳ س ۱۳

در مکتوبات امام ربانی آمده است: "پادشاه نسبت بعالم در رنگ دل است نسبت

ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد، صلاح پادشاه

صلاح عالم است و فساد او فساد عالم" (مکتوبات امام ربانی دفتر اول، ص ۲۲).

در مبادی و مقدمات این دولت کبری...

ص ۲۵ س ۱

جماگیر در همان اوایل سلطنتش احکام و فرامینی صادر کرد که با استقبال گرم علما و اسلام

مواجه گردید و مورد پسند عامه قرار گرفت. رک: تذکرہ محدث، ص ۷۹-۸۸. نیز

I. H. Qureshi, *The Muslim Community of the Indo-Pakistan Subcontinent (610-1947)*,
'S-Gravenhage, 1962, p. 149.

بالتہ

یکی از معجزاتش محمد صادق ہمدانی کہ مرید خواجہ محمد باقی

و از شاگرد ابن شینخ محدث میباشد مینویسد: "آنچه از لوازم سلطنت و جهانداری

است در ذات شریف آن سلطان عالی شان بروجہ کامل ظاہر و پدید است. از

حسن عدل و اثر دانائی و پاکی فطرت او از وضع و شریف جنگلی او صاف نامرضیہ

و افعال ناشایستہ و معاملات ناپسندیدہ و کردار زشت فرار نموده و آہنگ سفر گزیدہ

نام و نشان تمردان و دزدان نماندہ و عالم زیب و زینت دیگر یافته و بابتہ و مشایخ

و علماء و فضلاء العظام و احسان وی روز بروز زیادہ است" (کلمات الصادقین خطی).

وقت پادشاه گردش...

ص ۲۵ س ۳

اشاره است به توطئه‌ی که از طرف خان اعظم میرزا عزیز کوکلتاش و راجمان سنگه
برای محروم ساختن جهانگیر از اوزنگ و افسر موروثی اش و برای تخت نشینی و تاجگذاری
فرزندش خسرو، چیده شده بود ولی بنا به اقدام بموقع رکن السلطنت شیخ فرید که از
ارادتمندان صمیمی نویسنده این رساله بوده این توطئه کشف و خنثی گردید و در نتیجه جهانگیر
پادشاه اعلام شد و چنانکه محمد صادق بهدانی مینویسد "ملوک و امراء و سادات و علماء
جمیع طوایف انسانی بسلطنت وی خوشدل شدند" (کلمات الصادقین خطی).
برای توضیحات بیشتر رک: زبدة التواریخ تألیف شیخ نورالحق دهلوی (خطی) ذخیره الخا^{نین}

(ج ۱، ص ۸۰-۹۹)، رود کوثر (ص ۱۵۹-۱۶۱)

ناسازگاری صحبت ابناء روزگار

ص ۲۵ س ۱۳

محدث دهلوی این موضوع را بکرات در آثارش از جمله اخبار الاخبار جذب القلوب
زاد المتقین، و المکاتیب و الرسائل، مندر کرده است. یکی از معاصرانش ملا عبد القادر
بدایونی باین موضوع چنین اشاره میکند: "چون وضع زمان و زمانیان همه محل و بر مکانه
طبیعی مشتمل است، دیگرگون شد و بر او ضایع آشنایان اعتماد نماند صحبت فلانی
با و راست نیاید و توفیق رفتن بکعبه شریف رفیق او شد. از دهلوی بطریق جذبه هیچ چیز مفیده
ناشده: بکجرات رفت و... در جهاز نشسته بسفر حجاز رفت: منتخب التواریخ
ج ۳، ص ۱۱۳. وی بسال ۹۹۶ هجری حجاز گردید و در سال ۱۰۰۰ هجری بدهل بازگشت.

خطہ پاک دہلی

ص ۲۶ س ۲

دہلی ہمیشہ مورد توجہ و توصیف شاعران و نویسندگان بوده است. رک: طبقات
ناصری (ص ۱۴۶)، فتوح السلاطین (ص ۱۱۰)، قران السعدین امیر خسرو (ص ۲۲-۲۳) و
کلمات الصادقین (خطی).

امثال امر واجب الاطاعت ...

ص ۲۷ س ۲

جہانگیر مجبور رسیدن به سلطنت توجہی خاص بترویج امور شرعی معطوف داشته و
بذل مجہود نموده است. او امری کہ وی در نخستین سال جلوسش صادر کرد و در
توزک نیز ذکری از آنها بیان آورده است، نمایانگر این حقیقت است. از اقدان
دیگری کہ وی در این زمینه بعمل آورد یکی احضار علمای دیندار بود بر بارش بمنظور نصیحت
و خیر خواهی. اشاراتی باین امر در مکتوبات امام ربانی نیز دیده میشود، از جمله خطاب
به شیخ فرید مینوید: "شنیده شد کہ پادشاه اسلام از حسن نشاء مسلمان
کہ در نهاد خود دارند با ایشان فرموده اند کہ چهار کس از علماء دیندار پیدا کنند کہ ملازم باشند
و بیان مسائل شرعیہ بیکردہ باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود...". (فہر آوان
حقتہ دوم، ص ۳۰) باز صوبہ بدر جهان می نویسد: "شنیده شد کہ پادشاه اسلام
از حسن استعداد اسلامی خواہان علماء اند...". (ایضاً، ص ۹۷). ظاہراً از شیخ محدث
نیز در یک ہمچنین موردی خواستہ شد کہ بہ پیشگاہ ملوکانہ حضور یابد چنانچہ باین مناسبت
بود کہ وی رسالہ حاضر را تالیف نموده "تحفہ درگاہ ساخت".

بخصوص آنها که در مملکت ہندوستان

ص ۲۷ س ۱۳

امیر خسرو دہلوی اشارہ باسلام دوستی پادشاہان ہند میگوید:

خوشا ہندوستان و رونق دین

شرعیّت را کمالِ عزت و تمکین

ز علم با عملِ دہلی بخارا

ز شاہان گشتہ اسلام آشکارا

نقل از آب کوثر (ص ۱۸۶).

اولئک الذین ...

ص ۲۷ س ۱۴

اشارہ ٹیٹ بہ آیہ های ۱۵۸ و ۱۸۱ سورۃ الاعراف.

یفعّل اللہ ...

ص ۲۸ س ۴

آیہ ۲۷ سورۃ ابراہیم.

بحکم ما یرید

ص ۲۸ س ۴

آیہ یکم، سورۃ المائدہ.

تا برسر ایشان امیری و زبسی نباشد

ص ۲۸ س ۹

مقایسہ شود با این عبارت چہار مقالہ (ص ۱۸)، "لاجرم سایی باید و قاہری لازم

آید، این سایی و قاہر را ملک خوانند، اعنی پادشاہ و این نیابت پادشاہی.

پس پادشاہ نایب امام است و امام نایب پیغامبر و پیغامبر نایب خدای عزوجل

و خوش گفتم است در این معنی فردوسی:

چنان دان که شاہی و پهنبری
دو گوہر بود در یک انگشتری

وجود دنیا ایشان را مضر نگردد

ص ۲۸ س ۱۲

در بوستانِ سعدی آمده است:

بدنیا توانی کہ عقبی خزی

بخزجان من ورنہ حسرت بری

(دکلیات ص ۲۰۲)

ذک فضل اللہ

ص ۲۹ س ۲

آیہ ۲۱، سورہ الحدید.

وباللہ التوفیق

ص ۲۹ س ۳

قرآن: وما توفیقی الا باللہ، آیہ ۸۸، سورہ ہود.

بنای خانہ سلطنت را چہار ستون است ...

ص ۳۱ س ۱

در کلیلہ و دمنہ (ص ۷) از قول اردشیر بابک نقل شدہ است:

”لاملک الا بالرجال ولارجال الا بالمال ولامال الا بالعمارة ولاعمارة الا بالعدل و

السیاسة معنی چنان باشد کہ ملک بی مرد مضبوط نماند و مردی بی مال قادر نم گردد و مال

بی عمارت بدست نیاید و عمارت بی عدل و سیاست ممکن نمیشود. نیز درک: انشای بہر

ص ۳۹

اگر فرضاً، خزینه باشد و شکر نباشد... حاصل نگرود

ص ۳۱ س ۴

عین الملک نابرو در منشآتش مینویسد: "اهل شکر حامیان دین و دولتند و نگاهبان ملک و ملت و قهر اعداء، بدستگیری ایشان منوط و مربوط:" (انشای نابرو، ص ۳۹).

ان الشکر

ص ۳۲ س ۱۱

آیه ۱۳، سوره لقمن.

... این معنی خصوصیت بدین اسلام ندارد

ص ۳۲ س ۱۴

نگاه کنید به راحۃ الصدور (ص ۸۱) و مکاتبات رشیدی، (ص ۱۴۷).

نوشیروان

ص ۳۲ س ۱۴

در مجمل التواریخ و القصص (ص ۳۶) آمده است: "کسری نوشیروان پسر قباد بود پادشاه با عدل و پارسیمان اورا نوشین روان خوانند" در پاروقی همین صفحه ملک الشعراء بهار مینویسد "اصل پہلوی: انوشک روبان، که انوشه روان و انوشروان بفتح شین شده است" و بایا، معلوم غلط است. انوشک روان یعنی جاودانه خرد: نوشروان از سال ۵۳۱-۵۷۹ م حکومت کرد. در جنگهای خارجی با دولت روم و مهاجران شرقی کامیاب شد و در اصلاحات داخل در اشاعه عدل و داد موفق گردید. دوران پادشاهی وی رامینتوان از درخشانترین دوره های سلطنت ساسانی شمرده.

(اعلام معین، ص ۱۹۱)

زندہ است نام فرخ نوشیروان بعدل

ص ۲۳۳ س ۲

در گلستان (چاپ کلکتہ ص ۷۳) این شعر بدین صورت موجود است:

زندست نام فرخ نوشیروان بعدل

گرچہ بسی گذشت کہ نوشیروان نماند

(نقل از حواشی راحتہ الصدور ص ۴۷۸) ولی در گلستانہای چاپی متداول از جملہ

بکوشش استاد ارجمند دکتر خطیب رہبر کہ طبق نسخہ فروغی میباشد بدینگونہ نقل

شدہ است:

زندہ است نام فرخ نوشین روان بخیر

گرچہ بسی گذشت کہ نوشین روان نماند

بارہای گران برگردن ایشان نهند

ص ۲۳۵ س ۲

از بزرگم نقل کردہ اند کہ "مالہائی کہ از رعیت بخوانند مصلحت پادشاہی را بوقت

و ہنگام خوانند و رسوم بدانند و باندازہ و توانائی بار نهند..." (نصیحت الملوک ص ۱۰۱)

بار رعیت صلح کن و ز جنگ خصم امین نشین

ص ۳۶ س ۶

شعر از گلستان سعیدیت: (کلیات، ص ۱۷)

و جز یہی کہ از کافران ...

ص ۳۶ س ۸

در راحتہ الصدور ص ۸۰ از قول محمد بن الحسن الشیبانی رحمۃ اللہ نوشتہ است:

"اگر در مشرق یک دم بناحق از جهودی بستاند بر بادشاہ مغرب و مسلمانان آنجا واجب

باشند رفتن و آن درم باز شدن و باوی دادن و اگر نکند گرفتار شوند زیرا که زیر دست او شزند:

امانه ذات خزینه

ص ۳۶ س ۱۱

دست درین معنی سعدی گوید:

خزاین پُر از بهر شکر بود

نه از بهر آذین و زیور بود بوستان (طیبات ص ۱۶۷)

خزینه سبب جمع لشکر است

ص ۳۶ س ۱۲

امام غزالی میفرماید: "حکیمان راست گفتند که دین بپادشاهی و پادشاهی با سپاه و سپاه نخواسته و خواسته بآبادانی و آبادانی بعدل استوار است:"
(نصیحة الملوک، ص ۳۸)

ولو الفقت ...

ص ۳۷ س ۱

آیة ۴۳ سوره الانفال. جای دیگر میفرماید: واذکروا نعمته اللہ علیکم، اذکنتم اعداء، فالف بین قلوبکم، فاصبحتم بنعمته اخوانا (آیة ۱۰۳ سوره آل عمران) ترجمه: یاد کنید نعمت خدا بر شما، که شما دشمنان بودید، میان دلهای شما تالیف داد، تا بنعمت او برادران گشتید.
(اخلاق محتمی، ص ۳۵۲)

صم ید علی من سواهم

ص ۳۷ س ۱

ابن داود و احمد بن حنبل و ابن ماجه نیز حدیث را مکرر کرده اند. (المعجم المفهرس للفاظ

حدیث البتوی (ج ۷ ص ۳۴۸) نیز رک: ترک الاطباب، ص ۸۳ و اخلاق محسنی

ص ۳۶، اخلاق ناصری ص ۲۴۲.

اگر ہمہ نیم بود...

ص ۳۸ س ۱۲

این سخن از باب ہشتم گلستان سعدی ماخوذ میباشد. کلیات، ص ۱۲۶

نیز رک: بہمان کتاب (ص ۱۷) و نصیحتہ الملوک سعدی، ص چہارم و اخلاق محسنی

ص ۲۶۷.

بفرمان بران بر شہ دادگر

ص ۳۹ س ۱

اشعار از بوستان سعدیست، کلیات (ص ۱۵۹) شعراخیر در گلستان بدینگونه

نیز آمدہ است:

درشتی و نرمی ہم در بہست

چو فاصد کہ جراح و مرہم نہست

(کلیات، ص ۱۲۶)

سیرت پادشاہان عادل را...

ص ۳۹ س ۵

رک: کلیات سعدی، ص ۸۵۶، نصیحتہ الملوک سعدی ص ۲۵

و بی حکم شرع آب خوردن خطاست

ص ۳۹ س ۷

در گلستان ہای چاپی مصرع اول این بیت بدینگونه آمدہ است:

نہ بر حکم شرع آب خوردن خطاست. (کلیات ص ۱۶۶)

این زور کردن ورزش نمودن

ص ۴۱ س ۵-۴

نگاه کنید به راحۃ الصدور، ص ۴۲۹، و آداب الحرب والشجاعة ص ۳۸۸-۳۹۶ و

۳۹۸-۴۰۷.

بکشتی و پنجه و آماج و گوی

ص ۴۱ س ۸

اشعار از بوستان سعدیست، کلیات (ص ۱۹۴).

ص ۴۲ س ۲

جالیلینوس در کتاب آدویر نوشته است که "فراموشی کاری از سبقت چیز خیزد" و یکی از آنها "جماع بسیار کردن" است. نصیحة الملوك ص ۱۲۸. از بزرگمهر نقل کرده اند "چهار چیز تن را بیمار کند و یکی از آنها جماع بسیار کردن است". نصیحة الملوك ص ۱۲۴. همو گفته است که چهار چیز تن را شکسته دارد که یکی از آنها با پیرزن جماع کردن است (ص ۱۲۷).

ادمان خمر و افراط شراب خوردن ...

ص ۴۲ س ۳

در قالبوس نامه آمده است :

که پازهر زهرست کافزون شود

کز اندازه خویش بیرون شود (ص ۴۷)

بکشت جالبی در این زمینه در کتاب راحۃ الصدور دیده میشود رک : ص ۴۱۶-۴۲۸.

دو روز خذر کردن از مرگ روانیست

این اشعار در کتاب تحفة الملوک نیز آمده است. مصراع اول در آن کتاب بدینگونه است: "از مرگ خذر کردن دو روز روانیست" استاد علامہ جلال الدین ہامی در نسخہ چاپی آن کتاب متعلق بکتابخارہ دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاہ تہران (شمارہ: ۵۴۴ و ۳۳۲۴۱) در برابر این اشعار چنین یادداشت کرده است: "از بندار رازی است بنا بشہور: حسین واعظ کاشفی نیز کہ این اشعار را در اطلاق محسنی (ص ۱۳۲) نقل کرده است (مصراع اول: دو روز خذر کردن از مرگ سزا نیست) مینویسد کہ این اشعار ترجمہ این ابیات نازی است:

ای یوسین من الموت افر یوم لایقدر ام یوم قدر
یوم لایقدر لایاتی القضا یوم قدر قدیر لایغنی الخذر

اذا جاء اجلهم ...

ص ۳۲ س ۲

آیہ ۴۹، سورہ یونس

جان بجانان وہ ...

ص ۳۳ س ۶

معلوم نشد شعر از کیست. علامہ عبدالحی در ضمن شرح حال شیخ ابو الفتح الرضوی الخیر آبادی نقل از بدایونی مینویسد: "مات یوم عکس ابیہ فی حالتہ الوجہ السماع جین کان المفتحی یرود ہذا البیت: جان بجانان وہ وگرنہ از تو بتانہ اجل خود تو منصف باش ایدل آن نکویا این کو

فقال "آن نگو" وکرر هذا القول ومات من ساعته وكان ذاك في سابع ربيع الاول سنة تسع بعد الالف ... " (نزہۃ الخواطر ج ۵، ص ۲۳-۲۴).

نشان شجاعت آنست

ص ۴۳ س ۸

در اخلاق محسن (ص ۱۳۸) نوشته است: از اسکندر ذوالقرنین پرسیدند که نشان پادشاه دلیبر چیست؟ گفت: آنکه پرسد که دشمن چند است بگذرد تفحص کند کجاست؟

هنری که تمامه عیب هارا بپوشد

ص ۴۳ س ۱۱

حسین واعظ کاشفی مینویسد: از حکیمی پرسیدند که عیبی که مجموع هنرها بدو مختص ماند چیست؟ جواب داد: بخل، باز سوال کردند که هنری که همه عیب هارا پوشاند که است؟ گفت سخا. (اخلاق محسن، ص ۸۳).

امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه میفرماید: البخل جامع لساوی العیوب وهو زمام یقاد به الی کل. ترجمه: بخیلی جمع کننده همه عیبهاست و بخل ہماری بود که همه بدیها میگذرد. بنقل از اخلاق محتمشی، ص ۳۲۲.

تجسس احوال درون خانه مردم

ص ۴۴ س ۶

شیخ اجل میفرماید:

هر که را جامه پارسا بینی پارسا دان و نیک مرد انگار
ورندانی که در نهانش چیست محتب را درون خانه چکار ^{گلستان:} (تقیات ص ۴۳۹)

وکی از آداب اینست

ص ۳۴ س ۷

در نصیحتہ الملوک سعدی (ص پنزدہم) آمده است: پادشاهان جانی نشینند که اگر
دادخواهی فغان بر دارد با خبر باشند که حاجبان و سرنگان زهر وقتی مہمت عیت
بسیع پادشاه رسانند.

چنان خب کاید فغانت جو کش

ص ۳۴ س ۹

اشعار از سعدیست: (کلیات ص ۱۶۹)

بعضی از سلاطین زنجیر میساختند

ص ۳۴ س ۹

”آورده اند نوشته روان عادل زنجیری جرسها بر آن بسته داشت تا اگر کسی مہی داشت
سلسله را بجنابیندی و آن سلسله را طنی زیر بالین و طنی در میدان بروختی بسته داشت
نصیحتہ الملوک سعدی (ص پنزدہم) نیز رک: سیاست نامہ.

از احوال اسیران فارغ و غافل نباشند

ص ۳۴ س ۱۱

در نصیحتہ الملوک سعدی (ص ہفتم) آمده است: ”در هر دو سه ماہ شحمہ زندان را بفراید
بفوص احوال زندانیان کردن تا بگناہان را خلاص دہد و گناہ کوچک را پس از چند
روزی بخشد و زندان قاضی را بچنین نظر فرماید:

پادشاهی با خلق بر خود نہادن و ترک راحت و آسایش خود و اودن...

ص ۳۴ س ۱۵

سعدی میگوید:

الاتا بغفلت نخسی کہ نوم حرامت بر شیم سالار قوم (کلیات ص ۱۸۱)

گو سپند از برای چوپان نیست

ص ۲۴۵ س ۲

شعر از گلستان سعدیست کلیات ص ۳۳ .

خلاصه فواید که اهل دولت و سلطنت از آن استنباط باید کرد

ص ۲۴۷ س ۹

مقایسه شود با این گفته میکاوی: "برای پادشاه لازمست تواریخ را مطالعه کند و در آنها هر چه از اعمال مردمان بزرگ بنظرشش میرسد یادداشت نماید و خوب بداند که این اشخاص در مواقع جنگ چگونه عمل نموده اند و اسباب و وسائل فتوحات و علل شکست ایشان چه بوده، آنها را بدقت امتحان کند و بالاتر از تمام اینها کاری دیگری نیز هست که سایر بزرگان ادوار گذشته بدان عمل کرده اند و آن نیست که یک نفر از مردمان بزرگ تاریخی را برای نمونه ای که خود از او تقلید کند انتخاب نموده تمام اعمال و فتوحات و دوره حیات این شخص بزرگ را همیشه در مینه نظر داشته باشد و آنها را مشق عملیات خود قرار بدهد." (شهریار، ص ۸۳).

سبب زوال ملک

ص ۲۴۸ س ۴

در اخلاق محسن (ص ۲۴۳) بنقل از کتاب سراج الملوک نوشته است که "نوشتار از موبد موبدان پرسید که زوال ملک در چه چیز است؟ گفت در سه چیز: اول در پوشیدن خبرها از پادشاه، دوم تربیت مردم فرمایه، سوم در ظلم اعمال." مطالب دیگر این فایده نیز خلاصه بیست از مطالب اخلاق محسن رجوع شود بصفحات

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۵۷، ۲۵۸، انتخاب.

شکریان حکم زراعت دارند

در اخلاق محسنی (ص ۲۷۵) بروایت از پادشاه قباد منقول است که موبد را گفت
 که: باشکر چگونہ معیشت کنم فرمود کہ بہر چند وقت تفقہ حال ایشان باید کرد چنانچہ
 خداوند باغ تفحص بستان میکند و ہر گیاهی کہ بکار نیاید و قوت از دیگر گیاهان بازمیآید
 آزار میبرد و دور میسازد و ہر چہ از او نفعی متصو است نگاہ دارد و تربیت میکند و
 در میان شکریان نیز با شنیدن جمعی کہ از ایشان بیج کار نیاید ایشان را علو و اولاد
 ضایع است. اسامی آنها را از دیوان محو باید ساخت و بہ تربیت مردم کاری باید
 پرداخت ...

پادشاہان را باید کہ روز بکار مردم مشغول باشند

در نصیحت الملوک سعدی (ص دوم) آمدہ است "از سیرت پادشاہان بچی آنست
 کہ شب برد حق کہ انی کند و بروز بر سر خلق پادشاہی" ہمہ در رسالہ بی کہ در تربیت
 بچی از ملوک، نوشتہ است میگوید: "مالک رعیت را و صاحب ملک و دولت
 را لازمست کہ اوقات عزیز خود را موزع کند بعضی بتدبیر مملکداری و مصالح دنیوی
 و بعضی بلذات و خواب و قسمتی بطاعات و مناجات باحق — خصوص در وقت
 سحرگاہ کہ اندرون صافی باشد — و نیت خیر کند و از حق تعالی مدد توفیق خیر خواہد
 و اندرون خود باحق و خلق راست گرداند، و خواب نکند تا حساب نفس خود نکند کہ آنروز
 از او چہ صادر شدہ است تا اگر نیکی نکرده باشد توبہ کند و پیشمان شود و نفس خود را

سرزنش کند و بر خود غر امتی نهند بخلاف آنکه کرده باشد و بیکی بکوشد: (ص ۲۶).
 اشعاری که در ضمن این فایده نقل شده است نیز از سعدی میباشد و در دیباچه بوستان
 آمده است. نویسنده ترتیب اشعار را رعایت نکرده است. رک: کتبات
 (ص ۱۵۴-۱۵۵)، کتبات سعدی (از روی نسخه مصحح مرحوم محمد علی فروغی، انتشارات
 جاویدان علمی (ص ۲۲۶-۲۲۷) شعر آخر:

چه بر خیزد از دست کردار من
 مگردست لطفت شود یار من

در نسخه چاپی بوستان دیده نمی شود.

شجاعت مشابه تیغ ...

ص ۳۹ س ۶

همین مطلب در اخلاق محسنی (ص ۱۳۱) چنین آمده است "بکی از ملوک حکیمی
 را پرسید که تدبیر بهتر است یا شجاعت حکیم جواب داد که شجاعت مشابه تیغ است
 و رای مشابه دست قوی که آنرا کار فرمایند هر که را دست بی تیغ باشد کاری توان
 کرد اما تیغ را اگر دست نباشد، ضایع ماند و بزرگان در این باب گفته اند: رای قبل
 الشجاعة الشجعان. بی مورد نیست یاد آور شویم که عبارت عربی فوق از کرمصراع اول
 این شعر عربی است:

الرای قبل شجاعة الشجعان

هو اول وهی المحل الشانی

(مرزبان نامہ، ص ۱۹۸، ترجمہ کلیلہ دمنہ ص ۸۱ انشای ماهر و ص ۲۲)۔

ترجمہ: رای و تدبیر پیش از دلیری مردان دلیر است. رای رتبه نخستین دارد و شجاعت منزلت دوم (حواشی ترجمہ کلیلہ و دمنہ ص ۸۱)۔

دو تن پرورای شاہ کشور گشای

ص ۴۹ س ۱

شعر از بوستان سعدی است: کلیات (ص ۱۹۵)۔

بشمیر می کی یاوه توان گشت

ص ۴۹ س ۱۰

این شعر در باب بیست و نهم اخلاق محسنی باین صورت آمده است:

”برای شکر برایش کنی پشت

بشمیر از کی تا صد توان گشت“

شعرهای بعدی بدین قرار است:

”مشو مغرور عقل و دانش خویش بنه آئینه تدبیر در پیش

مدد خواه از خرد مندان آگاه که تا یابی سوی مقصود خود راه“

(اخلاق محسنی، ص ۱۳۵)

ایلمچی زبان پادشاه است

ص ۴۹ س ۱۲

تمام این فایده از باب چہلم کتاب اخلاق محسنی ماخوذ است. عبارت اخلاق محسنی

(ص ۲۷۳) چنین است۔

”... خصوصاً در مهم ایلمچی گری که او زبان سلاطین باشد و حالت هر پادشاهی از اطوار

ایچی او معلوم میتوان کرد پس ایچی مردی حکیم سخنگوی نیکو روی صاحب بود بزرگ
 ہمتت باید تا آبروی فرستندہ خود نبرزد و بہر کس کہ رسولی فرستند مناسب آنکس
 باید فرستاد چنانچہ حکیم فرمودہ، بیت:

”رسول توانا، توانا فرست

بدانام از جنس دانا فرست“

ہر یک از ملازمان را بھی خاص

ص ۵۰ س ۱

در اخلاق محسنی (ص ۲۷۰) نوشته است: ”دیگر در تربیت ملازمان آن است کہ
 یک کس را دو عمل ندهد بلکہ برای ہر کس منحصی مقرر کند تا ہمہ ملازمان امیدوار باشند و
 دو کس را یک عمل نیز نفرماید کہ چون شرکت پیدا آید عمل بر مراد ساختہ و پرداخت
 نگردد.“ (نیز زجوع شود بہ ص ۲۶۶ و ۲۷۸ همان کتاب سیاست نامہ ص ۱۹۷).
 شیخ اجل سعدی شیرازی میفرماید:

دو بجنس دیرینہ را ہم قلم

نہاید فرستاد یک جا ہم

چہ دانی کہ ہمدست گردند و یار

یکی دزد باشد یکی پردہ دار

(بوستان، کلیات ص ۱۵۹)

ہمو جای دیگر میگوید: ”دو کس را کہ با یکدیگر الفتی زیادت نداشتہ باشند در عمل نیاز

گرواند تا با خیانت یکدیگر نسازند :

چو گرگان پسندند بر ہم گزند
بر آساید اندر میان گوسپند

(نصیحت الملوک سعدی ص نهم)

اگر کسی از خد متکاران سخنی بی محل گوید

ص ۵۰ س ۵

این فایده مأخوذ می باشد از اخلاق محسنی (ص ۲۲۸) عبارت آن کتاب چنین است.
".... و اگر کسی از ایشان بی محل سخنی گوید آن سخن را اصفان کند و تا کسی نیک امین
نباشد و چندین نوبت نیاز موده باشند معتمد نباید ساخت و بر خود را با وی در میان
نباید نهاد و چون ملازمان ملوک را بر یکدیگر شکمی و غبطه می باشد سخن هیچ کدام درباره
یکدیگر استماع نباید فرمود و همه را بر دوستی و موافقت با یکدیگر ترغیب باید کرد و
از منازعت و مخالفت تخذیر باید نمود که مخالفت با یکدیگر ایشان در امور انتظام
سلطانی دخل تمام دارد"

دین و ملک تو آمانند

ص ۵۰ س ۱۲

در چهار مقاله نظامی عروسی سمرقندی (ص ۱۸) آمده است "و خود تبه و لہ آدم میفرماید :
الدین و الملك تو امان ، دین و ملک دو برادر همزادند که در شکل و معنی از یکدیگر هیچ
زیادت و نقصان ندارند" خواجه نصیر الدین طوسی این گفته را به ارد شیر پاک نسبت

داوه اند . (اخلاق ناصری ص ۲۴۲)

روح پادشاه است و تن رعیت و فرمانبرداری او

ص ۵۱ س ۲

شیخ سعدی در نصیحت الملوک (ص هشتم) مینویسد: "پادشاهان سرزند و رعیت جسد پسندان
سری باشد که جسد خود را بدندان پاره کند" همو در سالکی که در تربیت یکی از ملوک نوشته است
میگوید: "حاکمان بر مثال سرزند و رعیت بر مثال بدن و نادان سری باشد که بدن خود
را بدندان خود پاره کند."

پس هر که بر ذات خود ...

ص ۵۱ س ۲

در اخلاق محنتی (ص ۱۴۰) بنقل از کلام الحکماء والدعاه نوشته است: "عجبت لمن
ظلم غیره کیف ینصف من نفسه و عجبت لمن انصف من نفسه کیف ینظلم غیره.
ترجمه: "عجب میدارم از کسی بر غیر خود ظلم کند: تا چگونه انصاف از نفس خود بدهد! و
عجب میدارم از کسی که انصاف از خود بدهد: تا چگونه بر غیر خود ظلم کند!"

علاج واقعه پیش از وقوع آن باید کرد

ص ۵۱ س ۶

سعدی میگوید:

علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد

دریغ سود ندارد چو رفت کار از دست

(کلیات، ص ۸۰۹)

ملاحین واعظ کاشفی نیز بدین بیت استشهاد جست است (اخلاق محسنی ص ۸۴-۸۵)

همو در باب بیست و نهم اخلاق محسنی (ص ۱۳۶) مینویسد "حرم و حقیقت دو اندیشی

و پیش بینی است . مرد عاقل چون علامت شر و فساد توہم کتہ فی الحال بتدارک آن مشغول گردد و جاہل تا در ورطہ بلا نیفتد متنبہ نگردد . نیز رک : شہر یار میکیاولی ص ۷۹ .

پادشاہی وزیر را گفت

ص ۵۱ س ۷

صاحب اخلاق محسنی این حکایت را بسططان محمود نسبت میدہد و مینویسد کہ سلطان محمود با ارکان دولت خود گفت کہ ابلہ ترین مردمان را پیدا کنید . بزرگان در گاہ حکما وزیرکان را با طراف مملکت فرستادند و ایشان متوجہ شدہ باستعلام این چنین کسی مشغول بودند و در استکشاف احوال جہال و احمقان مبالغہ مینوژند . در آخر شخصی را دیدند کہ بر شاخ درختی برآمدہ و تبر بر بن آن شاخ میزند . معلوم بود کہ اگر آن شاخ بگسلد ہر آیینہ آن شخص از سر شاخ بلند بر زمین افتد و اگر فرضاً ہزار جان داشتہ باشد بیکرا سلامت نبرد . ہمہ اتفاق کردند کہ این شخص ابلہ ترین عالم است و او را گرفتہ نزد سلطان محمود بردند و صورت حال را بموقف عرض رسانیدند . سلطان فرمود کہ از ابلہ تری ہست ، گفتند کہ حضرت سلطان بیان فرمایہ گفت حکم ظالم کہ بچور و تعدی رعیت خود را براندازد و خود را بدین واسطہ مشکوب و پریشان حال سازد . (اخلاق محسنی ص ۵۷ - ۵۸) .

رعیت چون سخ است

ص ۵۱ س ۱۰

شعر از باب اول بوستان سعدی است . در جمیع نسخ چاپی متداول آن کتاب مطراع او شس چنین آمدہ است : رعیت جو بیخند و سلطان درخت و در اخلاق محسنی ص ۵۸

نیز بهمین صورت نقل شده است.

بهترین لباسها

ص ۵۱ س ۱۲

در اخلاق محسنی (ص ۱۴۶) بنقل از یعقوب لیث صفاری "که هنوز بطلب ملک
پرواخته بود" نوشته است: "خوبترین لباسها زره است و خوشترین تاجها
خود و بهترین منزلها معرکه حرب و زیبا ترین شرابها خون دشمنان و لطیف ترین
سایها سایه نیزه و ظریف ترین آوازه ها آواز صییل و اسبان کچم پاشیده و گرامی
ترین ندیمان مردان کاری و مبارزان کارزاری".

امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب میفرماید:

"السیف و الخنجر یجاننا

اف علی النجس والاس

شرابنا من دم اعدائنا

وکاسنا ججمه الراس"

(اخلاق محسنی ص ۱۴۶).

بهترین شکارها...

ص ۵۱ س ۱۴

در اخلاق محسنی (ص ۷۴) آمده است: "حکیمی را پرسیدند که بهترین شکاری که شتر
پادشاهان در آنست که امست، فرمود که صید دلهای رعیت کردن خوبترین شکار است."
نیز رک: ص ۸۴ بهانکتاب.

ص ۵۱ س ۱۳

بہترین بندہا...

در اخلاق محسنی (ص ۸۴-۸۶) بروایت خسرو پرویز مضبوط است: "... بیچ قیدی
 قویتر از بند احسان ندیدم... کہ محل ہر قیدی عضوی معین است و بندیکہ بر یک عضو
 افتد پیدا است کہ چہ نوع بند نیست خواہم کہ بند بردش نم کہ دل سلطان است و
 تمام اعضاء و جوارح خدم چشم او بند چون اصل بقیدی مقید کرد ہر آئینہ تمام اعضاء و
 جوارح کہ تبع او بند بستہ گردند..."

ص ۵۲ س ۱

سر لشکر را ولی باید

فایده حاضر محتملاً تلفیقی باشد از بعضی ضرب المثلیہای عربی چنانکہ در مرزبان نامہ
 (ص ۲۲۳) آمدہ است: "گفتہ اند: السلطان یصول خیال الاسد و یغضب
 غضب العصبی". (پادشاہ حملہ میکند حملہ شیر و غضب میکند غضب کودک).

ص ۵۲ س ۶

پادشاہی از درویشی نصیحت طلبید

"یکی از خلفا بہلول را گفت: مرا نصیحت فرمای. گفت: از دنیا با خرت چیزی
 نمیتوان برد مگر ثواب و عقاب. اکنون مخیزی"
 نصیحۃ الملوک سعدی (ص دوم).

ص ۵۳ س ۱

آورده اند کہ نجاشی ملک حبشہ

این حکایت بروایت از اہمات المؤمنین عالیشہ وام سلمہ در سیرۃ ابن ہشام
 (اردو ص ۱۶۵-۱۶۶) آمدہ است و شیخ محدث نیز از ہما نجاشی نقل کردہ است.

برای توضیح بیشتری در مورد، بجزت مسلمانان، بحثه "نیز رجوع شود به همان کتاب

(ص ۱۴۵-۱۹۷ و ۱۸۰-۱۸۳)۔

کونوا قوامین بالقسط

ص ۵۴ س ۱۲

آیہ ۱۳۵ سورۃ النسا

عمرو لیث پادشاهی بود

ص ۵۴ س ۱۳

قسمت اول ابن حکایت مربوط به گداز شکر اسماعیل سامانی از گداز گاہ باغی در برت
از جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۲۶۷ ب) و قسمت دوم مربوط به جنگ
وی با عمرو لیث و اسیر شدن مؤخر الذکر، از تاریخ گزیده حمد اللہ مستوفی (ص ۳۷۲-
۳۷۵) گرفته شده است. قسمتهایی ازین بخش دوم یا اشاراتی بدان در کتب متعدد
دیگری نیز دیده میشود از جمله نصیحة الملوک امام غزالی (ص ۶۱-۶۳) سیاست نامه
(ص ۱۴-۲۰)، آداب الحرب و الشجاعة (ص ۳۴۵-۳۴۷)، تاریخ نگارستان (ص ۹۴)،
اجاء الملوک (ص ۶۰-۶۲) و ترک الاطناب فی شرح الشهاب (ص ۵۸۹)۔

عمرو لیث

ص ۵۴ س ۱۳

عمرو لیث برادر و جانشین یعقوب لیث، موسس سلسله صفاری، در سال ۵۲۶۵
بعد از فوت برادرش روی کار آمد و علی الرغم برادرش با خلیفه بغداد راه آشتی را
پیش گرفت، خلیفه نیز پیاداش این، فرمان حکومت فارس و کرمان و اصفهان
و طبرستان و سیستان و عراق عجم و شنگل بغداد را بنام او صادر کرد و عمرو لیث بنوبه

خودش متعہ شد کہ ہر سال ۲۰۰۰۰ درہم بعنوان خراج بدار الخلافہ فرستد. عمر و بیست و دو سال حکومت کرد. سر انجام راہ محاصرتی کہ وی با خلیفہ می پیوستہ و خلیفہ در سال ۲۸۷ شمایل سامانی را بمقابلہ اش فرستاد. عمر و شکست خورد و گرفتار آمد (تاریخ مفصل ایران ص ۲۰۱-۲۰۹) "او یک چشم داشت و بسیار قہار و قتال و بیباک بود و پیوستہ در زر و اموال و زرا و مقربان خود طمع کردی آن طایفہ را مواخذہ می نمود و بدین سبب مردم و مقربان از او نفور بودند تا دولت نیز از او نفوذ شدہ روی بر تافت."

اجاء الملوک (ص ۶۲)، نیزک: تاریخ نگارستان (ص ۹۴).

مقتضد باللہ

ص ۵۴ س ۱۵

مقتضد باللہ (۲۷۹-۲۸۹ھ) پسر موفق، بعد از فوت عمش معتمد باللہ برخلاف نشت و عہد خراسان بعمر بن الیث فرستاد ولی چیزی نگذشت کہ میانہ شان ہم خورد و مقتضد اسماعیل سامانی را برای اطفای این نایرہ متعین کرد کہ وی را در بلخ بشکست و بر اسارت در آورد. مقتضد در سال ۲۸۹ھ از بیماری برد "پسرش ابو محمد بر قہ بود. پس وزیر او قاسم بن ابی عبداللہ بفرمود طبیب را تا مغز او از قفا بشکافتند و پر کردند از صبر و زنگار تا بوی نیبرد و گونہ نگرداند و آلات شکمش بیرون کردند و از بوی خوشس بیاکنند، و جامہ پوشیند و غلامی بر تخت شد و او را بر باز گرفت پشت بمسند باز داده و قصب بر روی فرو گذاشتہ اند کہ صورت پیدا بود، تا بزرگان اند

آمدند و سلام کردند (۹) وزیر جواب میداد، پس گفت امیر رنجور است و تخفیف کنید
و مردم بازمی گشت و چندین بار چنین بکرد و این کار پوشیده بماند تا پیشش
از رقبه باز آمد و بیعت تازه کردند، "مجل التواریخ و القصص، ص ۳۶۹".

اسماعیل سامانی

ص ۵۵ س ۱

امیر اسماعیل سامانی از نواده های سامان است که بگفته اکثر مؤرخین به برام چوبین نسبت
میرسانده و بروایتی منسوبند به سامان که قریای بوده است از ابا دیهای سمرقند، به حال
وی پس از فوت برادرش نصر بن احمد در سال ۲۷۹ هـ فرمانفرمای بالاستقلال تمام
ماوراءالنهر شد. تشکیل سلسله سامانی در ماوراءالنهر مسئله کشمکش تاریخی ایران و توران
را تجدید کرد. وی در سال ۲۸۷ هـ در بلخ بر عمر و لیث فایق آمد و او را مغلوب ساخت
و فرمان حکومت ماوراءالنهر و خراسان و سیستان و کرگان و طبرستان و ری را
تا حدود اصفهان گرفت و حدود دولت سامانی را از کنارسیون تا واسط عراق
بحکم بسط داد. وی مردی شجاع و جوانمرد و پیربیزگار بود. در سال ۲۹۵ هـ فوت کرد.
تاریخ برگزیده گان (ص ۶۸)

تعز من تشاء

ص ۵۵ س ۱۲

آیه ۲۵، سوره آل عمران.

از عذاب گرسنگی ببرد

ص ۵۵ س ۱۳

در این که عمر و از شدت گرسنگی جان داد یا وی را بعد گشتند، مؤرخین اختلاف دارند.

رک: اجباء الملوک (ص ۶۳-۶۴) و حواشی تاریخ سیستان (ص ۳۶۳) بقلم

محمد تقی بہار ملک الشعراء.

ای کہ از چرخ ایمنی ز نہار

ص ۵۵ س ۱۵

این شعر در کلیدہ و دمنہ (ص ۱۹۲) نیز آمده است، بدین قرار:

ای کہ بر چرخ ایمنی ز نہار

نیکہ بر آب کردہ ای ہش دار

خلیفہ المعتمد باللہ محمد بن ہارون الرشید

ص ۵۶ س ۱

ابو اسحق ابراہیم و محمد نیز گویند، بن ہارون الرشید (۲۱۸-۲۲۷) ولیعهد و برادر ما

بود بعد از فوت مامون کہ بیش از بیچہ سال نہاشت و در شام با او بود با لقب

المعتمد باللہ، خلافت نہشت "نخستین کسی از بنی عباس کہ ترکان داشت معتمد

بود، و ایشان را بزرگ کرد و مہمتر ایشان را بر کشید."

مجل التوارخ و القصص (ص ۳۵۸)

جامعی بنزد نظام الملک

ص ۵۶ س ۱۰

نظایر این حکایت در ترجمہ کلیدہ و دمنہ و اخلاق محسنی نیز دیدہ میشود و نصر اللہ منشی میزبید:

روزی او (امیر المؤمنین منصور) را گفتند: فلان مقدم فرمان یافت و از او ضیاع بسیار

ماندہ ست و فرزندان او بدرجہ استقلال رسیدہ اند، اگر مثال باشد تا عمل بعضی

در تصرف گیرند و در قبض آزند و بوان را توفیری تمام باشد جواب داد کہ: من لم یشبعہ خلافتہ اللہ

فی ارضه لم تشعبه ضیاع الیتامی و المساکین . معنی چنین باشد که : هر که را خلافت روی زمین سیرنگر داند از ضیاع یتیمان هم سیرنگر دد . ترجمه طیله و دمنه (ص ۲۳) همین مطلب در اخلاق محسنی (ص ۲۴۷) چنین آمده است : "یکی از روی غمز و سعایت قصه نوشتت به معضم خلیفه که فلائکس از اعیان و معارف یافت و از مالی خلیفه مانده و یک سپردار طفل اگر فرمان شود تا کفاف طفل بگذارد و باقی برسم قوس بخزانه بپارند تا چون بزرگ شود بدو تسلیم نمایند حالا خزانه را توفیری و فعلی باشد معضم بر پشت رفته او نوشتت بعربی که ترجمه اش اینست که متوفی را خدا بیا مرزاد و برمال و میراث برکت کند و یتیم را به نیابت خیر پرورش دهد و غماز بلعنت خدا گرفتار باد ."

نظام الملک

ص ۵۶ س ۱۰

ابوعلی قوام الدین حسن بن علی بن اسحاق از نوادیر وزرائی نامدار و بزرگان رجال و دانشمندان ایران بوده . مدت سی سال ، ده سال در عهد الب اسلان و بیست سال در عهد ملکشاه بزرگترین وزیر مقتدر ایران بود . در اداره ملوک و فتح بلاد و سرکوبی مخالفین این دو پادشاه چنان کفایت و حسن تدبیر بخرج داد که دولتی وسیع از حلب گرفته تا کاشغر را تحت امر ایشان آورد ، و نام و نشان آن دو سلطان را در شرق و غرب عالم معلوم آن زمان جاری و ساری کرد تا آنجا که باید قسمت عمده شهرت و پیشرفتی که در کارها نصیب الب اسلان و ملکشاه شده از برکت خرد مندی کار دانی خواجه دانست ، وی بسال ۴۵۸ هجری بدست فدائیان اسمعیلیه کشته شد . (سیاست نامه - مقدمه)

آورده اند که ملکشاه بن الب ارسلان

ص ۴۵۷ س ۴

ماخذ این حکایت، حکایتیست که در جوامع الحکایات باب یازدهم از قسم دوم
(خطی، برگ ۲۵۲) آمده است.

ملکشاه بن الب ارسلان

ص ۴۵۷ س ۴

ملکشاه سلجوقی متولد سال ۴۳۷ و یا ۴۳۸ هجری قمری فرزند الب ارسلان پس از پدرش
از سال ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری سلطنت کرد بشکار سخت علاقمند بود. در راحه الصد
نوشته است: سلطان از لهو و تماشای شکار دوست داشتی... سلطان یکروز
بهنقاد آهوبتیز برد و قاعده او چنان بود که بهر شکاری که بزودی دیناری مغربی بدو پیش
داژی و بهر شکارگاهی از عراق و خوراسان منارها فرمود از سم آهوبه گور و ولایت
ماوراءالنهر و بیادیه عرب، بمرج و خوزستان و ولایت اصفهان هر جا که شکار فرود
یافتست آثاری گذاشتت. (ص ۱۳۱) وی در سال ۴۸۵ هجری فوت شد.

اسحق بن ابراهیم موصلی گوید:

ص ۷۵۸ س ۷

این حکایت در جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۱۱۳) نیز آمده است و بگفته
عوفی این صحبت بین معنم و احمد بن ابی داود روی داده نه با اسحق بن ابراهیم موصلی.

اسحق بن ابراهیم موصلی

ص ۷۵۸ س ۷

اسحق بن ابراهیم بن میمون التیمی الموصلی (متوفی ۲۳۵ هجری) مقام او در علم و ادب و
شعر بس رفیع است. اما در غنا که کوچکترین علوم اوست چیره دست تر بود زیرا در

دیگر علوم نظیر داشت ولی درین فن بیمانند بود و در آن بیایه علمای گذشته فن رسید
و از معاصران خود بگذشت و امام این صنعت شناخته شد. در دستگاه خلفای
عباسی مخصوصاً در بار هارون و مامون منزلتی تمام داشت.

لغت نامه و اعلام معین (ص ۱۳۹).

مامون

ص ۵۸ س ۸

مامون عباسی، فرزند هارون الرشید، هفتمین خلیفه عباسی است که پس از برادرش
امین در سال ۱۹۸ هجری بخلافت رسید. وی مردی حکمت طلب و علم دوست بود و در عصر
او بیشتر کتب فارسی و یونانی بعربی ترجمه و نقل گردید و مقدمات ترقی و تکمیل تمدن عظیم
اسلامی فراهم گردید. وی بسال ۲۱۸ هجری درگذشت. تاریخ برگزیدگان (ص ۲۰).

من و فانی ندیده ام زخسان

ص ۵۹ س ۲

این شعر در مرزبان نامه (ص ۳۷) بدینگونه آمده است:

من ندیدم سلامتی زخسان

گر تو دیدی سلام من برسان

آورده اند در آنوقت که امیر المؤمنین مامون

ص ۵۹ س ۳

این حکایت در مصیبت نامه عطار (ص ۳۷۸ - ۳۸۰) و جوامع الحکایات عوفی خطی
برگ ۲۲۳ ب، و بانکه اختلاف در مثنوی مولوی (دفتر اول، ص ۷۱-۷۴) نیز دیده
میشود. شیخ محدث نطن قوی این حکایت را از جوامع الحکایات عوفی نقل کرده است.

منقار بآب شور دار و همه سال

ص ۵۹ س ۱۲

این مصرع در نسخه خطی جوامع الحکایات (برگ ۲۲۳ ب) چنین آمده است:
 "منقار بآب شور شوید همه سال"

آورده اند که روزی امیر المؤمنین معصوم

ص ۶۰ س ۱۳

این حکایت از جوامع الحکایات عوفی (خطی، برگ ۱۲۵۷) مانوخذ میباشد. شیخ اجل
 سعدی شیرازی این را بدینگونه منظوم ساخته است:

یکی را خرمی در گل افتاده بود	ز سوداش خون در دل افتاده بود
بیابان و باران و سرما و سبیل	فرومشته ظلمت بر آفاق ذیل
بمه شب درین غصه تا بامداد	سقا گفت و نفرین و دشنام داد
نه دشمن برست از زبانش نه دوست	نه سلطان که این بوم و برزان اوست
قضا را خداوند آن پهندهشت	در آنحال منکر بر او برگزشت
شنید آن سخنها دور از صواب	نه صبر شنیدن نه روی جواب
ملک شرمگین در حشم بگریست	که سودای این برمن از بهر چیست؟
بچی گفت: شاها به تیغش بزن	که نگذاشت کس را نه دختر نه زن
نگه کرد سلطان عالی محل	خودش در بلا دید و خر در وحل
بخشود بر حال مسکین مرد	فرد خورد خشم سخنها سرد
ز زش داد واسب و قبا پوتین	چه نیکو بود مهر در وقت کین

یکی گفتش : ای پیر بی عقل و بهوش عجب رستی از قتل، گفتا: خموش
 اگر من بنا لیم از درد خویش وی انعام فرمود در خورد خویش
 بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مروی، حسن الی من اما
 (بوستان: کلیات سعدی، ص ۲۱۴)

آورده اند که وقتی پرویز بر حاجبی از حجاب خود

ص ۶۱ س ۹

مأخذ این حکایت نیز جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۲۱ ب) میباشد.
 علاوه بر این، قسمتهایی ازین حکایت بصورتی مؤجز و یا با تفاوتی اندک در
 جزئیاتش در کتاب التاج جاخط (فارسی ۱۳۲-۱۳۴)، نصیحة الملوك (ص ۱۱۱-
 ۱۱۲)، آداب الحرب و الشجاعة (ص ۴۹)، و لطایف الطوائف (ص ۹۴) نیز دیده
 میشود. جاخط و مخزمد بر این حکایت را با نوشتیران نسبت داده اند.

پرویز

ص ۶۱ س ۹

پرویز، خسرو دوم، شاهنشاه ساسان (۳۷۹-۵۹۱ م) پسر سمر چهارم، وی پس
 از پدر بر تخت سلطنت نشست، و بعد از انوشیروان معروفترین پادشاه
 ساسانی است از قصور عالی و حرماً و تجملات او حکایتها گفته اند در دوره اول
 پادشاهی جنگهای بسیار و فتوحات بسیار کرد که خزائن و ذخائر آن فتوحات را
 به تیسفون آورد بطوری که گفته اند موجودی ایران را چهار برابر کرد. با تمام این اوصاف
 خسرو پرویز و جنگهای او نه فقط چیزی با ایران نیفرود بلکه آنرا بی اندازه ضعیف کرد

و با سرعت بسیار بطرف انحطاط سوق داد

(اعلام معین ص ۳۴۲-۳۴۳)

وقتی مامون در کوبه سلطنت خود میرفت

ص ۶۲ س ۹

این حکایت از جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۳۱ ب) مأخوذ است.

آورده اند که روزی هارون رشید قرآن میخواند

ص ۶۳ س ۲

این حکایت در جوامع الحکایات (خطی، برگ ۱۲۳۸) و لطایف الطوائف ص ۱۸

۱۰۹ با تفصیل هر چه تمامتر آمده است ولی درین کتابها از قصه های حمال و امام مجتهد

خبری نیست.

شیخ اجل سعدی شیرازی این حکایت را در گلستان چنین آورده است: "هارون-

الرشید را چون ملک مصر مسلم شد، گفت بخلاف آن طاعنی که بغرور ملک مصر

دعوی خدائی کرد، پنجم این مملکت را مگر نخیس ترین بندگان. سیاهی داشت

که نام او خصب در غایت جهل. ملک مصر بوی ارزانی داشت و گویند طایفه ای

حزبت مصر شکایت آوردندش که پنبه کاشته بودیم، باران بی وقت آمد و تلف

شد. گفت: پنجم بایستی کاشتن." کلیات (ص ۳۷).

این حکایات در عین اینکه جالب است آموزنده، با حقایق تاریخی نیک مغایر است.

چنانکه میدانیم دوره رشید از ۱۷۰-۱۹۳ هجری بوده است و طولونیان از سال ۲۵۴-

۲۹۲ هجری در مصر حکومت کرده اند.

طولون از واژه ترکی (Dolun) به معنای ماه تمام یا بدر گرفته شده. غلامی با این اسم از طرف حکمران سامانی بخارا بعنوان پدیه پیش مامون فرستاده شد و مامون وی را در بغداد و سرمن رأی به مناصب عالیہ منصوب داشت. پیش از احمد در سال ۲۴۰ هجری مقامات پذیرد و در سال ۲۵۴ هجری بنیابت حکومت مصر را مورث گردید و چیزی نگذشت که وی در آنجا خود را مستقل اعلان نمود و در سال ۲۶۴ هجری شام را نیز بر خود حکومتی خود افزود. دو مملکت مصر و شام از این تاریخ تا سال انقراض سلسله طولونی (۵۲۹۲) در دست ایشان بود.

مؤرخین مصری دوره طولونیان را یکی از اعصار طلایی تاریخ مصر محسوب میدانند. اجماع قدرت و تسلط خود را وسیله سپاهی گران از غلامان که در آن سرباز ترک و بونانی و سیاهان نوبی اکثریت داشتند، حفظ میکرد و باری را که از نظر مالی بخاطر ننگهاری این سپاه بر مردم مصر تحمیل می شد با جلوگیری از اجحافات عمال دولتی تخفیف میداد.

(طبقات سلاطین اسلام، ص ۵۸ و سلسله های اسلامی، ص ۷۷-۷۸).

هارون رشید

ص ۶۳ س ۲

هارون پنجمین خلیفه عباسی که در سال ۱۵۰ هجری متولد شد، و از سال ۱۷۰ تا سال ۱۹۳ هجری خلافت داشت. وی مشهورترین و شاید بزرگترین خلفای بنی عباس است که مردی فاضل و عالم بود و معروف است که در بار او از دید تجمل و جلال در آن زمان نظیرنداشتند. وی یحیی برمکی را بوزارت انتخاب کرد و آنقدر بدو احترام میگذاشت که ویراپه خطاب میکرد.

اتحادی نیاںید کہ بسال ۱۸۷ھ از روی رشک و حسد این خانوادہ را قلع و قمع کرد. ہارون
در زمان حیات خود ایمین پسر بزرگ خود را جانشین قرار داد و مامون را ولیعهد نمود
بحر اسان فرستاد. ہمین کہ ایمین بجای پدر نشست مامون را از ولیعهدی عزل و موسی
پسر خود را ولیعهد نمود و لقب الناطق باللہ بوی داد. ہمین عمل موجب بروز اختلاف بین
دو برادر شد.

ایس لی ملک مصر

ص ۶۳ س ۳

آیہ ۵۱، سورہ الزخرف.

این حکایت قسمتی از قصہ ایست کہ عوفی در جوامع الحکایات (خطی برگ ۲۳۵) آورده است.

ص ۶۵ س ۱

اصمعی

ص ۶۵ س ۱

اصمعی، ابوسعید عبد الملک ابن قریب بن علی ابن اصمعی بابل (۱۲۲-۲۱۳ یا ۲۱۶).
دانشمند عرب و از بزرگترین علمای لغت عرب محسوب است. در بصرہ متولد شد و
در همان شہر پرورش یافت. او و ابو عبیدہ و ابوزید انصاری شاگردان ابو عمر و ابن العلاء
بودند و علمای لغت عرب کہ بعد از این سہ تن آمدند قسمت عمدہ اطلاعات خود را در
لغت و شعر عرب از آنان گرفته اند. اصمعی با مردم قبایل معاشرت میکرد و بدین طریق
از لغت و لہجہ های بدویان اطلاع فراوان پیدا کرد. در روزگار خلافت ہارون از
بصرہ بہ بغداد رفت و پس بزادگاہ خویش برگشت و ہم در آن شہر در گذشت. مامون
میخواست او را بدرگاہ خود بخواند اما موفق نشد، و اصمعی پاسخ داد کہ پیری و ضعیف حال

بمن اجازه نمیداد از بصره بیرون آیم و بجای دیگر سفرگزینتم اما با همه این مامون در
 هنگام لزوم حل هر مشکلی از دانشهای ادب و لغت را از راه مکاتبه از او میخواست و پاسخ
 در مییافت (لغت نامه دهخدا، و دائرة المعارف فارسی، ج ۱، ص ۱۴۵) نیز نگاه کنید
 به تجارب السلف نجوانی (ص ۱۳۶-۱۳۷) .

حجاج یوسف

ص ۶۵ س ۱۴

حجاج، ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی متوفی ۹۵ هـ سردار و امیر معروف عراق، در طایفه
 بدینیا آمد و سپس بشام رفت و در دستگاه خلیفه ترقی کرد تا آنکه عبد الملک ابن مروان
 او را بجنگ عبد الله ابن زبیر مکه فرستاد و حجاج با لشکر گران بدان سو رفت و عبد الله را
 کشت، و بر مکه دست یافت. عبد الملک ولایت مکه و مدینه و طایفه بدو داد و بعد
 عراق را نیز که در آن شورش و فتنه برخاسته بود صمیمانه قلمرو او نمود. حجاج بکوفه رفت
 و شورش را فرو نشاند و با قدرت و مهارت تمام بحکومت پرداخت. پس از مرگ
 عبد الملک در زمان ولید اقتدار حجاج افزون شد و تا زمان مرگ در مقام خود بود. نام
 وی مثل ظلم و بیدادگری است (اعلام معین، ص ۴۵۵، و دائرة المعارف فارسی،
 ج ۱، ص ۸۳۳) .

حکایت

ص ۶۷ س ۵

حکایت حاضر از تاریخ گزیده (ص ۴۳۴-۴۳۶) مقتبس میباشد ولی در نسخه چاپی آن
 کتاب بمصر رسیدن و دو گانه گزاردن ملکشاه اشاره ای نیست. البته راوندی در

راحتہ الصدور (ص ۱۲۹) مینویسد: سلطان ملکشاہ در مدت پادشاهی دو بار از انطاکیہ باور کند شدہ بود. نوبتِ آخرین در سنہ احدی و ثمانین و اربع مایہ بانطاکیہ شد و از آنجا بلاذقیہ شد بکنار دریا و اسپانرا از دریا آب دادند، سلطان سجاده خواست و آنجا دو رکعت نماز گزارو، شکرانہ آنک ملک او از اقصای مشرق تا بکنار دریا ی مغرب رسیدت ... و بندگانِ خاصِ خویش را سلطان از اقصای ولایت شام و ساحل محیط اقطاع داد، شہر حلب بقسیم الدولہ اقسقر داد و روصا بعماد الدولہ بوزان و موصل بگلر مشس داد. و از آنجا باز گشت و بسر قند شد.

داستانِ کرقاری ملکشاہ و استخلاصِ وی بتدبیر نظام الملک علاوہ بر تاریخ گزیدہ در جوامع الحکایاتِ عوفی چاپی (ص ۱۶۲-۱۶۴) و تاریخ نگارستان (ص ۱۳۱) نیز آمدہ است، صاحبِ آثار الوزارہ صمن شرح حالِ نظام الملک مینویسد: ... گرفتنِ قیصر روم ملکشاہ را در شکار گاہ و خلاص کردنِ او و اکثر حالاتِ او و ضوح و اشتہار تمام دارد و بتکرار محتاج ندید (ص ۲۰۷).

پیشتر رسم بود کہ از ہر حاجی بچند جایگاہ ہر جا ہفت مثقال ز سرخ ستندی

ص ۶۷ س ۷

در تاریخ گزیدہ چاپی این عبارت چنین نقل شدہ است: "پیشتر رسم بود کہ از ہر حاجی بچند جایگاہ ہر جا ہفت مثقال ز سرخ می ستندند." ظاہراً "از ہر حاجی دست تراست و بیانِ راوندی ہم موید ہمین امر است. وی مینویسد: "از آن از ہر حاجی ہفت دینار سرخ بستندی" (راحتہ الصدور، ص ۱۳۱).

زهی بندگان را خداوندگار

ص ۶۷ س ۱۴

شعر از بوستان سعدیت. کلیات (ص ۱۵۵)

نظام الملک گفت: مگر چندی غلام بی تن باشند

ص ۶۸ س ۹

در تاریخ گزیده چاپی (ص ۴۳۶) این عبارت بدینگونه آمده است:

”نظام الملک گفت: مگر چند غلام بی سرو تن باشند.“

العفو عند القدرة

ص ۶۹ س ۴

این ضرب المثل در تاریخ بیہقی نیز دیده میشود (ص ۲۰۶).

آورده اند کہ روزی انوشیروان عادل بشکار رفتہ بود...

ص ۶۹ س ۵

این حکایت در سیاست نامہ نظام الملک (ص ۱۶۲) نیز آمده است وی مقدار انعام

ہر دو مرتبہ را یک ہزار درم نوشتہ است. حسین واعظ کاشفی نیز نظیر این حکایت

در اخلاق محسنی (ص ۱۰۸-۱۱۱) آورده است ولی با تفاوت در جزئیاتش وی این

حکایت را بہ پسر امیر بلخ منسوب میدارد و مینویسد کہ بعد از مدتی دراز گذار آن امیرزادہ

باز بہمان ناچینی کہ پیری آنجا درختی مینشانند و صحبتی بہین آنها مبادلہ شدہ بود، افتاد.

پیر طبقی از میوہ ہای لطیف آن درخت چیدہ پیش آورد. امیرزادہ وقتی پی باین حقیقت

برد و آن پیر مرد را بشناخت وی را مورد تفقد قرار داد و با آنکہ آن پیر مردی بود گز

وی را بوزارت خود برگزید. بعداً آن پیر نیز بدین اسلام گروید.

آوردہ اند کہ چون امیر المؤمنین مامون برعم خود

ص ۶۹ س ۱۱

این حکایت نیز از جوامع الحکایات (خطی برگ ۱۲۲۸) مأخوذ می باشد.

ابراہیم بن مهدی

ص ۶۹ س ۱۱

ابراہیم بن مهدی بن منصور در زمان برادرش ہارون الرشید دو بار امارت دمشق یافت و در دورہ خلافت مامون زمانی کہ این خلیفہ در خراسان بسر میبرد او از نارضانی عباسیان استفادہ کرد و در بغداد بدعوی خلافت برخاست (۵۲۰۲) این بغداد و بنی عباس با او بیعت کردند و لقب مبارک باد دادند. از طرف مامون حسن بن سهل مأمور دفع فتنہ بغداد شد و سپاہیان بغداد را در واسط شکست و چون مامون وارد بغداد گردید (۵۲۰۴ صفر) ابراہیم متواری شد. در مجمل التواریخ نوشته است کہ عاقبت "ابراہیم بن المہدی بیافتند با چادر و موزہ، و پیمان پیش مامون آوردندش برسان زنان و مامون بر آنسان او را پیشش خواست برانجن، تا بزرگان بر آنحال بدیدندش و ابراہیم بن المہدی سخت فصیح بود و شاعر، و سخنان نیکو گفت بمعذرت، چنانکہ مامون را بگریہ آورد، و شعری کہ بدیہہ در آن فرغ و ناامیدی گفتہ بروخواند، مامون او را عفو کرد و خلعت برافکند." (ص ۳۵۴) این عفو کردن مامون مهدی را شہرت فراوانی پیدا کرد و زبان زد خلایق گشت. چنانکہ از لفظ ابو الفضل بیہقی می شنویم کہ وقتی استادش بو نصر مشکان مینخواست پیش خواجہ احمد وزیر، شفاعت فقیہ لوبکر حصری بکنہ، گفت: "اخبار مامون و ابراہیم پیش خاطر خداوند است، مجال باشد

مراکہ ازین معنی سخن گویم، کہ خرما بصرہ بردہ ہاشم: "تاریخ بیہقی ص ۲۰۶-۲۰۷۔
ابراہیم بن ہمدی در سال ۲۲۴ھ درگذشت۔ نیز مک: مکاتبات رشیدی
ص ۷۶-۷۷ و تاریخ نگارستان (ص ۵۴)۔

حمید الطوسی

ص ۶۹ س ۱۲

حمید الطوسی ازندماء و مقربین ہارون و مامون بود در سال ۱۹۳ھ ہارون درخانہ
ہمین حمید الطوسی بسر میرکہ مرہین شد و مرکہ ہی را دریافت۔ اخبار الطوال وینوری
اردو (ص ۶۳۵)۔

احمد ابو خالد

ص ۶۹ س ۱۴

احمد بن ابو خالد احوال بعد از حسن بن سہل وزارت مامون یافت و مردی دانا و
زیرک و صاحب مروت بود و در پیش مامون اعتبار تمام داشت۔
(آثار الوزرا، ص ۸۰)

تعفوا اقرب للتقوی

ص ۷۰ س ۳

آیہ ۲۳۷، سورۃ البقرہ۔

عفو کان بست اصل پنداری

ص ۷۰ س ۴

این اشعار ظاہراً ترجمہ این عبارت تازیت: العفو زکوٰۃ النفر اذا قدرت علی
عدوک فاجعل العفو شکر القدر تک۔ ترجمہ: عفو زکوٰۃ نافر است۔ چون بردن
ظفر یابی، عفو را شکر قدرت خود کن! (اخلاق محشمی ص ۲۶۴) نیز رجوع کنید

بہ حکایتی در اخلاق محسنی (ص ۶۱-۶۲)۔

آوردہ اند کہ از آل لیت بیچکس درشت خویر از عمر و لیت نبود

ص ۷۰ س ۸

این حکایت قسمتی از داستان می باشد که در جوامع الحکایات (خطی، برگ ۳۱۳ ب)

نیز آمده است.

جعفر محمد

ص ۷۰ س ۹

متملاً این جعفر محمد همان ابو جعفر زید و یہ می باشد که راجع باو امام غزالی حکایتی بدین مقدمه در نصیحة الملوک (ص ۸۴-۸۵) آورده است: "گویند عمر و لیت را خوشی بود و از شمار نزدیکان بود او را ابو جعفر زید و یہ گفتندی و از دوستی که عمر و لیت او را داشتی حال بدانجا رسید که روزی از بهرات صد شتر سرخ مو آوردند بر سر کتی خوار حوایج، عمر و پیمان بخانه ابو جعفر فرستاد و گفت تا او را بمطبخ فراخی بود بردند..."

ولو کنت فظاً

ص ۷۱ س ۲

آیة ۱۵۹، سوره آل عمران.

آوردہ اند کہ وقتی یکی از حجاب معتصم در بند روم بود

ص ۷۱ س ۳

این حکایت نیز از جوامع الحکایات (خطی، برگ ۲۷۱ ب) مأخوذ می باشد علاوه

بر این، با اختصار و با اختلاف در بعضی جزئیاتش درین کتب نیز دیده میشود:

آداب الحرب و الشجاعة (ص ۴۴۷-۴۵۰)، تجارب السلف (ص ۱۷۴-۱۷۵)؛

و تاریخ نگارستان (ص ۶۳-۶۴) و لغت نامه دهمخدا، بنا بکفایت نجویان معتصم باو

نما کسی ہزار دینار جایزہ داد. (ص ۱۷۵). در لغت نامہ نیز همین قول نقل شدہ
است. در دو کتاب دیگر، بیچگونہ اشارہ ای بمقدار جایزہ نشدہ است.

عموریہ

ص ۷۱ س ۴

عموریہ (Amorium) شہر کی است در ساحل نہرِ عاصی در بین نامیہ و شیزز.
(معجم البلدان ج ۴، ص ۱۵۸) ابن خلدون در بحث جغرافیائی خود آزاد بخش پنجم
اقلیم پنجم یاد کردہ (مقدمہ ج ۱، ص ۱۴۱-۱۴۲). ابن شہر در سال ۲۲۳ھ ق.
بدست معتصم باللہ خلیفہ عباسی گشودہ شد و از اعظم فتوحات اسلام بشمار میرود.
(معجم البلدان)

قلعہ عموریہ بر طالعی بنا شدہ اند...

ص ۷۱ س ۹

صاحبِ مجمل التواریخ در ضمن شرح حال حکیم بلیناس مینویسد کہ وی "برومیہ و
عموریہ، و مصر و بسیاری (شہرها) طلسمها کردست بدفع ہر چیزی، کہ پادشاہان اند
خواستندی و بر سر منارہ اسکندریہ آینه ہم وی ساخت و ہر کی را علی حدہ قصد
ہست، کہ چہ ساخت و چہ سبب را، و طالعی عظیم داشت درین کار و بسیار از
صنعمای او ہنوز بجایست." (ص ۱۳۲)

رمی بک اللہ بر جہیا فہد ہما

ص ۷۲ س ۶

چہل و یکمین شعرا از اولین قصیدہ بائئہ دیوان ابوتام جیب بن اوس طائی
(م ۵۳۲۸) بدح امیر المؤمنین المعتصم باللہ اباسحاق محمد بن ہارون الرشید و

بذکر فتح عموریہ، باین مطلع :

السيف اصدق انباء من الكتاب
فی حدو الحد بین الحمد واللعب

(دیوان ص ۵ مرتبه شاهین عطیہ لبنانی، بیروت ۱۸۸۹ م). خطیب تبریزی در شرح این شعر مینویسد: ای کان قناک فی اللہ مستنصر الدین، ولو کان قناک لیزدین اللہ تم نصر علیهم ولم تبهم. (دیوان ابوتام بشرح الخطیب التبریزی، المجلد اول، ص ۴۵ دارالمعارف بمصر).

آورده اند که چون منصور خلیفه خواست ...

ص ۷۲ س ۸۴

ظاہراً این حکایت از تاریخ آل برمک مأخوذ است، مقالیه شود با این عبارت آثار الوزرا تألیف سیف الدین حاجی بن نظام عقیلی (ص ۳۰-۳۱). "در تاریخ آل برمک مسطور است که ابو جعفر منصور در تاریخ سنہ خمس و اربعین و مائه چون بشهر بغداد بنا فرمود آلات از مدائن و عمارات اکاسره بدانجا نقل مینمود بوقت آنکه خلیفه میخواست که عمارت کسری را بشکافد و با خاله برمکی مشورت کرد. او خلیفه را منع کرده گفت: مردم گویند که پادشاهی خواست که شهری سازد تا شهر دیگری را خراب نکند نتوانست ساخت. خلیفه مسموع نداشت و در خرابی شروع کرد بعد از آن دید که آن را خرج بسیار میرود و آلات آن بحدب نقل و فانیکنند خواست تا ترک کند وزیر گفت چون در خرابی شروع رفت بتمام خراب کن و اگر نه گویند پادشاهی بساخت و پادشاهی خراب نتوانست کرد.

اما ایوان آنرا بگذارد که آن اثری عظیم و شایه‌ی عدل است بر نبوت عم زاده‌ات
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که در شب ولادت آن حضرت شکافته شد و تا آن
عمارت برجای باشد آن صورت در افواه منتشر بود و تا روزها مردم بچشم خود مشاهده
نمایند و یقین دانند که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از آن خانه بیرون می‌آمد
که چون بر پای خاستی سرش بر سقف آن رسیدی و آنکس را که عمارت بدین عظیمی ساخته
بود قهر کرد و همگان را معلوم شد که کار او خدائی بوده خلقی:

در اینک ماکس بغداد ابو جعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸) دومین خلیفه عباسی بوده است
شکی نیست، طبق لغت نامه دهخدا بعد از عزل خالد برمک وقتی ابو ایوب موربانی
روی کار آمد خلیفه (منصور) را مخرب کردن سرای کسری بمراد آن داشت اما ابن خلدون
و ابو عبد الله جیشاری این قصه را به هارون الرشید و وزیرش یحیی بن خالد برمکی نسبت
می‌دهند. از بیانات مؤخر الذکر چنین بر می‌آید که کار به گفت و گوی و مشاورت محدود ماند
اقدامی برای تخریب آن عمارت بعمل نیامد ولی بناگفته ابن خلدون هارون شروع

با نهادن آن کرد و نیروهای بسیار برای آن گرد آورد و برای ویران ساختن آن تبه‌هایی
بکار برد و آنرا با شش می‌گداخت و سرکه بر آن می ریخت ولی با همه اینها از خراب کردن
آن عاجز ماند و عاقبت دست از آن کار کشید لغت نامه ترجمه ابن خلدون ج ۲،
ص ۷۰۰ و کتاب الوزراء و الکتاب ص ۲۹۲، مستشرق شمیر (A. A. Duri) از این قصه
بعنوان یادآور منازعاتی شعوبیه یاد میکند. (دایرة المعارف اسلام انکلیسی ج ۱ ص ۸۹۶)

نیز نگاہ کنید: مجمل التواریخ و القصص، ص ۵۱۳-۵۱۶، تجارب السلف، ص ۱۰۴-۱۰۷،

تاریخ نگارستان، ص ۲۹.

منصور خلیفہ

ص ۷۲ س ۱۳۴

ابوجعفر منصور (۱۳۶-۵۱۵۸) از میان خلفای عباسی نخستین کسی است که به علوم توجه کرد. به طب و نجوم اقبال بسیار داشت. این مرد مدبر با همه پوشش و تدبیر خود کمتر بعملی دست میزد مگر آنکه نخست با بنجران در آن باب استشاره می کرد و او نخستین خلیفہ ایست که بنجران را، نحو نزدیک و با حکام نجوم عمل کرد و بعد از او خلفای عباسی در این امر از او متابعت می نمودند، نهضت و حرکت علمی کامل در عهد منصور و میل او شروع شد. تاریخ علوم عقلی، (ص ۴۰-۴۱).

مدائن

ص ۷۳ س ۱

نگاہ کنید: معجم البلدان، المجلد الخامس، ص ۷۴-۷۵.

ایوان کسری

ص ۷۳ س ۵

مشهورترین بنایی که پادشاهان ساسانی ساخته اند، قصری است که ایرانیان آنرا طاق کسری یا ایوان کسری گویند. هنوز ویرانه آن در محله اسپانبر در مدائن موجب حیرت سیاحان است این بنا را بنحرو اول نسبت میدهند (اعلام معین، ص ۲۲). عظمت این بنا از دیرباز الهام بخش شاعران بوده و موجب شده است که آثار جاودانی در زمینه ادب ظهور کند از جمله قصیده بختری (دیوان ص ۵۶-۵۹)، و قصیده خاقانی شروانی

(دیوان ص ۳۲۱-۳۲۳)۔

در شب ولادت او...

ص ۷۳ س ۷

در تاریخ بلعی آمده است: "انوشیروان آفتاب بخواب دید چنانکه کنگره ایوان او بر زمین افتادی" (ص ۱۰۵۶) نیز رجوع شود به مجمل التوازیخ و القصص (ص ۲۳۵) و حبیب السیر

ج ۱، ص ۲۹۲)۔

مشهور است که پادشاهی در شکار بود

ص ۷۲ س ۹

این حکایت در خلد برین و اخلاق محسنی (ص ۵۵-۵۶) نیز آمده است. علاوه برین در نصیحة الملوک (ص ۷۴) و راحة الصدور (ص ۲۰) این حکایت با تبدیل انار به نیشکر دیده میشود. نیز رک: آداب الحرب فالشجاعة (ص ۶۸-۶۹)۔



مشخصات مآخذ و مراجع

مشخصات ماخذ و مراجع

- ۱- آپ کوثر، شیخ محمد اکرام (طبع ہفتم)، لاہور، ۱۹۶۸ م.
- ۲- آثار الوزرا، تالیف سیف الدین حاجی نظام معقلی، تصحیح و تعلیق میر جلال الدین حسینی ازہوی محدث، تہران، ۱۳۳۷ ہ.ش.
- ۳- آداب الحرب و الشجاعت، تالیف محمد بن منصور بن سعید ملقب، مبارک شاہ معروف بفخر ندر، تصحیح و ایہتمام احمد سیلی خوانساری تہران، ۱۳۴۶ ہ.ش.
- ۴- اخبار الطوال، ابو حنیفہ دینوری، مترجمہ پروفیسر محمد منور، لاہور، ۱۹۶۶.
- ۵- اذکار ابرار (ترجمہ گلزار ابرار غوثی شطاری)، کوشش فضل احمد، آگرہ، ۱۳۳۶ ہ.ق.
- ۶- ارسال المکاتیب و الرسائل الی ارباب الکمال الفضائل، تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی (خطی متعلق بیرونی) سید وزیر الحسن عابدی، استاد دانشکدہ خاوندشناسی دانشگاہ پنجاب، لاہور.
- ۷- اخلاق محشی، تالیف خواجہ نصیر الدین طوسی، بادیاچہ و تصحیح محمد تقی دانش پڑوہ، تہران، ۱۳۳۹ ہ.ق.
- ۸- اخلاق محسنی، تالیف ملا حسین واعظ کاشفی، بسعی و ایہتمام سید حسن طہان، ۱۳۳۱ ہ.ش.
- ۹- اخلاق ناصری، تالیف خواجہ نصیر الدین طوسی (کتابفروشی علمیہ اسلامیہ)، طہران.
- ۱۰- احیاء الملوک، تالیف ملک شاہ بن غیاث الدین محمد شاہ محمود سیستانی، با ایہتمام دکنر محمود ستودہ، تہران، ۱۳۴۴ ہ.ش.
- ۱۱- اخبار الاخیار فی اسرار الابرار تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ ہ.ق.
- ۱۲- المعجم المفہرس لالفاظ الحدیث النبوی، تالیف ای. ویسک، جلد ہفتم، ۱۹۶۹ م.
- ۱۳- المعجم المفہرس لالفاظ القرآن الکریم وضعہ محمد فواد عبدالباقی، القاہرہ، ۱۳۴۶ ہ.

- ۱۴۔ انشای ماہر و عین الملک ماہر و تصحیح شیخ عبدالرشید، لاہور، ۱۹۶۵ء۔
- ۱۵۔ بادشاہ نامہ عبدالحمید لاہوری، جلد دوم، کلکتہ، ۱۸۶۸ء۔
- ۱۶۔ تاج ابو عثمان بن بحر جاحظ ترجمہ حبیب اللہ نونخت، تہران، ۱۳۰۸ھ ش۔
- ۱۷۔ تاریخ بیہقی تصنیف ابوالفضل محمد بن حسین بیہقی دبیر بہتصحیح و کتر علی اکبر فیاض، مشہد، ۱۳۵۰ھ ش۔
- ۱۸۔ تاریخ بزرگنیکان وعدہ ای از مشاہیر ایران و عرب تألیف امیر مسعود سپہرم، تہران، ۱۳۴۱ھ ش۔
- ۱۹۔ تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن ہمام الدین الحسین المدعو بہ خواند میر جلد اول و دوم، تہران، ۱۳۳۱، ۱۳۳۳ھ ش۔
- ۲۰۔ تاریخ طبری از ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی بہ تصحیح محمد تقی بہار ملک الشعراء، کوشش محمد پروین گنابادی، تہران، ۱۳۴۱ھ ش۔
- ۲۱۔ تاریخ سیستان بہ تصحیح ملک الشعراء بہار بہمت محمد رضائی، تہران، ۱۳۱۴ھ ش۔
- ۲۲۔ تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی و کتر ذبیح اللہ صفا، جلد اول، تہران، ۱۳۴۶ھ ش۔
- ۲۳۔ تاریخ مفصل ایران، تألیف عباس اقبال آشتیانی، کوشش و کتر محمد دبیر سیاقی، تہران، ۱۳۴۶ھ ش۔
- ۲۴۔ تاریخ گزیدہ تألیف حمد اللہ مستوفی قزوینی، باہتمام و کتر عبدالحسین نوائی، تہران، ۱۳۳۹ھ ش۔
- ۲۵۔ تاریخ نگارستان تألیف قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی بہ تصحیح آقا مرتضی مدرس گیلانی (کتب فروشی حافظ، تہران)۔
- ۲۶۔ تألیف قلب الالیف کتابہ فہرستہ التوالیف تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی کوشش محمد ہدایت حسین (در مجلہ انجمن آسیائی بنگال، جلد ۲۲، شماره ۱، ماہ اوت ۱۹۲۷ء)۔
- ۲۷۔ تجارب السلف مرآت تاریخ و زرای ایشان تألیف ہندو شاہ بن سخر بن عبداللہ صاحبی نجوانی، بہ تصحیح و اہتمام عباس اقبال تہران، ۱۳۱۳ھ ش۔
- ۲۸۔ تجدید اجبای دین تہذیب الالاعلیٰ مودودی (چاپ نهم)، لاہور، ۱۹۶۶ء۔
- ۲۹۔ ترجمہ کلیلہ و دمنہ انشای ابوالمعالی نصر اللہ منشی، بہ تصحیح و توضیح مجتبیٰ مینوی تہرانی، تہران، ۱۳۴۵ھ ش۔

- ۳۰۔ ترک الاطباء فی شرح الشہاب یا مختصر فصل الخطاب از ابوالحسن علی بن احمد معروف بہ ابن القضاہ، کوشش محمد شیرانی، تہران، ۱۳۴۳ھ ش.
- ۳۱۔ تحفۃ الملوک و آداب، (کتابخانہ تہران) تہران، ۱۳۱۷ھ ش.
- ۳۲۔ تذکرہ حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی، سید احمد قادری، پٹنہ، ۱۳۷۰ھ ق / ۱۹۵۰م.
- ۳۳۔ توذک جہانگیری نسخہ عکسی (بشمارہ ۴۸۹۵) متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران.
- ۳۴۔ جوامع الحکایات عوفی (خطی) متعلق بہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران (مجموعہ مشکوٰۃ شمارہ ۱۲۳).
- ۳۵۔ جوامع الحکایات تصنیف محمد عوفی بسعی و اہتمام محمد رضانی، تہران، ۱۳۳۵ھ ش.
- ۳۶۔ جوامع الحکایات عوفی مترجمہ اختر شیرانی، (حصہ اول و دوم) انجمن ترقی اردو (ہند)، دہلی، ۱۹۴۳م.
- ۳۷۔ چار مقالہ تالیف احمد بن عمر بن علی نظامی مروزی سمرقندی، کوشش دکتر محمد معین، تہران، ۱۳۳۳-۱۳۳۵ھ ش.
- ۳۸۔ حیات حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی، پروفیسور خلیق احمد نظامی دہلی، ۱۹۵۳م.
- ۳۹۔ دیوان ابوتام صیب بن اوس طائی مرتبہ شاہین عطیہ لبنانی، بیروت، ۱۸۸۹م.
- ۴۰۔ دیوان ابوتام بشرح الخطیب البتیزی، المجلد الاول، دار المعارف مصر.
- ۴۱۔ دیوان البحرئی، الجزء الثانی، مصر، ۱۳۲۹ھ ق / ۱۹۱۱م.
- ۴۲۔ دیوان خاقانی شروانی کوشش حسین نخعی، تہران، ۱۳۳۶ھ ش.
- ۴۳۔ دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی، کوشش دکتر مظاہر مصفا، تہران، ۱۳۳۴ھ ش.
- ۴۴۔ ذخیرۃ الخوانین تصنیف شیخ فرید بھکری، جلد اول، مرتبہ دکتر سید معین الحق، کراچی، ۱۹۶۱م.
- ۴۵۔ راحۃ الصدور و آیۃ السرور و تاریخ آل سلجوق تالیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی، بسعی و اہتمام محمد اقبال و تصحیحات لازم توسط مجتبیٰ مینوی، تہران، ۱۳۳۳ھ ش.
- ۴۶۔ رود کوثر، شیخ محمد اکرام (چاپ پنجم)، لاہور، ۱۹۷۰م.
- ۴۷۔ زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین تصنیف شیخ عبدالحق محدث دہلوی نسخہ عکسی متعلق بنگارندہ.

- ۴۸۔ زبدۃ السوانح شیخ نور الحق مشرقی متعلق بہ کتابخانہ علوم پنجاب، لاہور (بشمارہ ۲۳، ۹۵۴ نور)۔
- ۴۹۔ زبدۃ المقامات، خواجہ ہاشم کشمی، کانپور، ۱۳۰۷ھ ق۔
- ۵۰۔ سیکینۃ الاولیاء محمد داراشکوہ ہاشم دکن تارا چند و سید محمد رضا جلالی نائینی، تہران۔
- ۵۱۔ سلسلہ های اسلامی نوشتہ کلینفورڈ ادموند بوسورت ترجمہ فریدون بدرہ ای، تہران، ۱۳۵۱ھ ش۔
- ۵۲۔ سیاست نامہ نظام الملک ابوعلی حسن بن علی بن اسحاق طوسی بہ تصحیح آقای عباس اقبال، تہران، ۱۳۲۰ھ ش۔
- ۵۳۔ سیرۃ ابن ہشام مرتبہ شیخ محمد اسماعیل پانی پتی (اردو)، لاہور، ۱۳۸۰ھ ق۔ / ۱۹۲۱ م
- ۵۴۔ سہم شیخ عبدالحق محدث دہلوی و زہدیت احیای دینی درہند نظم نگارندہ (در دست تالیف)۔
- ۵۵۔ شاہجہان نامہ محمد امین قزوینی، متعلق بہ آقای احمد ربانی فوزند مرحوم مولوی محمد شفیع، لاہور۔
- ۵۶۔ شہریار اثر میکیاولی ترجمہ محمود محمود، تہران، ۱۳۲۷ھ ش۔
- ۵۷۔ صحیح کوشن نواب سید محمد صدیق حسن خان، بہوپال، ۱۲۹۵ھ ق۔
- ۵۸۔ طبقات سلاطین اسلام تالیف اتالی لین پول، ترجمہ عباس اقبال، تہران، ۱۳۱۲ھ ش۔
- ۵۹۔ طبقات ناصری تالیف قاضی منہاج سراج جوزجانی بہ تصحیح عبدالحی حبیبی، کابل۔
- ۶۰۔ عمل صالح المومنین شاہجہان نامہ محمد صالح کنبو جلد سوم، کلکتہ، ۱۹۳۹ م۔
- ۶۱۔ فرہنگ فارسی متوسط تالیف دکن محمد معین (جلد پنجم - اعلام)، تہران، ۱۳۳۵ھ ش۔
- ۶۲۔ فتوح السلاطین عصامی کوشش دکنر آغامہدی حسین، آگرہ، ۱۹۳۸ م۔
- ۶۳۔ قران السعدین امیر خسرو دہلوی (چاپ سنگی)، نولکشور۔
- ۶۴۔ کتاب الوزا، و کتاب تالیف ابو عبد اللہ محمد بن عبدوس الجیشیاری ترجمہ ابو الفضل طباطبائی، تہران، ۱۳۳۸ھ ش۔
- ۶۵۔ کلمات الصادقین تصنیف محمد صادق دہلوی کشمیری ہمدانی نسخہ عکسی متعلق بہ نگارندہ۔
- ۶۶۔ کلمات سعدی (از روی نسخہ تصحیح شدہ فروغی)، انتشارات جاویدان علمی، تہران، ۱۳۱۹ھ ش۔
- ۶۷۔ کلمات مثنوی معنوی مولانا محمد جلال الدین بلخی رومی کوشش کتابفروشی اسلامیہ، تہران۔

- ۶۸- گلستان سعدی بوشش و کتر غلیل خطیب روبر، تهران ۱۳۴۸ ه.ش.
- ۶۹- لطائف الطوائف تالیف مولانا فخر الدین علی صفی بسعی و ابہام احمد کلچین معانی، تهران، ۱۳۳۶ ه.ش.
- ۷۰- لغت نامہ دہخدا، تهران.
- ۷۱- مآثر الامراء تصنیف مصمم الدولہ شاہنواز خان، جلد اول، کلکتہ ۱۸۸۸ م.
- ۷۲- مرآة الحقائق منشی برکت علی، رامپور، ۱۳۲۲ ه.ق.
- ۷۳- مرزبان نامہ تالیف مرزبان بن رستم بن شروین طبرستانی باصلاح سعد الدین و راوی بنی بر تصحیح و تفسیر محمد بن عبد الوہاب قزوینی، تهران، ۱۳۲۶ ه.ش / ۱۹۱۸ م.
- ۷۴- مجمل التواریخ و القصص بر تصحیح ملک الشعراء بہار بہمت محمد رمضان، تهران، ۱۳۱۸ ه.ش.
- ۷۵- مصیبت نامہ شیخ فرید الدین عطار نیشابوری باہام و تصحیح دکتر نورانی وصال، تهران، ۱۳۳۸ ه.ش.
- ۷۶- معارج الولاہیت تصنیف غلام معین الدین عبداللہ (خطی) متعلق بہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب.
- ۷۷- معجم البلدان یا قوت حوی جلد چہارم و پنجم ۱۰ فست از چاپ ۱۸۸۶ م، تهران.
- ۷۸- مقدمہ ابن خلدون تالیف عبدالرحمن بن خلدون ترجمہ محمد پروین کبابادی، جلد اول و دوم، تهران، ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ ه.ش.
- ۷۹- مکتوبات شیدی، خواجہ رشید الدین فضل اللہ طیب، بسعی و ابہام، تصحیح محمد شفیع، لاہور، ۱۹۴۵ م.
- ۸۰- مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد سرہندی، دفتر اول و دوم و سوم، نور کینی، لاہور.
- ۸۱- منتخب التواریخ ملا عبد القادر بدایونی، جلد سوم، کلکتہ ۱۸۶۹ م.
- ۸۲- نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع والنواظر الجزاء، النخاس للعلامة عبد المحی بن فخر الدین الحسنی، الطبعة الاولى، حیدرآباد دکن، ۱۳۷۵ ه.ق / ۱۹۵۵ م.
- ۸۳- نصیحة الملوك تالیف امام ابو حامد محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی با مقدمہ و تصحیح جلال الدین ہمایی، تهران، ۱۳۱۵-۱۳۱۷ ه.ش.

۸۴۔ نصیحت الملوک (پیوست دیوان سعدی بکوشش دکترا مظاہر مصفا، تہران۔

مجلات:

۸۵۔ ثقافت، لاہور نزلویہ ۱۹۶۷ م۔

۸۶۔ مجلہ دانشکدہ خاورشناسی، دانشگاہ پنجاب (شمارہ مخصوص جشن صد سالہ)۔

مقالات:

۸۷۔ اختر، محمد سلیم: "شیخ عبدالحق محدث دہلوی کا سلسلہ تلامذہ" در مجلہ دانشکدہ خاورشناسی دانشگاہ پنجاب،

جلد ۳۸، شمارہ مسلسل ۱۸۹-۱۸۸، ص ۲۵۱-۳۰۹۔

۸۸۔ _____: "اکبری دور شیخ عبدالحق محدث دہلوی کی نگارشات کے آئینہ میں" در ماہنامہ فکر و نظر،

اسلام آباد، جلد ۱۱، شمارہ ۱۱، ص ۶۸۱-۶۶۴۔

۸۹۔ _____: "حضرت شیخ عبدالحق محدث دہلوی اور شایخ حرمین شریفین" در ماہنامہ ستیاریہ، لاہور،

جلد ۳۵، شمارہ ۳، ص ۱۱۰-۹۴۔

۹۰۔ _____: "عہد شاہجہان کے بعض متنازع مسائل" در ماہنامہ اردو کراچی، جلد ۵۵، شمارہ ۱،

ص ۱۸۶-۶۲، شمارہ ۳، ص ۷۵-۶۵۔

۹۱۔ _____: "حیات حضرت خواجہ محمد باقی باللہ پر کچھ تازہ مواد" در معارف، اعظم گڑھ، ہند، جلد ۱۲۵،

شمارہ ۱، ص ۶۵-۴۷۔

Bagley, F. R. C., *Counsel for Kings*, London, 1964.

Elliot, Henry M., and John Dowson, *The History of India as Told by Its Own Historians*, Delhi, 1964 repr., 8 vols.

Ethe, Hermann, *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office*, Oxford, 1903-1937, vols.

Du Jarrice, Pierre, *Akbar and the Jesuits*, tr. C. H. Payne, London, 1926.

Duri, A. A., "Baghdad" in *Encyclopaedia of Islam*, London, New Edition, 1960-

Hussain, M. Hidayat, "The Autobiography of Maualna 'Abd al-Hakk Dehlavi", *Journal and Proceedings of the Asiatic Society of Bengal (New Series)*, Vol. XXII, No. 1, 1926.

Husain, Yusuf, *Glimpses of Medieval Indian Culture*, New Delhi, 1957.

Qureshi, Ishtiaq Husain, *The Muslim Community of the Indo-Pakistan Subcontinent (610-1947)*, 'S-Gravenhage, 1962.

Rizvi, S. A. A., "The Mughal Elite in the Sixteenth and Seventeenth Century", *Abr-Nahrain*, Vol. XI, 1971.

Rypka, Jan, *History of Iranian Literature*, Dordrecht, Holland, 1968.



فہارس

نامہای کسان

نامہای کتب

نامہای اماکن

نامہای کسان

ابوسعید عبد الملک . . . اصحح بابلی ۱۱۴	آ	
ابو عبد اللہ جشیاری ۱۲۳	۷۰	آل لیث
ابو عبیدہ ۱۱۳	۵۳	آنحضرت
ابو علی قوام الدین حسن . . . ۱۰۷	۱	
ابوعمر و ابن العلاء ۱۱۴	۱۲۱	ابا اسحاق محمد بن لرون
ابوعسد ۱۱۴	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵	ابراہیم بن مدی
ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی ۱۱۵	۱۲۳، ۱۲۱	ابن خلدون
احمد ابو خالد احول ۱۱۹، ۱۱۷	۸۷	ابن داؤد
احمد بن ابی داؤد ۱۰۸	۸۷	ابن ماجہ
احمد بن حنبل ۸۷	۱۰۶	ابو اسحق ابراہیم محمد
احمد ربانی ۳	۹	ابوالاعلیٰ مودودی، سید
احمد سربندی ۰۷۹، ۰۷	۹۰	ابوالفتح الرضوی الخیر آبادی، شیخ
احمد طولون ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱	۱۲۳	ابو ایوب موریانی
احمد وزیر خواجہ ۱۱۸	۷۸	ابوبکر صدیق
اختر، شبیر احمد ۲۰	۱۲۱	ابو تمام حبیب بن اوس طائی
اختر امرتسری ۱۸	۱۲۰	ابوجعفر زیدویہ
اختر محمد سلیم ۲۰	۷۰	ابوجعفر محمد
ارد شیر پاک ۹۸	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱	ابوجعفر منصور
اسحق بن ابراہیم موصلی ۱۰۸، ۵۸	۱۱۴	ابوزید انصاری

۱۰۵	بهرام چوبین	۹۱	اسکندر ذوالقرنین
۱۲۱	بلیناس	۱۰۵.۱۰۴.۱۰۳.۵۵	اسماعیل سامانی
۶۵	بنی امیه	۵۳	اصحاب
۱۱۸.۱۱۳	بنی عباس	۱۱۴.۶۶.۶۵	اصمعی
۱۱۸	بوکر حصری، فقیه	۱۰۰.۹۰۲	اکبر شاه
۱۱۸	بونصر مشکان	۱۰۸.۶۷.۵۷.۱۷	الب ارسلان
۱۱۸	بیهقی، ابوالفضل	۸۳	امام (عج)
	پ	۱۱۴	امین (ابن ارون)
۱۱۱.۶۲.۶۱	پرودیز	۳	امین قرظی محمد
۱۳.۷۷.۲۶.۱۲	پیامبر اسلام، پیغمبر پیغمبر اسلام	۸۵	انوشروان
	ج	۸۵	انوشک روبان
۱۱۱	جاحظ	۸۵	انوشه روان
۸۹	جالینوس	۱۲۵.۱۱۷.۱۱۱	انوشیروان
۱۲۰	جعفر محمد	۸۵	انوشین روان
۱۸	جلال الدین محمد		ب
۱۱۶	جگرش	۱۱	باقرخان نجم ثانی، محمد
۱۲۷.۸۲.۸۱.۲۶.۱۷.۱۴.۱۳.۱۰.۹	جانبگیر	۸۰.۷.۶	بانی باللا، خواجه
	ح	۱۲۴	بحتری
۱۱۵.۶۵	حجاج یوسف	۲	بدایونی
۱۱۹.۱۱۸	حسن بن سهل	۷۷	بدوی
۱۱۷.۱۲	حسین واعظ کاشفی، ملا	۱۳	برکت علی، منشی
۹	حتی	۸۹.۸۶	بزرجمهر
۱۲	حمدالله مستوفی	۱۰۶.۸۵	بهار، ملک الشعراء

۶۷، ۶۳	فرعون	۹۰	عبدالحی
۹۵، ۸۶	فروغی	۸۱	عبدالقادر بدایونی، ملا
۸۲، ۸۱، ۷۹، ۱۰	فریدالشیخ (مرتضی خان) فیضی، ابوالفیض	۱	عبدالقادر جبلیانی، شیخ
۲		۱۸، ۱۷	عبدالقادر، مولانا محمد
۱۰	قادری، سید احمد	۱۱۵	عبدالله ابن زبیر
۱۰۴	قاسم بن ابی عبداللہ	۵۰۳، ۲۰۱	عبدالوہاب، شیخ
۹، ۴، ۱۸۰	قباد	۱۱۵	عبدالملک
۸۰	قریشی، اشتیاق حسین	۸۱	عزیز کوکلتاش، خان اعظم میرزا
۱۱۷	قیم الدولہ استر	۱۰۹	عطار
۹۹، ۹۱، ۹۰، ۷۸	کاشفی، حسین واعظ	۱۲۲	عقیلی، سیف الدین حاجی بن نظام الدین
۱۵، ۷۳	کسری	۱۰۱، ۹۱	علی، امیر المومنین
م		۵، ۱	علی متقی
۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹، ۱۰۶، ۶۹، ۶۲، ۶۰، ۵۹	مامون	۱۱۶	عماد الدولہ بوژان
۸۱	مان سنگھ، راجہ	۷۷	عسر
۸۵	ماہرو	۱۲۰، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۷۰، ۵۵	عمرو لیث
۱۰۹، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۱۷، ۱۴، ۱۳، ۶	محدث، شیخ	۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۰، ۱۰۳، ۱۲	عون
۱۲۳، ۷۳، ۷۱، ۲۷، ۲۳	محمد رسول اللہ، مصطفیٰ	ع	
۷۸	محمد امیر	۱۲۰، ۱۰۳، ۷۷	غزالی
۱۰۰، ۷۸	محمد غزنوی، سلطان	۱۹، ۱۳، ۵	غلام معین الدین عبداللہ، مولانا
۱۰۳	مستوفی، حمد اللہ	ف	
۷۸	مسعود، امیر	۱۱۱	فخر دبر
		۱۰۷	فدایان اسماعیلیہ

۹۸	نصیر الدین طوسی، خواجه	۷۷	مشکوٰیہ رازی
۲	نظام الدین احمد، میرزا	۷۳، ۷۱، ۲۴	مصطفیٰ
۱۰۷، ۹۷، ۵۷، ۵۶	نظام الملک	۱۰۷، ۱۰۶، ۷۲، ۷۱، ۶۰، ۵۸، ۵۶	معتصم باللہ
۵	نظامی، خلیق احمد	۱۲۱، ۱۰۸	
۹۸، ۷۸	نظامی عروضی سمرقندی	۱۰۴، ۶۶، ۵۴	معتضد باللہ
۸۱	نورالحق دہلوی، شیخ	۱۰۴	معتد باللہ
۱۱	نور الدین محمد قاضی خان	۱۱۶، ۱۰۸، ۱۰۷، ۶۷، ۵۷، ۵۶	گلشاہ
۹۲، ۸۵	نوشروان	۱۰۶، ۷۲	منصور
۹۳، ۸۶، ۶۹، ۳۳، ۳۲، ۱۵	نوشیروان	۱۱۴	موسیٰ
۸۶	نوشین روان	۱	موسیٰ قادری گیلانی
۵		۱۹	مہانہ
۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۶، ۶۶، ۶۵، ۶۳	بارون الرشید	۱۰۰	میکیا ولی
۱۲۳، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳			
۹۰	بہائی، جلال الدین	ن	
ی			
۱۱۳	یحییٰ برمکی	۵۴، ۵۳	بنجاشی
۱۰۳، ۱۰۱	یعقوب لیث صفاری	۱۰۶	نصر اللہ منشی
۱	یوسف حسین، دکتر	۱۰۵	نصر بن احمد

منزل

نامهای کتب

ب	آ
۲	۱۲۲
۳	۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۳، ۸۹
بوستان	۱
۱۲، ۸۴، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷	۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۳
۱۱۷، ۱۱۱، ۱۰۰	۸۱، ۷۰، ۱
ت	۱۱۹
۱۲۲، ۱۲	۱۱
۱۰۹، ۱۰۵	۱۱۹، ۹۹، ۹۱، ۸۸، ۷۹
۱۲۵	۹۳، ۹۱، ۸۸، ۸۷، ۷۸، ۷۷، ۱۲
۱۱۹، ۱۱۷، ۷۸	۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴
۱۰۶	۱۲۵، ۱۲۰، ۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۱
۱۲۴	۹۸، ۸۸
۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۳، ۱۲	۲
۱۰۴	۶۰۲
۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۶، ۱۰۴، ۱۰۳	۴۰۳
۱۲۴، ۱۲۰، ۱۱۵	۱۲۴، ۱۱۲، ۱۰۹، ۸۵
۹	۵۳
۹۰	۹۴، ۸۵، ۸۴، ۷۷
۸۰، ۱۰	

۱۲۲	دیوان ابوتسام	۱۲۳	ترجمہ ابن خلدون
۱۲۴	دیوان بختری	۷۷	ترجمہ عربی نصیحتہ الملوک
ز		۱۰۷، ۱۰۶، ۹۶، ۸۴، ۷۸	ترجمہ کلیلہ و دمنہ
۸۱، ۰۲	زخیرۃ الخوانین	۱۰۳، ۸۸	ترک الاطناب فی شرح الشہاب
ر		۱۳	ترجمہ الاحادیث الاربعین
۱۰۹، ۸۹، ۸۶، ۸۵، ۷۷، ۱۵	راحتہ الصدور	۵۲	توریت
۱۲۵، ۱۱۶		۸۲، ۱۷	توزک
۲۶، ۱۲	رسالہ نوریہ سلطانیہ	ش	
۸۱، ۰۲	رود کوثر	۱۸	ثقافت (مجلد)
ز		ج	
۸۱، ۶، ۰۲	زاد المتقین	۷۷	جاویدان خرد
۱۵	زبدۃ الآثار	۸۱، ۰۲	جذب القلوب
۸۱	زبدۃ التواریخ	۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۳، ۱۲	جوامع الحکایات عوفی
۷	زبدۃ المقامات	۱۲۰، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲	
س		ج	
۹۳	سراج الملوک	۹۸، ۸۳، ۷۸	چهار مقالہ
۱۴	سکینۃ الاولیاء	ح	
۱۱۳	سلسلہ امی اسلامی	۱۲۵	حبیب السیر
۱۱۷، ۱۰۷، ۱۰۳، ۹۷، ۹۲	سیاست نامہ	۷۷	الحکمت الخالده
۷۸، ۱۲	سیرت ابن ہشام	خ	
ش		۱۲۵	خلد برین
۱۰۰، ۹۳	شہریار	و	
ط		۱۲۳	دایرہ المعارف اسلام

طبقات اکبری	۲	طبقات سلاطین اسلام	۱۱۳
طبقات ناصر	۸۲	طبقات سلاطین اسلام	۱۱۳
عمل صالح	۳	فتوح السلاطین	۸۲
فہرستہ التوالیف	۱۹۰۳	فہرستہ التوالیف	۱۹۰۳
قالبوس نامہ	۸۹	قالبوس نامہ	۸۹
قرآن مجید	۷۲۰۶۳۰۴۳	قرآن مجید	۷۲۰۶۳۰۴۳
قران السعیدین	۸۲	قران السعیدین	۸۲
کتاب ادویہ	۸۹	کتاب ادویہ	۸۹
کتاب التاج	۱۱۱	کتاب التاج	۱۱۱
کتاب الوزراء والکتب	۱۲۳	کتاب الوزراء والکتب	۱۲۳
کلمات الصادقین	۸۲۰۸۱۰۸۰	کلمات الصادقین	۸۲۰۸۱۰۸۰
کلیات	۹۹۰۹۷۰۹۵۰۹۲۰۹۱۰۸۹۰۸۸۰۸۷۰۸۴	کلیات	۹۹۰۹۷۰۹۵۰۹۲۰۹۱۰۸۹۰۸۸۰۸۷۰۸۴
گلزار ابرار	۲	گلزار ابرار	۲
گلستان	۹۹۰۹۱۰۸۸۰۸۶۰۱۲	گلستان	۹۹۰۹۱۰۸۸۰۸۶۰۱۲
لطایف الطوائف	۱۱۲، ۱۱۱	لطایف الطوائف	۱۱۲، ۱۱۱
لغت نامہ	۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۹	لغت نامہ	۱۲۳، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۵، ۱۰۹
لمعات التفتیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح	۳	لمعات التفتیح فی شرح مشکوٰۃ المصابیح	۳
مآثر الامراء	۲	مآثر الامراء	۲
مبداء و معاد	۷	مبداء و معاد	۷
مشنوی مولوی	۱۰۹	مشنوی مولوی	۱۰۹
مجلدہ دانشکدہ خاورشناسی	۶	مجلدہ دانشکدہ خاورشناسی	۶
مجمل التواریح واقصص	۱۱۸، ۱۰۶، ۸۵	مجمل التواریح واقصص	۱۱۸، ۱۰۶، ۸۵
مرآة الحقایق	۱۳	مرآة الحقایق	۱۳
مرزبان نامہ	۱۰۹، ۹۶	مرزبان نامہ	۱۰۹، ۹۶
مشکوٰۃ	۵	مشکوٰۃ	۵
مصیبت نامہ	۱۰۹	مصیبت نامہ	۱۰۹
معارض الولایہ	۱۳۵	معارض الولایہ	۱۳۵
معجم البلدان	۱۲۴، ۱۲۱	معجم البلدان	۱۲۴، ۱۲۱
المعجم المفہرس لالفاظ حدیث النبوی	۸۸	المعجم المفہرس لالفاظ حدیث النبوی	۸۸
مکاتبات رشیدی	۱۱۹، ۸۵	مکاتبات رشیدی	۱۱۹، ۸۵
المکاتیب والرسائل	۸۱، ۷۰، ۶	المکاتیب والرسائل	۸۱، ۷۰، ۶
مکتوبات امام ربانی	۸۰	مکتوبات امام ربانی	۸۰
مکتوبات شیخ شرف الدین بکھی	۶	مکتوبات شیخ شرف الدین بکھی	۶
مکتوبات قطب جہری	۶	مکتوبات قطب جہری	۶
مختب التواریح	۸۱، ۲	مختب التواریح	۸۱، ۲
مختب الباب	۲	مختب الباب	۲
موعظہ جانیگری	۱۱	موعظہ جانیگری	۱۱
بنجات الرشید	۲	بنجات الرشید	۲

نصیحتہ الملوک (غزالی) ۱۷۰۸۶۰۷۷
۱۲۵۰۱۲۰۱۱۱۰۱۰۳۰۹۸۰۸۹

نزہۃ الخواطر ۹۱
نصیحتہ الملوک (سعدی) ۹۹۰۹۴۰۹۲۰۸۸۰۱۲



نامهای اماکن

پ	پشاور	۱۹، ۱۷	آ	آگره	۲
ت	توران	۱۰۵	ا		۱
	تهران	۹۰	۱۲۳	اسپانیز	
	تیسفون	۱۱۱	۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳	اصفهان	
ج	جوپور		۹۵	انتشارات جاویدان علمی	
ح	حبشه	۵۴، ۵۳	۱۱۶	انطالیک	
	حجاز	۸۱	۱۱۶	اوزکند	
	حرین شریفین	۲، ۱	۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۵، ۱۲۰	ایران	
	حلب	۱۱۶	۱۲۴، ۷۳	ایوان کسری	
خ	ختن	۶۷	ب		
	خراسان	۱۱۸، ۱۱۴، ۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۴، ۵۴	۸۳، ۱	بخارا	
	خطا	۶۷	۱۱۹، ۱۱۴	بصره	
	خوزستان	۱۰۸	۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۷۲، ۶۶، ۶۳	بغداد	
			۱۱۷، ۱۰۵، ۱۰۴	بلخ	
			۵	بنگال	
			۱۲۲	بیروت	

۱۲۱	شیراز	د	۱۲۲	دارالمعارف مصر
ط				دانشکده اسلامیہ پشاور
۱۱۵	طالیف			دانشکده دولتی لاہور
۱۰۵، ۱۰۳	طبرستان		۶	دانشگاه پنجاب
ع				دانشگاه پشاور
۶۷	عجم		۱۷	دانشگاه پشاور
۱۱۵، ۱۰۸، ۹۷، ۵۴، ۱۷	عراق		۹۰	دانشگاه تهران
۱۰۵، ۱۰۳	عراق عجم		۲۰	دانشگاههای پنجاب و تهران
۱۰۸، ۹۷	عرب		۶۶	دجلہ
۵	عربستان		۱۱۸	دمشق
۷۲	عمان			دہلی
۱۲۲، ۱۲۱، ۷۲، ۷۱	عموریہ			۸۳، ۸۲، ۸۱، ۱۸، ۱۳، ۹، ۸، ۵، ۱
ف		ر		
۱۰۲، ۵۴	فارس	۱۰۵، ۱۰۴		رقہ
۲	ففتچپور	۱۲۱، ۸۵، ۹۷		روم
ق		۱۱۶		رومیہ
۵۴	قوتان	۱۱۶		روا
ک		س		
۱۰۷	کاشغر	۱۲۳		سرای کسری
۹۰	کتابخانہ دانشکده ادبیات و علوم انسانی	۱۱۶، ۱۰۵		سمرقند
۱۷	کتابخانہ دانشکده اسلامیہ پشاور	۱۰۵		سیون
۵	کتابخانہ دانشگاه پنجاب	۱۰۵، ۱۰۳، ۵۴		سیتان
۱۸	کتابخانہ دیوان ہند	ش		
		۱۱۶، ۱۱۳		شام

۱۲۱، ۱۱۳، ۱۱۲، ۹۷، ۹۴، ۹۳	مصر	۱۷، ۱۳	کتابخانہ مرکزی دانشگاه تهران
۱۱۵	مکہ	۱۰۳، ۵۴	کرمان
۱۸	موزعہ بریتانیا	۵	کشمیر
	موصل	۶۶	کلکتہ
ن		گ	
۱۲۱	نامیہ	۸۱، ۲	گجرات
۱۲۱	نمرعاصی	۱۰۵	گرگان
۵		ل	
۱۲۰، ۱۰۳، ۵۵	حرات	۱۱۶	لاذقیہ
۸۳، ۱۷	حندوستان	۱۸	لاہور
ی		م	
۱۲	یونان	۵۴	مازندران
		۱۰۸، ۱۰۵	ماوراء النھر
		۱۲۴، ۱۲۳، ۷۳	مدائن
		۱۰۸	مرج



Mr [now Dr] Akhtar* has done a great service to the students of the history of Muslims during the middle ages and the principles guiding the rulers in the conduct of their duties of publishing this treatise. He has given a brief introduction introducing 'Abd al-Haqq Muhaddith Dihlawi and his relations with the contemporary kings and princes. The *Risala* has been carefully collated with manuscripts available in European and Asian libraries and several explanatory notes have been supplied which add considerably to the utility of the work. The meticulous care with which he has utilized his sources holds out the promise of his becoming one of our leading authorities on the intellectual and spiritual history of the Muslims of India and Pakistan during the middle ages.

I hope the work will be read with interest and profit by scholars both in Pakistan and abroad.

August 1972 :
72 New Samanabad
Lahore - Pakistan

Sh. Abdur Rashid
(Prof. Sh. Abdur Rashid)

Since the writing of this Foreword in August 1972, Mr Akhtar has obtained his DLitt in Persian Language and Literature from the Tehran University and MA (Asian Studies) and PhD (South Asian History) from the Australian National University, Canberra. He is the author of numerous research articles in English, Urdu and Persian which have been published in a variety of learned Journals both within and outside Pakistan.

FOREWORD

Professor Sheikh Abdur Rashid

Formerly Head of the Department of History,
Director of Historical Research and Dean,
Faculty of Arts, Muslim University Aligarh (India) and
Head of the Department of History and
Director, Historical Research Institute,
Punjab University, Lahore

'Abd al-Haqq Muhaddith Dihlawi (1551–1642) is one of the topmost Muslim theologians, *muhaddithin*, biographers and mystics of the 16-17th centuries subcontinent. A prolific writer on a variety of subjects, mostly theological, he is mainly remembered for his biographical dictionary – *Akhbar al-Akhyar* – written in Persian giving notices of the leading Muslim men of letters, theologians, historians and *sufis*, etc., his Persian commentary on *Mishkat al-Masabih*, and the *Madarij al-Nubuwwa*. He wrote both in Persian and Arabic. Some of his writings have been published and many are still in manuscript scattered in European and Asian libraries. The present short treatise entitled *Risala-i Nuriyya-i Sultaniyya*, as the author himself explains in his short introduction, was written for Nur al-Din Muhammad Jahangir Badshah al-Ghazi (1605–1627) for the Muhaddith considered it a duty on the part of the theologians to render all assistance to stabilize the government of the time by offering advice to the rulers about the principles of government based on Muslim law, ethics, and examples culled from earlier rulers, irrespective of their religion or country, though most of the *hikayat* (stories) are drawn from Islamic History.

Political philosophy is not a separate literary discipline amongst the Muslims but a part of theology and ethics. The purpose of creation of mankind is *'Ibadat* and man being a gregarious animal has to live in society where some sort of organization for the control of human behaviour is essential if the end of life – *'Ibadat* – is to be realized. The idea of state as conceived by Western writers as such, therefore, is alien to Islam. In this treatise the Muhaddith succinctly but in clear terms lays down the ends of the state and the way the ruler should conduct himself in order to provide conditions for a virtuous life which was synonymous with good and happy life. The author is not dogmatic nor a mere theoretician. The treatise, therefore, may be taken as *Mirror for Princes* and is valuable as reflecting the political conditions in the 16th-17th centuries.



RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced
and Annotated by:

DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR

Principal Research Fellow
National Institute of
Historical and Cultural Research
Islamabad – Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN



RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced
and Annotated by:

DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR

Principal Research Fellow
National Institute of
Historical and Cultural Research
Islamabad – Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN



RISĀLA-YI NŪRIYYA-YI SULTĀNIYYA

BY

Shaykh 'Abd al-Haqq Muḥaddith Dihlawī

Edited, Introduced
and Annotated by:

DR MUHAMMAD SALEEM AKHTAR

Principal Research Fellow
National Institute of
Historical and Cultural Research
Islamabad – Pakistan



**IRAN PAKISTAN INSTITUTE
OF PERSIAN STUDIES**

ISLAMABAD-PAKISTAN